

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتاب:

سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

وبلاگ:

اشعار و ادعیه مذهبی

آئین مستان

<http://aein-mastan.rzb.ir>

## مقدمه

## شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

## ترجمه لهوف

## مقدمه مترجم

## مقدمه مؤلف

## مسلك اول

## مسلك دوم

## سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

## مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: (...وقتی لهوف (آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمه الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقلیانش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

## شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هج در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (ورّام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی، حسین بن احمد السورّای، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السورّای، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندانش می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند.

تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تاءلیف او می درخشد... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اول هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسک نمایم. علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیت می دادند: یکی سید علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السلام است، اهمیت فوق العاده می دادند. دیگری سید بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) (تعبیر به (سیدالمراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدس سره می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمت از طبقه رعیت نیامده است. (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتی (وفات: ۱۳۰۳ هـ) درباره ابن طاوس، می فرماید: (... و بدان که در نقل مراثی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (۵) اهمیت کتاب لهُوف کتاب (لهُوف) ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سید محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهُوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه -، نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مُدَّ ظِلُّهُ الْعَالِي - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ هـ، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهُوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صفحه از این صفحه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم، البته این مقتل بسیار معتبری است. ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه، عارف، بزرگ، صدوق، موثق، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است. خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهُوف) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. (۷) آقای آءتان گلبرک که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهُوف) معروفتر از (ملهُوف) است. احتمالاً همین تاءلیف

است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) (۱۱۷/۱۱۰) در میان آثار ابن طاوس، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن. بیشتر داستان را یک (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک: (اقبال). اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی: (اللطف فی التصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفت‌ترین تالیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک: (ذریعه) (۱۸/۲۹۶) ش ۱۸۸؛ ۲۶/۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مُشار، مؤلفین ۴/۴۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق: ارجمند ص (۱۶۵)... (۸) سرانجام این دانشمند متقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال ۶۶۴ هـ ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلا کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران، قرار داده بوده است. (۹)

#### ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهمیت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لجّة الأکم) می باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیت، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی، در سال ۱۳۲۱ هـ ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ هـ ق. محدث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن، ترجمه محدث قمی آمده است. از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم. حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - ۷۷/۱۲/۱۲

مقدمه مترجم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اءَخْرَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَائِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَاَجْرِي دُمُوعَنَا عَلَى قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ وَجَعَلَ سُورَتَنَا فِي طُولِ اءَخْزَانِهِ وَاَدَامَ هُمُومَنَا بِدَوَامِ اءَشْجَانِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مُدَّةَ حَيَاتِهِ وَعَلَى اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَسَبِّ بَنَاتِهِ. اءَمَّا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت اقتران، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ هـ ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است. و از این جهت، نائره اندوه و محنت، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عمان، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگوارند، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سبب خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (الْلَهُوفُ عَلَى قَتْلِي الطُّفُوفِ) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - كَثَرَ اللَّهُ اءَمثَالَهُمْ فِي الْبَرِيَّةِ - تالیف سید بزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاموس الحسینی - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ وَعَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شائن و سطوع برهان، اَجَلَّ از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه وهم توان پیمود. شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُ وَرَفَعَ اللَّهُ دَرَجَاتَهُ. و بالجمله؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجَجِ الاسلام و علمای اعلام است، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت) اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات عُرفه برداشته و عامه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤمن غیور از شنیدن او متاءذی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اولی دانستم (۱۰) و از مَسَلَكِ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ هـ ق بوده. به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامان عفو بر زلات پبوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند. وَالْعُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ.

مقدمه مؤلف متن عربی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَتَجَلِّی لِعبادِهِ مِنْ اَفْقِ الْاَلْبَابِ، الْمُجَلِّی عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِی نَزَّهَ اَوْلِیاءَهُ عَنْ دَارِ الْعُرُوْرِ، وَسَمَّا بِهِمْ اِلٰی اَنْوَارِ السُّرُوْرِ. وَلَمْ یَفْعَلْ ذَلِکَ مُحَابَاةً لَهُمْ عَلٰی الْخَلٰتِیْقِ، وَلَا اِلْجاءً لَهُمْ اِلٰی جَمِیْلِ الطَّرٰیْقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُوْلًا لِلْاَلْطَافِ، وَاسْتِحْقاقًا لِمَحاسِنِ الْاَوْصافِ، فَلَمْ یَرْضَ لَهُمْ التَّلَعُّقَ بِجِبَالِ الْاَهْمالِ، بَلْ وَقَفَهُمْ لِلتَّحَلُّقِ بِکَمالِ الْاَعْمالِ. حَتّٰی عَزَفَتْ نُفُوْسُهُمْ عَمَّنْ سِواهُ، وَعَرَفَتْ اَرْواحُهُمْ شَرَفَ رِضاةِ، فَصَرَّفُوا اَعْناقَ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی ظِلِّهِ، وَعَطَفُوا اَمالَهُمْ نَحْوَ کَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرٰی لَدِیْهِمْ فَرَحَهُ الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَیْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ اَخْطارِ لِقائِهِ. ترجمه: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت. آن خدائی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رهانید و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است. پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلا تکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هر چه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت. در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی: وَلَا تَزالُ اَءْشِواْفُهُمْ مُتَضاعِفَةً اِلٰی ما قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ اَءْرَیجَتِهِمْ مُتْرادِفَةً نَحْوَ اِصْدارِهِ وَاِبرادِهِ، وَ اَءْسَماعُهُمْ مُصْغِیةً اِلٰی اسْتِماعِ اَسْرارِهِ، وَقُلُوْبُهُمْ مُسْتَبْشِرةً بِحِلاوَةِ تَدْکارِهِ. فَحِیاهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِکَ التَّصَدِیقِ، وَحَبابُهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَباءُ الْبَرِّ الشَّفِیقِ. فَمَا اَصْغَرَ عِنْدَهُمْ کُلُّ ما شَغَلَ عَنْ جِلالِهِ، وَما اَءْثَرَهُمْ لِکُلِّ ما باعَدَ مِنْ وِصالِهِ، حَتّٰی اَءْتَهُمْ لَیْتَمَتَّعُونَ باءِ نَسِ ذَلِکَ الْکَرَمِ وَالْکَمالِ، وَیَکْسُوهُمْ اَبْداً حُلَّ الْمَهابَةِ وَالْجِلالِ. فَاِذا عَرَفُوا اَنَّ حِیاَتَهُمْ مانِعَةٌ عَنْ مُتابَعَةِ مَرامِهِ، وَبَقاءُهُمْ حائِلٌ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ اِکْرامِهِ، خَلَعُوا اَءْثِوابَ الْبَقاءِ، وَقَرَعُوا اَءْثِوابَ الْلِقاءِ، وَتَلَدَّذُوا فِی طَلَبِ ذَلِکَ النُّجاحِ، بِبَدْلِ النُّفُوْسِ وَالْاَءْزِواحِ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ السُّیُوفِ وَالرِّماحِ. وَ اِلٰی ذَلِکَ التَّشْرِیْفِ الْمَوْصُوفِ سَمَتْ نُفُوْسُ اَءْهَلِ الطُّفُوْفِ، حَتّٰی تَنافَسُوا فِی التَّقَدُّمِ اِلٰی الْحُتُوْفِ، ترجمه: و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست. پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزیید است و دلهایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشهایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دلهایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است. به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش، آنچه

را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است، به آن مردان الهی بدون هیچ منت، ارزانی فرموده است. پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی مُلبَس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نيزه ها و شمشیرهای بران، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی: **وَأَصْبَحُوا نَهَبَ الرَّمَاحِ وَالسُّيُوفِ. فَمَا أَحَقَّهُمْ بِوَصْفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى عِلْمُ الْهَدَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَقَدْ مَدَحَ مَنْ أَسْرَنَا إِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَأَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللَّهِ يُقْرِبُهَا كَاءَنَّ قاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَأَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا وَكُلًّا إِمْتِثَالُ أَمْرِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَالْمُصَابِ، لِأَجْلِ مَا طَمَسَ مِنْ أَعْلَامِ الْهَدَايَةِ، وَأَسَسَ مِنْ أَعْرَافِ الْغَوَايَةِ، وَتَأَسَّفَا عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَتَلَهَّفَا عَلَى أَمْثَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَإِلَّا كُنَّا قَدْ لَبَسْنَا لِتِلْكَ النُّعْمَةِ الْكُبْرَى أَوْثَابَ الْمَسْرَةِ وَالْبُشْرَى. وَحَيْثُ أُنْفِ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَغَرَضًا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَذَا نَحْنُ قَدْ لَبَسْنَا سِرْبَالَ الْجَزُوعِ، وَأَنْسَنَا بِإِرْسَالِ الدُّمُوعِ، وَقُلْنَا لِلْعُيُونِ جُودِي بِنَوَاتِرِ الْبُكَاءِ، وَلِلْقُلُوبِ جُدِي جِدًّا ثَوَاكِلِ النِّسَاءِ.**

ترجمه: شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال، هیچگونه کدورت و ملال به دل‌های خود راه ندادند. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده: **(لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...)**؛ یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امتثال فرمان سنت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تأثر بر شهادت آنان، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم، سبب رضای خداست، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است. ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم: ای دیدگان! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دل‌های خود خطاب کردیم: همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلبدش متن عربی: **فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ أَعْضِيَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَرَسُومٌ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَأَبْنَائِهِ طُمِسَتْ بِأَلْدَى أُمَّتِهِ وَأَعْدَائِهِ. فَيَا لَلَّهِ مِنْ تِلْكَ**

الْفَوَاحِ الْمُفْرَحَةَ لِلْقُلُوبِ، وَالْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةَ بِالْكَرُوبِ، وَالْمَصَائِبِ الْمُصَغَّرَةَ كُلَّ بَلْوَى، وَالنَّوَائِبِ الْمُمَفَّرَةَ شَمَلَ التَّقْوَى، وَالسَّهَامِ الَّتِي أَرَاقَتْ دَمَ الرَّسَالَةِ، وَالْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَالرِّزْيَةَ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْإِبْدَالِ، وَالْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْأَلِ، وَالشَّمَانَةَ الَّتِي رَكَسَتْ أَسْوَدَ الرَّجَالِ، وَالْفَجِيعَةَ الَّتِي بَلَغَ رَزْوُهَا إِلَى جَبْرِئِيلَ، وَالْفَطِيعَةَ الَّتِي عَظَمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ أَعْصَبَ لَحْمَ رَسُولِ اللَّهِ مُجْرَدًا عَلَى الرَّمَالِ، وَدَمُّهُ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ الضُّلَّالِ، وَوُجُوهُ بَنَاتِهِ مَبْدُولَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّامِتِ، وَسَلْبُهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ، وَتِلْكَ الْإِبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَةٌ مِنَ الثِّيَابِ، وَالْأَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَائِيَةٌ عَلَى التُّرَابِ؟! ترجمه: با دستهای آمتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است. خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلال را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکننده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشاند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت. چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن های بیابان، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شتررانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای باعظمت و این پیکرهای باکرامت، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی: مَصَائِبٌ بَدَّدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فَقِي قَلْبِ الْهُدَى أَسْهَمٌ يَطْفَنُ بِالْتَلْفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ دُوْ وَكِهِ سَرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسْفِ فَيَا لَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَآبِيهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَجَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ النَّبُوَّةِ: مُسَفِّقَاتُ الْجُيُوبِ، وَمَفْجُوعَاتُ بَقْدِ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتُ لِلشُّعُورِ، وَبَارِزَاتُ مِنَ الْحُدُورِ، وَلاَطِمَاتُ لِلْحُدُودِ، وَعَادِمَاتُ لِلْجُدُودِ، وَمَبْدِيَاتُ لِلنَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتُ لِلْمُحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا أَهْلَ الْبَصَائِرِ مِنَ الْإِنَامِ، يَا ذَوِي النَّوَائِرِ وَالْإِفْهَامِ، حَدِّثُوا نُفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعِتْرَةِ، وَتَوَخَّوْا بِاللَّهِ لِتِلْكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَثْرَةِ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَجْدِ وَالْعِبْرَةِ، وَتَأَسَّفُوا عَلَى فَوَاتِ تِلْكَ النَّصْرَةِ. فَإِنَّ نُفُوسَ أَوْلِيائِكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْإِنَامِ، وَثَمَرَةَ فُؤَادِ الرَّسُولِ، وَفُرَّةَ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرِشِفُ بِفَمِهِ الشَّرِيفِ ثَنَائِيَهُمْ، وَيُفَضِّلُ عَلَى أُمَّتِهِ أُمَّهُمْ وَآبَاءَهُمْ. ترجمه: (مصائب بددت شمل النبي فقی...؛ یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت. و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت. ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که



دختران و فرزندانشان را پابره‌نه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست . متن عربی : **إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَّ الرَّسُولِ وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَذَاكَ أَءَدَلُّ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحِجَى وَيَبَيِّنُ فَضْلَهُمْ عَلَى التَّفْصِيلِ وَوَصِيَّةً سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدَيْ جِبْرِيلَ وَكَيْفَ طَابَتِ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمْ بِالْكَفْرَانِ، وَتَكَدِيرِ عَيْشِهِ بِتَعْدِيْبِ ثَمَرَةِ فُوَادِهِ، وَتَصْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَائِهِ وَأَوْلَادِهِ؟! وَءَأْتَيْنَ مَوْضِعَ الْقَبُولِ لِرِوَايَا بِعَثْرَتِهِ وَآلِهِ؟ وَمَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَسَوْ إِلَيْهِ؟ وَقَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَنَادَى الْأِسْلَامُ وَارْكَبَاهُ! فَيَاللَّهِ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لِنِدْوَانِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَيَا عَجَابَهُ مِنْ عَقْلِهِ أَهْلَ الدُّهُورِ! وَمَا عُدْرَةُ أَهْلِ الْأِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ فِي إِضَاعَةِ أَقْسَامِ الْأَحْزَانِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا مَوْثُورٌ وَجِيحٌ؟ وَحَبِيْبُهُ مَقْهُورٌ صَرِيحٌ؟ وَالْمَلَائِكَةُ يُعْزَوْنَ عَلَى جَلِيلِ مُصَابِهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءُ يُشَارِكُونَهُ فِي أَحْزَانِهِ وَأَوْصَابِهِ؟** ترجمه : **إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ...** (یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکی داری ، از سنت پیامبر و قرآن سؤال کن ، برای اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگانش هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودی (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکیهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتی که بر میوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ریختن خون فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندانش کرده بود، چه شد؟! هنگام ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد و امصیتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان را؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند؟ متن عربی : **فَيَا أَهْلَ الْوَفَاءِ لِحَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَامَ لَا تُؤَاؤُونَ فِي الْبُكَاءِ؟! بِاللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُحِبُّ لَوْلَاكَ الزَّهْرَاءُ، نُحِّ مَعَهَا عَلَى**

الْمُبُذِينَ بِالْعَرَاءِ، وَجَدَ وَيَحْكُ بِالِدُّمُوعِ السَّجَامِ، وَأَبْكِ عَلَى مُلُوكِ الْأِسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحُوزَ ثَوَابَ  
 الْمُوَأْسَى لَهُمْ فِي الْمُصَابِ، وَتَفُوزَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:  
 (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيْمًا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى  
 خَدَيْهِ بَوَاهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَأَيْمًا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ فِيمَا مَسَّنَا  
 مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَاهُ اللَّهُ مَنَزَلَ صِدْقٍ، وَأَيْمًا مُؤْمِنٌ مَسَّهُ أَدَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ  
 الْأَذَى وَآمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ  
 فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ). ترجمه: ای مردمی که  
 نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی  
 کنید؟! ای دوستدار پدر زهر اعلیها السلام، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه  
 زهر اعلیها السلام، هم ناله باش. وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان  
 اسلام گریه کن، شاید پادشاه آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت  
 روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین  
 علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از  
 اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن، غرفه هایی را در بهشت برای او  
 اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از  
 ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به  
 گونه اش سرازیر شده، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما  
 آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش  
 فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود،  
 دیدگانش پر از اشک گردد، اگر چه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیمارزد، هر چند آن  
 گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی: وَرَوَى أَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ  
 قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ أَعْبَكَ فِينَا مِائَةٌ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَعْبَكَ خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَعْبَكَ  
 ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَعْبَكَ عَشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ أَعْبَكَ عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ  
 أَعْبَكَ وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ). قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ  
 الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ -: إِنْ مِنْ أَعْبَلِ الْبَوَاعِثِ لَنَا عَلَى سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ إِذْنِي لَمَّا جَمَعْتُ  
 كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اِحْتَوَى عَلَى أَقْطَارِ مُحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مُخْتَارِ أَعْمَالِ  
 تِلْكَ الْأَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنْ نَقْلِ مِصْبَاحِ لِدَلِيكَ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، أَوْ حَمَلِ مَزَارِ كَبِيرِ أَوْ لَطِيفِ.  
 إِذْ حَبِيبُ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنْ نَقْلِ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءِ إِلَى مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ. ترجمه: همچنین روایت شده که: کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را

بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط یک نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن، اعم از کتاب کوچک و بزرگ، بی نیاز شده است. لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی: فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُضَمَّ إِلَيْهِ، وَقَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلِحُ لَصَيْقِ وَقْتِ الزُّوَارِ، وَعَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْتَارِ، وَفِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَبُعْيَةٌ لِنُجْحِ أَرْبَابِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِي أَعْجَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَجَّمْتُهُ بِكِتَابِ: اللَّهْوَفِ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَسَالِكٍ، مُسْتَعِينًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه: در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را درستکار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللَّهُوَفِ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلک تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان، یاری می طلبم.

### مسلک اول

الْمَسْلُكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَى الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتْنِ عَرَبِيٍّ: لِخَمْسِ لِيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: أَيْلِيَوْمِ الثَّلَاثِ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي أَوَاخِرِ شَهْرِ رَيْبِعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ. وَكَمَا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَلْفُ مَلَكٍ يُهْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِوِلَادَتِهِ، وَجَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَيْتَبَّأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكْرِ بْنِ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ، قَالَ: أَيْتَبَّأَنَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ، قَالَتْ أُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مَسْلُكُ أَوَّلٍ: فِي مَسَائِلِي كَمَا قَبْلَ مِنْهَا مِنْ مَجْرَى كَرْبَلَا وَقَوِّعٌ يَافِتَةٌ أَيْ تَوَلَّدَ إِمَامُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرْجَمَهُ: تَوَلَّدَ حَضْرَتُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي پَنْجَمِ مَاهِ شَعْبَانَ الْمُعْظَمِ بِه سَالِ چَهَارَمِ از هِجْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار ملک از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی الله علیه و آله و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا علیها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمی که گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکه (أُمُّ الْفَضْلِ) (زوجه عباس بن عبدالمطلب - رضوان الله علیهما- متن عربی : رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتِ، إِنَّ صَدَقَتْ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْءِذْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ). (قَالَتْ: فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ. فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُقْبَلُهُ قَبَالَ، فَقَطَّرَتْ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى نَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَفَرَصْتُهُ، فَبَكَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَلْمُغْضِبِ: (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْفَضْلِ، فَهَذَا نُوبِي يُغْسَلُ، وَقَدْ أَوْجَعَتْ إِبْنِي). (قَالَتْ: فَتَرَكْتُهُ فِي حِجْرِهِ، وَقَمْتُ لِآتِيهِ بِمَاءٍ، فَجِئْتُ، فَوَجَدْتُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي. فَقُلْتُ: مِمَّ بُكَأُوكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آءَاتَانِي ، فَأَدْءَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَكَلْدِي هَذَا. [إِلَاءَ أَنْ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ]. ترجمه : گفت : پیش از آنکه امام حسین علیه السلام متولد گردد، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت ؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم . آن جناب فرمود: که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا علیها السلام پسری خواهد زانید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی . ام الفضل گفت : که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسین علیه السلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جدّ بزرگوارش آوردم و او را در دامن پیغمبر نهادم و آن حضرت ، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم ، امام حسین علیه السلام به گریه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود: (آرام باش ، ای ام الفضل ! اینک جامه را به آب می توان شست ، تو فرزند دلبنده مرا آزردهی .) (ام الفضل گفت : او را در دامن پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم ، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است . عرض کردم : یا رسول الله ! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را، اُمّت من به قتل می آورند! متن عربی : قَالَ رِوَاةُ الْحَدِيثِ: فَلَمَّا آءَاتَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةٌ كَامِلَةٌ، هَبَطَ

على رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا عَشَرَ مَلَكَ: اءَحَدُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْإِسْدِ، وَالثَّانِي عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ،  
 وَالثَّلَاثُ عَلَى صُورَةِ التَّنِينِ، وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وُلْدِ آدَمَ، وَالثَّمَانِيَةُ أَلْبُ أَقْوَانَ عَلَى صُورَةِ شَتَّى، مُحَمَّرَةٌ  
 وَجُوهُهُمْ [بَاكِيَةٌ عَيْونُهُمْ]، قَدْ نَشَرُوا اءَجْنِحَتَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ  
 مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ، وَ سَيُعْطَى مِثْلُ اءَجْرِ هَابِيلَ، وَ يُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ. وَكَمْ يَبْقَى فِي  
 السَّمَوَاتِ مَلَكَ إِلَّا وَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُلُّ [يُفْرُوهُ السَّلَامَ]، وَ يُعَزِّيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ  
 السَّلَامَ، وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى، وَ يُعَرِّضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ، وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (اِءَلَلَّهُمْ اءَخَذَلُ مَنْ  
 خَذَلَهُ، وَ اءَقْتَلَ مَنْ قَتَلَهُ، وَ لَا تُمَتِّعُهُ بِمَا طَلَبَهُ). قَالَ: فَلَمَّا اءَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ  
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ. تَرْجَمَهُ: رَاوِيَانِ  
 حَدِيثِ چنين گفته اند که چون يك سال تمام از عمر شريف آن جناب گذشت، دوازده فرشته بر  
 رسول مجيد نازل گرديد؛ يکي به صورت شير، دومی به صورت گاو، سومي به صورت اژدها، چهارمی  
 به صورت انسان و هشت ملک ديگر هم به شکل های مختلف بودند با روهای قرمز و بالهای خود را  
 پهن نموده و می گفتند: يا محمد! زود باشد که به فرزند دلبند تو حسين بن فاطمه عليها السلام نازل شود  
 مانند آنچه که به هابيل از قابيل نازل گرديد؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای  
 متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابيل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر  
 گردن قابيل است. و هيچ فرشته مقرّبی در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پيغمبر صلی الله عليه و آله  
 نازل گرديدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرّم را به آن  
 ثوابی که خدای به امام حسين عليه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله  
 عليه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرين بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که  
 پرورد گارا، مخذول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بگش کشنده او را و او را از رسيدن به  
 مراد خود بهره مند مگردان. راوی گوید: چون دو سال از عمر شريف آن جناب گذشت رسول  
 خدا صلی الله عليه و آله را سفری پيش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بايستاد و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ  
 وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاَجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گرديد و گريه نمود؛ سبب گريه را از آن حضرت  
 سؤ ال نمودند، متن عربی: فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ اءَرْضِ بَشَطِّ  
 الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَ لَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ:  
 (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ - يَزِيدٌ) - لَعَنَهُ اللَّهُ -، وَ كَأَنَّيَ اءَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَدْفَنِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَعْمُومًا،  
 فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ  
 الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (اِءَلَلَّهُمْ إِنْ  
 مُحَمَّدًا عَبْدَكَ وَ نَبِيَّكَ وَ هَذَا اءَطَائِبُ عِزَّتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ اءُرُومَتِي وَ مَنْ اءُخَلَّفَهُمَا فِي اءُمَّتِي، وَ قَدْ  
 اءَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اءَنَّ وَ لَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ، اِءَلَلَّهُمْ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَ اءَجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ

الشُّهَدَاءِ، اءَللَّهُمْ وَلَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَخَاذِلِهِ (.) قَالَ: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ. ترجمه : فرمود: (هذا جِبْرِئِيلُ). اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را (کربلا) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبند من ، حسینِ فاطمه کشته می گردد! عرض نمودند: یا رسول الله ! کشنده آن جناب کیست ؟ فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او (یزید) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محلّ قبر او را به چشم خود نظر می نمایم . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذُرّیه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمّت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخدول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حقّ قاتل و خوار کننده او. راوی گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند متن عربی : وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : (اَبْتَكُونُ وَلَا تَنْصُرُونَهُ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَهُوَ مُتَعَبِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً اءُخْرَى مُوجِزَةً وَعَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (اَبَيْهَا النَّاسُ اِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِزَّتِي وَءُرُومَتِي وَمِزَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُوَادِي وَمُهَجَّتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَقَدْ اَبْعَضْتُمْ عِزَّتِي وَظَلَمْتُمُوهُمْ اءَلَا وَ اِنِّي اءُتَطَّرُهُمَا، وَ اِنِّي لَا اءَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ اِلَّا مَا اءَمَرَنِي رَبِّي اءَنْ اءَسْأَلُكُمْ اَلْمُودَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَاَنْظُرُوا اءَلَا تَلْقَوْنِي عِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. اءَلَا وَ اِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ: رَايَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا اَلْمَلَايِكَةُ، فَتَقِفُ عَلَيَّ، فَاَقُولُ: مَنْ اءَنْتُمْ؟ فَيَنْسُونُ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ اءَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ اَلْعَرَبِ. فَاَقُولُ لَهُمْ: اءَنَا اءَحْمَدُ نَبِيُّ اَلْعَرَبِ وَ اَلْعَجَمِ. فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ اءُمَّتِكَ يَا اءَحْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود که شما الان بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالی که رنگ مبارک آن حضرت متغیر و روی نازنینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من

در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق ذوی القربی من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سر کرده این اُمت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: یک عَلم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَنْ اَحمَد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت تو ایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعِترَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي؟ فَيَقُولُونَ: أَمَا الْكِتَابَ فَضَيَعْنَاهُ، وَأَمَا عِترَتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَى أَنْ نَبِيدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ. فَأَوْلَى وَجْهِي عَنْهُمْ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَأْيَهُ أُخْرَى أَسَدُ سَوَادًا مِنَ الْأُولَى، فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي، وَعِترَتِي؟ فَيَقُولُونَ: أَمَا الْأَكْبَرَ فَخَالَفْنَا، وَأَمَا الْأَصْغَرَ فَخَدَلْنَاهُمْ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ. فَأَقُولُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَأْيَهُ أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهَهُمْ نُورًا، فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَعْتَمْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى ترجمه: پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم. پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم: پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل ) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم: از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم: شما چه کسانید؟ گویند: مائیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَنَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا خَلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ أَحَبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَانصَرْنَا مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ. فَأَقُولُ لَهُمْ: أءَبْشَرُوا فَأَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ أَسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرَوِّينَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدَ الْأَبْدِينَ. قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ يَسْتَغْطِمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تَوَفَّى مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ – وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ – كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُبَيْدَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ

الْبَيْعَةَ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَخَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَأَسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ : مَائِمٌ أُمَّتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ مَا بَقِيَهِ أَهْلٌ حَقٌّ هَسْتِيمٌ ، كِتَابٌ پُرُورِدْ گَارِ خُودِ رَا بَر دَاشْتَه اِيْم وَ حَلَالِ آن رَا حَلَالِ دَانِسْتَه اِيْم وَ حَرَامِ آن رَا حَرَامِ شَمَرْدِيْمِ وَ ذَرِيَه پِيْغَمْبَرِ خُودِ رَا دُوسْتِ مِي دَاشْتِيْمِ وَ اِيْشَانِ رَا يَارِي كَرْدِيْمِ .

از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم .

پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! منم محمد پیغمبر شما و الحق در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عُقبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. متن عربی : اَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَكُوِّ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ آءِكَ شَيْئًا مَذْكَورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ. فَقَالَ: (أَيُّهَا الْامِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ عَدَا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ أَيُّهَا الْامِيرُ عُذْرَهُ، وَ مَتَى لَمْ يُبَايِعْ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ. فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: (وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ، أَعَنْتَ تَاءَمْرُ بَضْرَبِ عُنُقِي ، كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَكَلَّمْتِ). ثُمَّ أَعْقَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: (أَيُّهَا الْامِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمَهُ : مَرْوَانَ كَفْتِ كِه اِمَامِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَبُولِ نَخَوَاهِدِ نَمُودِ كِه بَا يَزِيدِ بِيْعَتِ نَمَايِدِ وَ اِگَرِ مَن بَه جَايِ تُو مِي بُوْدَمِ اَوْ رَا گَرْدَنِ مِي زَدَمِ . وِلِيْدِ كَفْتِ : اِي كَاش ! مَن دَرِ سَلَكِ مَعْدُومِيْنِ بُوْدَمِي تَا بَه اِيْنِ اَمْرِ شَنِيعِ مَبْتَلَا نَگَرْدِيْدَمِي . پَسِ اَزِ اَنْ ، وِلِيْدِ كَسِي رَا خَدْمَتِ اَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَسْتَاْدَه اَوْ رَا طَلَبِ دَاشْتِ . اَنْ حَضْرَتِ بَا سِي نَفَرِ اَزِ اَهْلِ بِيْتِ وَ دُوسْتَانِ خُودِ بَه مَنزَلِ وِلِيْدِ، تَشْرِيفِ آوَرْدَنَدِ . وِلِيْدِ خَبَرِ مَرگِ مَعَاوِيَه پَلِيْدِ رَا بَه اَوْ دَاْدِ وَ اِظْهَارِ دَاشْتِ كِه اَنْ جَنَابِ بَا يَزِيدِ بِيْعَتِ نَمَايِدِ . اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: أَيُّهَا الْامِيرُ! بِيْعَتِ كَرْدَنِ مَن نَمِي تَوَانِ كِه بَه پَنَهَانِي بَاشَدِ، چُونِ فَرْدَا شُودِ وَ مَرْدَمِ رَا طَلَبِ دَارِي مَا رَا نِيْزِ بَا اِيْشَانِ بَخَوَاهِ . مَرْوَانَ لَعِيْنِ - كِه دَرِ اَنْ مَجْلِسِ حَاضِرِ بُوْدِ - كَفْتِ : اِي امِيْر! اِيْنِ عَذْرِ رَا اَزِ اَوْ مِيْذِيْرِ وَ اِگَرِ بِيْعَتِ نَمِي نَمَايِدِ اَوْ رَا گَرْدَنِ بَزَنِ . اِمَامِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ [اَزِ شَنِيدَنِ اِيْنِ سَخْنَانِ] دَرِ غَضَبِ



شد، فرمود: وای بر تو، ای پسر زن [کبود چشم] زناکار! تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنند؟! به خدا سوگند! دروغ گفתי و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی. سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود. فرمود: ای امیر! ماییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق متن عربی: *الْخَمْرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةُ مُعْلِنُ الْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِي لَا يُبَاعُ بِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ وَتَنْظُرُونَ وَتَنْظُرُونَ أَهْتِنَا أَعْقَابُ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ. ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي. فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَمَرْتَ بِذِهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أَهْجُبُ عَنْكَ مُلْكَ الدُّنْيَا بَاءَسْرِهِا لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أَهْطُنُّ أَعْدَا يَلْقَى اللَّهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُ وَلَا عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: وَ أَعْصَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَعْطِنِي تَرْشُدًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وَمَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعُ). فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِيَعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، تَرْجَمَهُ: و شرابخوار و کشنده نفس محترمه، آشکارا به فسق مشغول است، مانند من، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نمایم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد. مروان لعین به ولید گفت: با راءى من مخالفت کردی و عصیان نمودی. ولید گفت: وای بر تو باد! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوی او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود. راوی گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود می آمد، اخبار مختلف از مردم می شنید، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: ای ابا عبد الله، من تو را نصیحت می کنم، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید!؟ امام علیه السلام فرمود: آن راءى [خیر خواهانه] کدام است؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: از برای تو چنین صلاح می دانم که با یزید بیعت نمایی متن عربی: *فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَدُنْيَاكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْأِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بَلَّغْتِ الْأُمَّةَ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعْلَخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ). وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَهُوَ غَضَبَانٌ. يَقُولُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسٍ مُؤَلَّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالَّذِي تَحَقَّقْنَا عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا أَنْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اعْتَمَدَ عَلَيْهِ. أَعْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَقَدْ**

ذَكَرْتُ أَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى - بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوِيهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي أَسْمَائِهِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا تَرْجَمَهُ: كَمَا أَنَّ بَابُوِيهِ دِينِ وَ دُنْيَايَ تُوْ بَهْتَرِ خَوَاهِدِ بُوْد!». اِمَامِ حَسِيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَرَمُوْد: (إِنَّا لِلَّهِ.. وَ دَرِ اِيْنِ صُوْرَتِ، بَايْدِ بَا اِسْلَامِ، سَلَامِ وَ وِدَاعِ نَمُوْدِ كَمَا اَزِ دَسْتِ مَا خَوَاهِدِ رَفْتِ؛ زَمَانِي كَمَا أُمَّتِ مَبْتَلَا بَه (رَاعِي) وَ (اَمِيْرِي) (چون يزيدي شوند. به درستی که شنيدم از جدِّ بزرگوار خود رسول مجيد صلي الله عليه و آله که فرمود: (خلافت حرام است بر آل ابوسفيان). سخن در ميان آن حضرت عليه السلام و مروان پليدي به طول انجاميد تا آنکه مروان خشمناک گشت و رفت. چنين گويد سيّد بزرگوار علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - عليه الرحمه - که مؤلف اين کتاب (لهوف) است - آنچه به تحقيق نزد ما پيوسته، آن است که حضرت سيّد الشهداء عليه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسيد و تکليف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتي از راويان اخبار مرا خبر دادند که نامهای ایشان را در کتاب (غياث سلطان الوری لسکّان الثرى) مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شيخ جليل ابی جعفر محمد بن بابويه قمی - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - می رسيد به موجب آنچه که در کتاب (امالی) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام می رسد که حضرت امام حسين عليه السلام در يکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن عليه السلام رسيد، متن عربي: عَلِيُّ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَيْبُكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَذَى يُؤْتَى إِلَى سَمِّ يَدْسُ إِلَى فَأُفْتَلُ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، يَزْدَلْفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدُّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، وَ يَتَّجِلُونَ الْأَسْلَامَ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ أَنْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ أَنْتِهَابِ ثَقْلِكَ، فَعِنْدَهَا يَجِلُّ اللَّهُ بَيْنِي أُمَّيَّةَ اللَّعْنَةِ وَ تَمْطُرُ السَّمَاءُ دَمًا وَ رَمَادًا، وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَ الْحَيَاتَانِ فِي الْبَحَارِ. وَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ أَسْرَتْ إِلَيْهِ، بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى عُمَرَى النَّسَابَةِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ (كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا اِمْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: تَرْجَمَهُ: چون چشم امام حسن عليه السلام به برادر خود افتاد گريه نمود! امام حسين عليه السلام عرض نمود: سبب گريه شما چيست؟ امام حسن عليه السلام فرمود: گريه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آيد! سپس فرمود که شهادت من به آن زهري است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراندند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هيچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله؛ برای اينکه سی هزار کس دور تو را خواهد

گرفت که همه ادعا می کنند از اُمتِ جدِّ ما صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله هسند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذُرَّیَّه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بُنَّه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایم تعالی بر بنی اُمیّه ، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نَسَّابَه - رضوان الله علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نَسَب است - ذکر نموده و سند آن را به جدِّ خود محمد بن عُمَر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السَّلَام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت: چون برادر من امام حسین علیه السَّلَام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم ، گفتم: متن عربی: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَعَلَا شَهِيْقِي . فَضَمَمَنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: حَدَّثَكَ أَيْ مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ لَهُ: حَوْشِيْت يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ . فَقَالَ: سَاءَ لُتُّكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَبَايَعْتُ . فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي ، وَ أَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتُظَنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَاللَّهِ لَا أُعْطِيَ الدِّيْنَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا، وَكَلْتَقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِخْبَرَهُ أَبَدًا فِي ذُرِّيَّتِهَا. أَقُولُ أَيْ: وَأَعْلَى بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ . إِمَّا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ أَنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا تَرْجَمَهُ : فدای تو کردم ، ای ابا عبدالله !

برادرت امام حسن علیه السَّلَام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم: چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من؟ گفتم: چنین است. ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلّت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذُرَّیَّه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذُرَّیَّه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از

شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی: **بِقَتْلِ اَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى: (فَتَوْبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ).** وَلَعَلَّهُ يَعْتَقِدُ اَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَكَيْسَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ، وَإِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَلَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمُقْتَلِ الْمُرَوِّى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْأَيَّةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوَى عَنْ اَسْلَمَ قَالَ: غَزَوْنَا نَهَاوَنْدَ - وَقَالَ غَيْرُهَا - وَاصْطَفَيْنَا وَالْعَدُوُّ صَفَيْنَ لَمْ اَعْرَأْ طَوْلَ مِنْهُمَا وَلَا اَعْرَضَ، وَالرُّومُ قَدْ اَلْصَفُوا ظُهُورَهُمْ بِحَاطِطِ مَدْيَنَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَا عَلَى الْعَدُوِّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اءَلْقَى نَفْسَهُ إِلَى التَّهْلُكَةِ. فَقَالَ اَبُو اَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ: إِنَّمَا تَوَوَّلُونَ هَذِهِ الْأَيَّةَ عَلَى اِنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَكَيْسَ كَذَلِكَ، إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ فِينَا، لِأَنَّ كُنَّا قَدْ اِسْتَعَلْنَا تَرْجَمَهُ: نَمُودَه كَه تَكْلِيْفِ فَرْمُودَه گَرُوهی از اَمْتِهَای سَابِقِ رَا كَه نَفْسِ خُودِ رَا بَه قَتْلِ رَسَانِدِ اَنجَا كَه فَرْمُودَه: (فَتَوْبُوا... (۱۱)) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده: (وَلَا تُلْقُوا... (۱۲)) خود را به دست خود، به هلاکت نینفکنید. آن (تهلکه) که از آن نهی فرموده، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست، بلکه تعبد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجَاتِ سعادت است. و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از (اسلم) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لَا تُلْقُوا... (که (اسلم) گفت: در یکی غزوات به جهاد رفتیم، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام، کفار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لَا إِلَهَ... (، این مرد خود را به مهلکه انداخت. ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان، گفت که شما این آیه را چنین تاءویل نمایند که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده، خود را در (تهلکه) انداخته است، چنین نیست که شما را گمان است؛ بلکه این آیه شریفه در شأن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی: **بِنُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرَكَنَا اءَهَالِينَا وَءَمْوَالِنَا اءَنَّ نُقِيمَ فِيهَا وَنُصَلِّحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ بِتَشَاغُلِنَا عَنْهَا، فَاَنْزَلَ اللَّهُ اِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نَفُوسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا صَلَاحَ اءَمْوَالِنَا: (وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: اِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَءَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ اءَلْقَيْتُمْ بِاَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَ ذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَ عَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْأَقَامَةِ، وَ تَحْرِيسُ لَنَا عَلَى الْعَزْوِ، وَ مَا اَنْزَلَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يُحَرِّضُ اءَصْحَابَهُ اءَنَّ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ اءَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِنَوَابِ الْأَخِرَةِ. اءَقُولُ: وَقَدْ نَبَّهْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ فِي خُطْبَةِ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ.**

قالَ رُوَاهُ حَدِيثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ مَرُوانَ : فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثِ مَضِيِّينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ . ترجمه : یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را وا گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمایم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُحَمَّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید . پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبد . سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد . روایان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت متن عربی : فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ سَوَّالَ وَ ذِي الْقَعْدَةِ . قَالَ : وَ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ . فَقَالَ لَهُمَا : ( إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ ، وَ أَمَّا ماضٍ فِيهِ . ) قَالَ : فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ : وَ احْسِينَاةُ ! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَدْرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ . فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِمَّا عَلِمْتَ إَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى إَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إَهْدَى إِلَى بَغْيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ، إِمَّا عَلِمْتَ إَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا ، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، بَلْ أَمَّهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ إِذْ أَخَذَ عَزِيرُ ذِي انْتِقَامٍ ، إِتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدَعَنَّ نَصْرَتِي . ) ترجمه : گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود . راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند . امام علیه السلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : وَ احْسِينَاةُ ! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند . امام فرمود: ای

اباعبدالرحمان! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل فرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده. ای عبدالله! پرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من برم دار. متن عربی: قال: وَ سَمِعَ اَهْلُ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ اِمْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيْبًا. وَقَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، اِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِاَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدَّمَ عَلَى عَمَلِهِ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُ يَزِيدَ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاغِيتِ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، وَ اِنَّكُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ اَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ قَدْ اِحْتِاجَ إِلَى نُصْرَتِكُمْ اَيُّوْمَ، فَاِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبِعُوا اِلَيْهِ، وَ اِنْ خُفْتُمُ الْوَهْنَ وَالْفَسْلَ فَلَا تَعْرُؤُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ. قَالَ: فَكُتِبُوا اِلَيْهِ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيْبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ وَاثِلٍ وَ سَائِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ. ترجمه: راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت: ای گروه شیعیان! شما دانستید که معاویه لعین به ذرک رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعَنَهُمُ اللّٰهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبدا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللّٰهِ...)

این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از جانب سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر و عبدالله بن واثل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد! متن عربی: سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْكَ، اَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ اَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، اءَلْجَبَّارَ الْعَنِيدَ الْعَشُوْمَ الظُّلْمُوْمَ الَّذِي ابْتَرَّ هَذِهِ الْاُمَّةَ اَمْرَهَا، وَ غَضَبَهَا

فَيَاءَهَا، وَ تَاءَ مَرَّ عَلَيْهَا بَعِيرٍ رَضِيَ مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَتَقَى شِرَارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ ذُكْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عَتَاتِهَا، فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ تَمُودٌ. ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَأَقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَالتُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأُمِّ ارَّةَ، وَكُنَّا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَكُنَّا بَلِّغُنَا أُمَّتَكَ قَدْ أَعْرَجْنَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ، وَكَبِتُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ أَعْفَدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَالْأَثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ، يَسْأَلُونَ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ. ترجمه: اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن، اخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم تمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست، بیا به سوی ما که شاید خدامتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ... (بعد از آن، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طغری عریضه از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی: وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَبَّى فَلَا يَجِيبُهُمْ. فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَاءَةٌ كِتَابٌ، وَ تَوَاتَرَتْ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَفَرِّقَةً إِيَّانِي عَشْرَ أَلْفِ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ هَانِي بْنُ هَانِي السَّبْعِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَعْضَرَ الْجَنَابُ، وَ أَيْبَعَتِ الشَّمَارُ، وَ أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ أَعْوَرَّتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدَمُ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَى جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِي السَّبْعِيِّ ترجمه: و با وجود این همه نوشته، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات

متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبّعی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف بیار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود. (چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سبّعی متن عربی : وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ : (خَبْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَا: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، سَبَّتُ بِنُ رُبْعِي ، وَ حَجَّارُ بْنُ اَبِجَرٍ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارٍ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَاءَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ اءَطَّلَعَهُ عَلَى الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ نَقَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعْرِفَنِي مَا اءْتَمْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِ جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِيشَارُهُمْ بِاِتْيَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ اءَنْزَلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ اَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ ، وَ صَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمِهِ : وَ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِيٍّ رَا فَرَمُودُ كِه بِه مِنْ خَبَرِ دِهِيْدِ كِه اِيْنِ نَامِه رَا چِه كَسَانِي نُوْشْتِه اَنْدِ وَ كِه بِه شِمَا دَاْدِه ؟ عَرْضِ نَمُوْدَنْد: يَابْنَ رَسُوْلِ اَللّٰهِ! سَبَّتُ بِنِ رُبْعِي ، حَجَّارُ بْنُ اَبِجَرٍ، يَزِيدُ بْنُ حَارِثٍ ، يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ ، عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارٍ نُوْشْتِه اَنْد. پَسِ اَنْ جَنَابِ بَرِخَاسْتِ وَ دُو رُكْعَتِ نِمَازِ دَرِ مِيَانِ (رُكْنِ ) وَ (مَقَامِ ) (بِه جَايِ اَوْرِدِ وَ دَرِ اِيْنِ بَابِ اَزِ خُدَايِ مُتْعَالِ طَلَبِ خَيْرِ نَمُوْد. سِپَسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيْلِ رَا طَلِيْبِدِ وَ اُو رَا اَزِ كَيْفِيْتِ حَالِ مُطَّلَعِ گِرْدَانِيْدِ وَ جَوَابِ نَامِه هَايِ كُوفِيَانِ رَا نُوْشْتِ وَ بِه وَسِيْلِه جَنَابِ مُسْلِمِ اَرْسَالِ نَمُوْدِ وَ دَرِ اَنْ وَعْدِه فَرَمُوْدِ كِه دَرِ خَوَاسْتِ اِيْشَانِ رَا اِجَابْتِ نَمَايِدِ وَ مِضْمُونِ اَنْ نَامِه اِيْنِ بُوْد: (بِه سُوِي شِمَا پَسِرِ عَمُوِي خُوْدِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيْلِ رَا فَرَسْتَاْدِمِ تَا اَنْكِه مَرَا اَزِ اَنْچِه كِه رَايِ جَمِيْلِ شِمَا بَرِ اَنْ قَرَارِ گِرْفْتِه ، مُطَّلَعِ سَاَزْدِ). پَسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بَا نَامِه اَنْ حَضْرَتِ ، رَوَانِه كُوفِه گِرْدِيْدِ تَا بِه شَهْرِ كُوفِه رَسِيْدِ. چُوْنِ اَهْلِ كُوفِه بَرِ مِضْمُونِ نَامِه اَنْ حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِطْلَاعِ يَافْتَنْدِ خَرَسَنْدِي بَسِيَاْرِ بِه اَمْدَنْ جَنَابِ مُسْلِمِ اِظْهَارِ دَاشْتَنْدِ وَ اُو رَا دَرِ خَاْنِه مِخْتَاْرِ بْنِ اَبِي عُبَيْدِه ثَقْفِي فِرُوْدِ اَوْرِدَنْدِ وَ گِرُوِه شِيْعِيَانِ بِه خُدْمَتِشِ اَمْدِ وَ شُدِ مِي كِرْدَنْدِ وَ چُوْنِ گِرُوِهِي بَرِ دُوْرِ اَنْ جَنَابِ جَمْعِ مِي اَمْدَنْدِ، نَامِه اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا بَرِ اِيْشَانِ قِرَاْتِ مِي نَمُوْدِ وَ اِيْشَانِ اَزِ غَايْتِ اِشْتِيَاْقِ بِه مَتْنِ عَرَبِي: اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ هُمْ يَبْكُوْنَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةً



عَشْرَاءُ لُفَا. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيَّ وَ عِمَارَةَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ بِشِيرُونَ عَلَيْهِ بِبَصْرَةَ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَلايَةَ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَ كَانَ وَالِيَا عَلَى الْبَصْرَةِ - بِأَنَّهُ قَدْ وَلاهُ الْكُوفَةَ وَ صَمَّهَا إِلَيْهِ، وَ يَعْرِفُهُ أَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَاءَ هَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانَ وَ يُكْنَى أَبَا رَزِينٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ. فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرَجَمَهُ: كَرِيهَ مِي افْتَادَنَد. به همين منوال بود تا آنکه هيچده هزار نفر با آن جناب بيعت نمودند و در اين اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون، عماره بن وليد پليد، عمر بن سعد عنيد، نامه ای به سوی يزيد ولد الزنا مرقوم داشتند و آن پليد را از كيفيت حال جناب مسلم بن عقيل، با خبر نمودند و برای يزيد چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعيم بن بشير را از حکومت کوفه منصرف دارد و ديگری را در جای او منصوب نمايد. يزيد پليد نامه ای به سوی ابن زياد لعين - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضميمه حکومت بصره به او بخشيد و او را به كيفيت حال و امر جناب مسلم بن عقيل و حال حضرت امام حسين عليه السلام آگاه نمود و تاء کيد بسيار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهيد نمايد. پس عبیدالله بن زياد پليد مهیای رفتن شهر کوفه گرديد و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسين عليه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سليمان - که مکنی بود به (ابورزين) - سپرده، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قيد اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت يزيد بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبدي بود. يزيد بن مسعود، طائفه بنی تميم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت متن عربی: تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَيْحٌ بَيْحٌ، اءَنْتَ وَاللَّهِ فَقْرَةُ الظَّهْرِ وَ رَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَ سَطَا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُرِيدُ أَعْنَ إِشَاوَرُكُمْ فِيهِ وَ اءَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوُونَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَ مَفْقُودًا. اءَلَا وَ إِنَّهُ قَدْ اِنْكَسَرَ بَابُ الْجُورِ وَ الْإِثْمِ، وَ تَضَعُصَتْ اءَرْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ اءَحْدَثَ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا اءَمْرًا وَ ظَنَّ اءَنَّهُ قَدْ اءَحْكَمَهُ. وَ هِيَاهُتَ وَالَّذِي اءَرَادَ، اءَجْتَهَدُ وَاللَّهِ فَفَشَلْ، وَ شَاوَرُ فَحُذِلْ. وَ قَدْ اءَقَامَ اِبْنُهُ يَزِيدُ - شَارِبَ الخُمُورِ وَ رَأْسَ الْفُجُورِ - يَدَّعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ يَتَاءَمَّرُ عَلَيْهِمْ تَرَجَمَهُ: بَنِي تَمِيمٍ، أَيَا مَرَادَ حَقِ خُوَيْشِ چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی یک صدا گفتند: بَيْحٌ بَيْحٌ؛ بسيار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و

در نقطه وسط شرافت و بزگواری ، یافتیم . حق سابقه بزگواری مر تورا است و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم . گفت : اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگی یک صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راءى و تدبیر دریغ نداریم ؛ بگو تا بشنویم . پس یزید بن مسعود گفت : معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین ، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت ، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده ، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این متن عربی : *بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَقِلَّةِ عِلْمٍ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لَجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَوْ فَضْلًا مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ. وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُنْزَفُ. وَ هُوَ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَسَنَّتِهِ وَقَدَمِهِ وَقَرَابَتِهِ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَيَحْتُمُو عَلَى الْكَبِيرِ، فَأَعْرَضَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَإِمَامَ قَوْمٍ، وَ حَبَّتْ لَهُ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ. فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ إِنْخَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَعْسَلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصْرَتِهِ. وَ اللَّهُ لَا يُفْصِرُ أُمَّ حَدَّ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الدَّلَّ فِي وَكَلَدِهِ وَالْقِلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا أَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِلْحَرْبِ لِأُمَّتِهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا تَرْجَمَهُ : امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق نداد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا... (به خدا سوگند!*

جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلى الله عليه و آله ، صاحب شرافت اصیل و در راءى و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاورتر است به خلافت از هر کسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول الله صلى الله عليه و آله ؛ عطف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با

شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده متن عربی: بدرعها، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَمَنْ يَهْرَبْ لَمْ يُفْتْ، فَأَعْحَسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ. فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبِلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَعْصَبْتَ، وَإِنْ غَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ، لَا تَحُوضُ وَاللَّهِ غَمْرَةٌ إِلَّا خُضْنَاها، وَلَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَقَيْنَاهَا، نَنْصُرُكَ بِأَسْيَافِنَا وَنَقِيكَ بِأَبْدَانِنَا، إِذَا شِئْتَ فافْعَلْ. وَتَكَلَّمَتْ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَعْصَبْتَ الْأَشْيَاءَ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَنْ رَأْيِكَ، وَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمْرًا بَتَرَكَ الْقِتَالَ فَحَمَدْنَا أَمْرًا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا، فَأَمْهَلْنَا نَرَا جِعَ الْمَشُورَةَ وَيَأْتِيكَ رَأْيُنَا. وَتَكَلَّمَتْ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَخُلَفَاؤُكَ، لَا نَرْضَى إِنْ عَصَبْتَ وَلَا نَقْطُنُ إِنْ ضَعَنْتَ. وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجِبَكَ وَءَمْرُنَا نُطِيعَكَ، ترجمه: و زره جنگ را در بردارم، هر کس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما میم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی رو برو گردیم. به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنها، سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم. آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شادن در قبیله ما پایدار مانده، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت. پس از آن، طائفه بنی عامر بن تميم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی، متن عربی: وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَفَهَّمْتُ مَا نَدَبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِيبي مِنْ نَصْرَتِكَ. وَءَنَّ اللَّهُ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ. وَءَأْتُنْمُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ رَبِّيْتُونَهُ أَعْحَمَدِيَّةٍ هُوَ أَعْصَلُهَا وَءَأْتُنْمُ فَرَعُهَا. فَأَقْدِمِ سَعْدَتِ بَأَسْعَدِ طَائِرٍ.

فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ اءَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَ تَرَكَتُهُمْ اءَشَدَّ تَتَابَعًا لَكَ مِنَ الْاَبْلِ الطَّمْءِ يَوْمَ خَمْسِيهَا لَوْ رُوِدِ الْمَاءُ. وَ قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدِ وَ عَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ تَرْجَمِهِ : ما نیز وطن اختیار نمایم و تو را همراهی کنیم . امروز فرمان تو راست ، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی ، اطاعت داریم . فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم . آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت : به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما إلى الابد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایدم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما باید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما باید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربی : صُدُّوْهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهَلَّ بِرُقُهَا فَلَمَعَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: (مَا لَكَ اَمْنَكَ اللهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَاَعَزَّكَ وَاَدْرَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْاَكْبَرِ). فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ اِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ اَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ اِنْقِطَاعِهِ عَنْهُ. وَاَمَّا الْمُنْدِرُ بْنُ الْجَارُودِ: فَاِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ اِلَى عُبَيْدِ اللهِ بْنِ زِيَادٍ، لِاَنَّ الْمُنْدِرَ خَافَ اَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ زِيَادٍ. وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْدِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللهِ بْنِ زِيَادٍ. فَاَدْخَلَ عُبَيْدُ اللهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ. ثُمَّ صَعَدَ الْمُبْتَرُ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ اَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَاِثَارَةَ الْاَرْجَافِ. ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا اَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ اءَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَاَسْرَعَ هُوَ اِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ. تَرْجَمَهُ : به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهاد در روز قیامت از تشنگی . یزیدبن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره ) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اَمَّا مُنْدِرُ بْنُ جَارُودٍ، پس

نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبادا که این نامه حيله و دسيسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحریه) دختر مندر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی: فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى آءَمْسَى ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ آءَهْلَهَا آءَنَّهٗ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَتُّوْا مِنْهُ . فَلَمَّا عَرَفُوا آءَنَّهٗ ابْنَ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ . فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْغَدَاةِ . ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمِنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ . فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْإِشْتِهَارِ ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، فَأَوَاهُ وَكَثَرَ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ ، وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ آءَنَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَآءَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ إِتْيَانِنَا؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي ، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهٗ يَشْتَكِي . فَقَالَ: قَدْ بَلَّغْنِي ذَلِكَ وَبَلَّغْنِي آءَنَّهُ قَدْ بَرَأَ وَآءَنَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَكُلُّ آءَعْلَمَ آءَنَّهُ شَاكٍ لِعُدَّتِهِ ، فَالْقُوْهُ تَرْجَمَهُ : چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حججاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمُرُوْهُ آءَنْ لَا يَدْعَ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقَّنَا ، فَإِنِّي لَا آءُجِبُ آءَنْ يُقْسِدَ عِنْدِي مِثْلُهُ ؛ لِآءَنَّهُ مِنْ آءَشْرَافِ الْعَرَبِ . فَأَءْتُوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْإِمِيرِ ، فَإِنَّهٗ قَدْ

ذَكَرَكَ وَقَالَ: لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَ شَاكٍ لَعُدْتُهُ. فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَعْنُكَ تَجَلِّسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْأَبْطَاءِ وَالْجَفَاءِ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَتَحْنُ نَفْسُكَ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ. فَدَعَا بَشِيَابَهُ فَلَبَسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبَعْلَتِهِ فَرَكِبَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَاءَنَّ نَفْسَهُ قَدْ أَحَسَّتْ بِبَعْضِ الْأَذَى كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ أَسْمَاءِ بْنِ خَارِجَةَ: يَا بَنَ أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. ترجمه: خویش می نشیند و اگر دانستی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایند و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر دمتش فرو نگذارند؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آی. پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسَّان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم، راءِی تو در این باب چیست؟ متن عربی: وَكَمْ يَكُنْ حَسَّانٌ يَعْلَمُ فِي أَعْيُ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: أَعْتَكِ بِخَائِنِ رِجْلَاهُ. ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى شَرِيحِ أَلْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآسَارَ إِلَى هَانِي وَآسَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الزُّبَيْدِي: أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي: وَمَا ذَاكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: إِيهَ يَا هَانِي، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرْبِصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتَهُ دَارَكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرُّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَظَنَنْتَ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ. فَقَالَ: ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - بَلَى قَدْ فَعَلْتَ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ أَعْصَلِحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. ترجمه: حسَّان گفت: ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی. و حسَّان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده. هانی با جمیع همراهان و فرستادگان، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مَثَل گفت: (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس

ابن زیاد ملعون متوجه به شُرَّیح که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن مَعْدی کرب زبیدی را خواند: (أَرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي ...؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است ، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُرَاد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت : أَيْهَا الامير! مطلب چیست ؟ آن ملعون گفت : بس کن ای هانی ! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیر المؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای ؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگانت از برای او فراهم آورده ای . چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى اَخْبَارِهِمْ، وَقَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ اَسْرَارِهِمْ - فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَ اَنَّهٗ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللّٰهُ الاميرَ وَاللّٰهُ مَا بَعَثْتُ اِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَتِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوَيْتُهُ، فَاَمَّا اِذْ قَدْ عَلِمْتُ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى اَرْجِعَ اِلَيْهِ وَآمَرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي اِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْاَرْضِ، لَا اُخْرَجُ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللّٰهُ لَا تُفَارِقُنِي اَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللّٰهُ لَا اَتِيكَ بِهِ اَبَدًا، اَتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللّٰهُ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللّٰهُ لَا اَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بِنُ عَمْرٍو تَرْجَمَهُ: عبيدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای . هانی باز فرمود: من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (مَعْقِل ) غلام خود را طلبید و همین (مَعْقِل ) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: اءَصْلَحَ اللّٰهُ الامير! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی . ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی : اَلْبَاهِلِي فَقَالَ: اءَصْلَحَ اللّٰهُ الاميرَ حَلْنِي وَاِيَاهُ حَتَّى اءُكَلِّمَهُ، فَقَامَ فَحَلْنِي بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا - اِذَا ارْتَفَعَ اَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي اءُشِدْكَ اللّٰهُ اَنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَلَا تَدْخُلَ الْبَلَاءُ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ، فَوَاللّٰهُ اِنِّي لَا نَفْسُ بِكَ

عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِبِيهِ، فَادْفَعُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْزَاةٌ وَلَا مَنَقَصَةٌ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي: وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ، إِنَّمَا تَدْفَعُ جَارِي وَصَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى عَدُوِّهِ وَإِنَّمَا صَحِيحُ السَّاعِدِينَ وَكَثِيرُ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ. فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَدُّنُوهُ مِنِّي، فَأَدُّنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَا ضَرْبَنَ عُنُقِكَ. ترجمه: بن عمرو باهلی برخاست گفت: اءَصَلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم. ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم. مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است، با بنی اُمیّه، خویش است و ایشان کشته شده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسیار و از این جهت، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری. هانی در جواب گفت: به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت: او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت: واللّٰه! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم. متن عربی: فَقَالَ هَانِي: إِذْنُ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاةُ عَلَيْكَ، أَيْ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَهَانِي يُظَنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ - ثُمَّ قَالَ: أَدُّنُوهُ مِنِّي، فَأَدُّنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَعْنَفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ أَعْنَفَهُ وَسَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَنْكَسَرَ الْقَضِيبُ. فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِ شَرَطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُوهُ، فَجَرَّوهُ حَتَّى أَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَأَعْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اجْعَلُوا عَلَيْهِ حُرَّسًا، فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: إِنَّ الْقَائِمَ حَسَّانَ بْنَ أَسْمَاءَ - فَقَالَ: أَرْسَلَ غَدَرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، أَيْ يَهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَنْ نَجِيئَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتَ وَجْهَهُ وَسَيْلْتَ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تَقْتُلُهُ. ترجمه: هانی گفت: به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که والهفاه! مرا از شمشیر می ترسانی؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت: او را نزد من آرید. پس (هانی را) نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را



خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشت‌های صورت و پیشانی آن مؤمن مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدنبند فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در راه روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت: عیب‌الله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيُّهَا الامير! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری. متن عربی: فَغَضِبَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَاءَنْتَ هَاهُنَا! وَاَمْرٌ بِهِ فَضْرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَفِيْدٍ وَحَبْسٍ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اِلَى نَفْسِي اءْتَعَاكَ يَا هَانِي. قَالَ الرَّاْوِي: وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ اَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُوِيحُهُ اِبْنَهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ - فَاَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْحِجِ كَافَّةٍ حَتَّى اءْحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى: اءَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحِجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَكَمْ تُفَارِقُ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَغْنَا اِنَّ صَاحِبِنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللّٰهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَاَمْرٌ شَرِيحًا الْقَاضِي اءَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ ه اِنِي فَيُشَاهِدُهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ اءَخْبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَاَنْصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرُ اِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ اِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ تَرْجَمَه: ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجایی؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: (اِنَّا لِلَّهِ...!) ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَذْحِجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد برآورد که اینک سواران مَذْحِجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شریح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول ن ساخته اند. شریح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی: الْاِمَارَةَ، وَاَقْتَتَلَ اءَصْحَابُهُ وَاءَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ اءَصْحَابُ عُبَيْدِ اللّٰهِ الَّذِيْنَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَسْتَرْقُونَ مِنْهُ

وَيَحْذَرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمَّ يَرَأُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَنْبَغِي أَيْنَ نَقْعُدُ فِي مَنَازِلِنَا وَتَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمَّ يَبْقَى مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَاءَةَ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَّتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَكَلَّهَا، فَوَسَّيَ الْخَبْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

ترجمه: عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند.

بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم،

سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛

بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز

او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده

نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن

زن (طَوْعَةٌ) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند.

جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به

خانه خود، او را پناه داد. پس از آن، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به

سمع ابن زیاد رسید. متن عربی: فَأَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَصَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِأَخْضَارِ مُسْلِمٍ.

فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمِرَاءَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْحَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْإِمَانُ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَاعَىْ أَمَانَ لِلْعَدْرَةِ الْفَجْرَةِ. ثُمَّ أَعْقِبَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بَأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ

يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْصَمْتُ لَا أَعْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا أَعْكُرُهُ أَيْنَ أَخْذَعُ أَوْ

أَعْرَأُ أَوْ أَعْخَلُ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَعْضُرِيكُمْ وَلَا أَعْخَفُ ضَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا

تَكْذِبُ وَلَا تَعْرُ، فَلَمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى تَرْجَمِهِ: آن ملعون، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او

روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه (طَوْعَةٌ) رسیدند.

آواز سُم مرکبها به گوش آن جناب رسیده، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با

اصحاب ابن زیاد - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار

فرستاد. پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم! تو در امانی. مسلم فرمود: اماننامه

فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اشقیاء مشغول گردید و

اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز (قَرَن) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: (اَعْصَمْتُ  
 لَا اَعْصَمْتُ إِلَّا حُرًّا)؛ یعنی: سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم، اگر چه شربت  
 ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون، گردم و  
 فریفته و مغرور آنان شوم. یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و  
 سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم. هر مردی ناچار در روزگاری، دچار شرّ و سختی خواهد  
 شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم. پس آن اشقیاء آواز برآوردند که  
 محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد. متن عربی: ذَلِكْ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ  
 اَنْ اَتْخَنَ بِالْجَرَّاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ اِلَى الْاَرْضِ، فَاَخَذَ اَسِيرًا. فَلَمَّا اَدْخَلَ عَلٰى عُبَيْدِ اللّٰهِ  
 بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلٰى الْاَمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: اَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ وَاللّٰهِ مَا هُوَ لِيْ بِاَمِيرٍ.  
 فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلِّمْتَ اُمَّمَ لَمْ تُسَلِّمْ، فَاِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: اِنْ قَتَلْتَنِيْ فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ  
 مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّيْ، وَبَعْدُ فَاِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوْءَ الْقِتْلَةِ وَتُفِيحُ الْمَثَلَةَ وَخُبْتَ السَّرِيْرَةَ وَكُوْمَ الْعَلْبَةَ، لَا اِءْحَدَ  
 اَوْلٰى بِهٖ اَمِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلٰى اِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصٰى الْمُسْلِمِيْنَ،  
 وَاَلْفَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا ابْنَ زِيَادٍ، اِنَّمَا شَقَّ عَصٰى تَرْجَمَهُ: مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ اَصْلًا  
 التفاتی به جانب آنان فرمود و چون زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن نازنینش رسید و به این  
 واسطه سست و ضعیف گردید. گروه شقاوت آئین، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه  
 ملعونی از عقب سر آن جناب در آمد و نیزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نیزه، بر زمین  
 افتاد. پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد  
 بدبنیاد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدبنیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین ننمود.  
 یکی از پاسبانان آن لعین گفت: بر امیر سلام کن! آن جناب فرمود: بس کن! وای بر تو باد، به خدا  
 سوگند که او امیر من نیست. عبیدالله پلید به سخن در آمده گفت: باکی بر تو نیست؛ سلام بکنی یا  
 نکنی، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی  
 نکرده ای، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار  
 نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قُبْحُ مَثَله و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین  
 صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست. پس آن نانجیب زبان بریده، زبان به ناسزا برگشود که ای  
 ناسپاس، ای مخالف؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را  
 برانگیختی. جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ متن عربی: اَلْمُسْلِمِيْنَ  
 مُعَاوِيَةُ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - وَاَبْنَةُ يَزِيْدٍ - لَعْنَةُ اللّٰهِ -، وَاَمَّا الْفِتْنَةُ فَاِنَّمَا اَلْفَحَهَا اَنْتَ وَاَبُو كَ زِيَادٍ بِنُ عُبَيْدِ عَبْدِ  
 بَنِي عِلَاجٍ مِنْ تَقِيْفٍ، وَاَنَا اَرْجُو اَنْ يَرْزُقَنِي اللّٰهُ الشَّهَادَةَ عَلٰى يَدِيْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَنَّكَ  
 نَفْسُكَ اَمْرًا، حَالِ اللّٰهُ دُوْنَهُ وَاَلَمْ يَرْكُ لَهٗ اَهْلًا وَجَعَلَهٗ لِاهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ اَهْلُهٗ يَا ابْنَ مَرْجَانَهٗ؟ فَقَالَ:

اَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَتُظُنُّ اءَنَّ لَكَ مِنَ اَلْاَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّهُ اليَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا اءَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَاَمْرَهُمْ مُلْتَمِمْ فَشَتَّ اءَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتُهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا اءَتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ اءَظْهَرْتُمْ اَلْمُنْكَرَ وَاَدْفَنْتُمْ اَلْمَعْرُوفَ وَاَنْءَمَرْتُمْ عَلَيَّ النَّاسَ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: اءَتَيْتُ، بِجَزْءِ اَيْنِ نَيْسْتِ كِه عَصَايِ اجْتِمَاعِ مُسْلِمِينَ رَا مُعَاوِيَه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عِلَاجِ از طایفه ثَقِيف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادتم را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت: تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السَّلَام فرمود: ای پسر مرجانه! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست؟ ابن زیاد گفت: یزید!؟ جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله. ما راضی و خشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عبیدالله گفت: چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است؟ آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم. ابن زیاد گفت: ای مسلم! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی. جناب مسلم علیه السَّلَام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختید و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند. متن عربی: رَضِيَ مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَيَّ غَيْرِ مَا اءَمَرَكُمْ اَللَّهُ بِهِ، وَعَمَلْتُمْ فِيهِمْ بِاَعْمَالِ كَسْرِي وَقَيْصَرَ، فَاءَتَيْنَاهُمْ لِنَاءْمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَدْعُوهُمْ اِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا اءَهْلُ ذَلِكَ كَمَا اءَمَرَ رَسُوْلُ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اَللَّهِ - يَشْتِمُهُ وَيَشْتِمُ عَلَيَّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: اءَنْتَ وَاَبُوكَ اءَحَقُّ بِاللِّسْتَمِ، فَاَقْضِ مَا اءَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اَللَّهِ. فَاَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ اءَنْ يَصْعَدَ بِهِ اِلَى اءَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَعَدَ بِهِ وَهُوَ يُسَبِّحُ اَللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَعْفِرُهُ وَيُصَلِّيُ عَلَيَّ نَبِيِّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: اءُيُّهَا اَلْاَمِيرُ رَاَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا اءَسْوَدَ سَيِّئِي الْوَجْهِ حَدَائِي عَاضًا عَلَيَّ اِصْبَعِهِ - اءَوْ قَالَ شَفِيئِهِ - فَفَزَعْتُ فَزَعًا لَمْ اءَفْرَعَهُ قَطُّ. ترجمه: شما خلق را وداشتید به آنچه خدای U امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم. ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السَّلَام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السَّلَام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام؛ اینک هر چه می خواهی انجام

ده ای دشمن خدا! پس آن شقی، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نداشتن، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولد الزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت: ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فرع در خود ندیدم. متن عربی: فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ. ثُمَّ اءَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللهُ - ، فَاُخْرِجَ لِيُقْتَلَ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَاَمْدُ حِجَاهُ وَاِءَيْنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَاَعَشِيرَتَاهُ وَاِءَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدَّ عُنُقَكَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا اَنَا بِهَا بِسَخِيٌّ، وَمَا كُنْتُ لِاعْيُنِكُمْ عَلَي نَفْسِي. فَضْرَبَهُ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللهُ - فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللهِ بْنُ زَيْبِرِ الْاَسْدِيُّ. وَيُقَالُ: اِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَاِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِيْنَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِيْ اِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَاِبْنِ عَقِيلٍ تَرْجَمَهُ: ابْنُ زَيْدٍ كَفَتْ: گویا دهشت تو را فرو گرفته! پس از این جریان، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (وَاَمْدُ حِجَاهُ! وَاِءَيْنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَاَعَشِيرَتَاهُ وَاِءَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي؟ کجائید خویشان و قبیله من؟ جلاد گفت: گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم. پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزدق است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است. (فَاِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِيْنَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِيْ...؛ یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس اماره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل. متن عربی: ۱ - اِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخِرُ يَهُوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ ۲ - اءَصَابَهُمَا فَرُخُ الْبَغِيِّ فَاَصْبَحَا اءَحَادِيْثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيْلِ ۳ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِجُ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيْلِ ۴ - فَتَى كَانَ اءَحْيَى مِنْ فَتَاهِ حَيَّةٍ وَاِءِ قَطْعٍ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيْلِ ۵ - اءَيْرُ كَبِ اءَسْمَاءُ اَلْهَمَالِيْجِ اَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجُ بَدْخُوْلِ تَرْجَمَهُ: ۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیر بن حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَل) ، هانی باشد و

کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اَقْرَب است ) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ۲ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ۳ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیا تر از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلک ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. ۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مذحج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : ۱ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ۲ - فَإِنْ أَعْتَمْتُمْ لَمْ تَتَّعَرُوا بِأَخْيِكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَّتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّأْوِي : وَكَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ . فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطْوَتِهِ ، وَيُعْرِفُهُ أَعْنُ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جَهَّتِهِ ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤْخِذَةِ وَالْإِنْتِقَامِ وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ . وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضِيِّنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ ، قَبْلَ أَعْنُ يَعْلَمُ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ترجمه : ۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤ ال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤ ال کرده می شدند. ۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذه و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهّم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجّه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجه الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیا گردیده بود. متن عربی : وَرَوَى أَعْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيْبًا ، فَقَالَ : (أَعْلَمَدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى

اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَوَلَدِ آدَمَ مَخْطُ الْفِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى إِسْتِثْقَانِ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ. وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ إِذْ نَا لَاقِيَهُ، كَأَنَّي بَاءً وَصَالِي تَقَطَّعَهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي إِكْرَاشًا جَوْفًا وَءَجْرَبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبُ عَلَى بِلَانِهِ وَيُؤَفِّقُنَا إِجْرَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحَمَّتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنَجِّزُ بِهِمْ وَعَدَّهُ، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمُوطَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرَحِلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (. ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند ودود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین (نوایس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدای U بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکیبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاها می او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (۱۳). متن عربی : وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأِمَامِيُّ فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَرَزْرَازَةُ بْنُ خَلَجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَمَّا وَمَاءَ بَيْدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَوْ لَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَيُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهِؤُلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعُ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَكَلْدِي عَلِيٌّ). وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بَنِي أَبِي تَرْجَمَهُ: أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأِمَامِيُّ الْمَذْهَبِ - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فِي كِتَابِ (دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ) (خود روایت نموده که گفت از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از (اعمش). روایت

کرده که ابو محمد واقدی و زراره بن خلج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دل‌هایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده‌اند. امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود، پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدای لا کسی نمی‌داند؛ پس فرمود: اگر نمی‌بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقدری به موجب اسباب مقدره او جاری و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب، هر آینه به کمک این ملائکه با این مردم مقاتله می‌نمودم، و لکن به موجب علم یقین می‌دانم که در آن زمین است محل افتادن من و اصحاب و یاران من و باقی نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دل‌بندم علی امام زین العابدین علیه السلام. معمر بن مثنی در باب شهادت ابی عبدالله علیه السلام به این مضمون روایت نموده که چون روز ترویه شد عمر بن سعد بن ابی وقاص - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید متن عربی: وَقَاصٌ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَعْنَ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يُقَاتِلُهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَرُوِيَ مِنْ كِتَابِ إِصْحَابِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنْ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ عَدُوَّهُمْ بِأَخِيكَ وَ أَخِيكَ، وَقَدْ خِفتُ أَعْنَ يَكُونُ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَعْنَ تُقِيمُ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَعْمَنُ. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفتُ أَعْنَ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفتُ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْأَبْرِ، فَإِنَّكَ أَعْمَنُ النَّاسِ بِهِ، تَرْجَمُهُ: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می‌دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رای مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی‌تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می‌ترسم



که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَةُ اللَّهِ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من ، حرمت خانه خدا بشکنند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت . متن عربی : وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ اَعْحَدٌ. فَقَالَ: (اِنَّظُرْ فِيمَا قُلْتَ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِرْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ ، فَاَتَاهُ ، فَاَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدَّرَ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا اَخِي اَعَلَمْ تَعِدْنِي النَّظْرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (بَلَى). قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَيَّ الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (اِنِّي اَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ ، اُخْرِجْ ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي : قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا) ، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى . وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، تَرْجَمَهُ : أَنَّ جَنَابَ فَرْمُودَ: فِي هَذَا بَابٍ ، بَايَدَ نَظَرِي نَمُودَ. چُونِ هِنْكَامِ سَحَرِ شُدْ ، حَكَمَ فَرْمُودَ مَوَكِبِ شَرِيفِ رَا اَزِ مَكَّةِ مَعْظَمَةِ كُوجِ دَهْنَدِ وَ رَوَانِه رَاهِ شُدْ. چُونِ خَبَرِ بِهِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنَفِيَّةِ رَسِيدِ بِهِ خَدْمَتَشِ شَتَاْفِ وَ زِمَامِ نَاقِه رَا كِه بَرِ اَن سَوَارِ بُوْدِ گَرَفْتِ عَرَضِه دَاشْتِ : يَا اَخِي ! وَعَدِه فَرْمُودِي كِه دَرِ اَنچِه عَرَضِه دَاشْتَم تَاءَمَلِي فَرْمَايِي ؟ اِمَامِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودَ: چنين است . محمد گفت : پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت ، عزم خروج از مکه نمودی ؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم ، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب . و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست ) و فرمود: ای حسین ! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...).

چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست ؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی : عَنْ اَبِي يُوْبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ ، فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ : يَا حَمْرَةُ اِنِّي سَأَلْتُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: اِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا ، اَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَى بَنِي هَاشِمٍ ، اِمَّا بَعْدُ ، فَاِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اِسْتَشْهَدَ ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ ، وَالسَّلَامُ . وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَمَوْلِدِ الْاَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) ، بَاءَ سَنَادِهِ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، قَالَ: لَمَّا سَارَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ

عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدَفِينَ فِي  
 اَيُّدِيهِمْ ترجمه: مذکور در متن، روایت نموده از حمزه بن حمران از حضرت امام صادق علیه السلام  
 که در خدمت آن جناب سخن از خروج ابی عبدالله الحسین علیه السلام در میان آمد و آنکه محمد بن  
 حنفیه از نصرت آن جناب تخلف نمود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه، من تو را خبر دهم به  
 حدیثی که پس از این مجلس، مرا از حال محمد بن حنفیه سؤال نمایی: به درستی که چون حضرت  
 امام حسین علیه السلام از مکه جدا شد و توجّه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که پاره کاغذ به  
 خدمتش آوردند و در آن نوشت: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نوشته ای است از جانب حسین بن علی  
 به جماعت بنی هاشم. اما بعد؛ هر کس از شما به من پیوندد شهید گردد و آنکه تخلف نماید به  
 پیروزی نرسد. والسلام). شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب (مولد النبی صلی  
 الله علیه و آله و مولد اوصیائه) به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده  
 که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مکه معظّمه بیرون  
 آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه مسومین (صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان  
 را نشانه است) و ملائکه مُردفین (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به  
 نظام رود) که حربه ها در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب متن عربی: الْحِرَابُ عَلِيٌّ  
 نُجْبٌ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
 اَمَدًا جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَاَنَّ اللَّهَ اَمَدٌ كُنَّا بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ:  
 الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي اَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَاِذَا وَرَدْتَهَا فَاءْتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، اِنَّ  
 اللَّهَ اَمَرَنَا اَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنَطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا  
 يَلْقُونِي بِكَرْبَلَاءَ اَوْ اَصِيلَ اِلَى بُقْعَتِي. وَاِنَّ اللَّهَ اَمَدٌ لِكُلِّ مَوْءِدَةٍ مِنْ مَوْءِدَاتِ الْجَنَّةِ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شَيْعَتُكَ  
 وَاَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ اَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَاَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكُنَّا بِكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ  
 خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: اءَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُتْرَلَّ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ  
 كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَاِذَا اَقَمْتُمْ فِي مَكَانٍ فَبِمَاذَا يُمْتَحَنُ  
 ترجمه: گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و  
 امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم، به درستی که خدا امدد نمود جدت صلی الله  
 علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو فرستاده. امام  
 علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن (کربلا)  
 است؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آید. عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدای ما را فرمان داده  
 که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم؟  
 فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتواند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و

نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ماییم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴)؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی:

هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَسُّسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنٌ حُفْرَتِي. وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيُجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَأَهْلِي بَيْتِي، وَيَسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجَنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَعْنَ أَمْرَكَ طَاعَةً وَأَنْتَ لَا يَجُوزُ كُنْ مُخَالَفَتِكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالْتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ: پَس هَر گَاه كَه مَن دَر جَاي خُود اِقَامَت گَرِنِم پَس بَه چَه چِيز اَيْن خَلَق كَه مُسْتَعَدَّ اَز بَرَاي هَلَاكَت هَسْتَنَد اِمْتِحَان كَرَدَه خَوَاهَنَد شُد وَ بَه كَدَام اَمْر اَز مَائِش مِي شُونَد وَ چَه كَسِي بَه جَاي مَن دَر قَبْرَم وَ گُودَال كَرَبِلَا مَدْفُون شُود، حَال اَنَكَه خُدَاي اَيْن رَا دَر رُوز (دَحُو الْاَرْضِ) كَه زَمِين رَا پَهَن نَمُودَه، اَز بَرَاي مَن اَخْتِيَار فَرْمُود وَ اَن رَا مَنزَل گَاه شِيعِيَان وَ دُوسْتَان مَن قَرَار دَادَه وَ دَر اَنجَا سَاكِن خَوَاهَنَد شُد؛ پَس اَن زَمِين اَمَان اَسْت اَز بَرَاي ايشان دَر دُنْيَا وَ اَخْرَت. وَ لَكِن دَر رُوز شَنَبَه كَه رُوز عَاشُورَا اَسْت حَاضِر شُويَد وَ دَر رُويْتِي غَيْر اَز اَيْن رُويْت، فَرْمُود: رُوز جَمْعَه حَاضِر گَرْدِيد كَه مَن دَر اَخْر هَمَان رُوز گُشْتَه خَوَاهَم شُد وَ هِيچ كَس پَس اَز قَتْل مَن اَز اَهْل بَيْت وَ اَنسَاب وَ بَرَادَرَان مَن بَاقِي نَخَوَاهَد بُوَد وَ سَرَم رَا مِي بَرَنَد بَه سُوِي يَزِيد بِن مُعَاوِيَه لَعْنَهُمَا اللَّهُ - پَس جَنِيَان عَرَض كَرَدَنَد: بَه خُدَا سُو گَنَد، اِي حَبِيب خُدَا وَ پَسَر حَبِيب خُدَا! اِگَر نَه اَيْن بُوَد كَه اطَاعَت اَمْر تُو بَر مَا وَاجِب اَسْت وَ مُخَالَفَت فَرْمَان تُو مَا رَا جَائِز نِيسْت، اَلْبَتَه دَر اَيْن بَاب بَر خِلَاف فَرْمَانَت، هَمَه دَشْمَنَان تُو رَا بَه قَتْل مِي رَسَانِيدِيم پِيش اَز اَنَكَه بَتَوَانَنَد بَه شَمَا دَسْت يَابَنَد. اِمَام حُسَيْن عَلِيَه السَّلَام فَرْمُود: بَه خُدَا سُو گَنَد، قَدْرَت مَا بَر دَفْع دَشْمَنَان، زِيَادَتَر اَز شَمَا سَت، وَ لَكِن نَظَر مَا اَيْن اَسْت كَه اَز رُوي بَيْتَه بَاشَد وَ پَس اَز اَتْمَام حَجَّت بَر اَنهَآ، بَه هَلَاكَت رَسَنَد وَ اَنَان كَه زَنَدَه اَنَد، زَنَد گِي اَنَان نِيز دَر اَخْرَت بَر اَسَاس بَيْتَه وَ حَجَّت بَاشَد. پَس اَن حَضْرَت رُوانه رَاه گَرْدِيد تَا رَسِيد بَه مَنزَل مَتْن عَرَبِي:

هُنَاكَ عَيْرَا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْحِمَيْرِي عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ

السَّلامِ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمَّمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ: (مَنْ أَعْجَبَ أَعْنُ يُنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَا كِرَاهُ وَأَعْجَبْنَا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَعْجَبَ أَعْنُ يُفَارِقُنَا أَعْجَبْنَا كِرَاهُ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ).

فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بَشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: (صَدَقَ أَعْخُو بْنُ أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّاوى: ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتَّى آتَى النَّعْلِيَّةَ وَوَقَّتَ الظُّهَيْرَةَ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: أَيْتُمْ تَسْرِعُونَ وَالْمَنَائِيَا تَرْجَمُهُ: (تَنْعِيم) وَدَرَّانَ مَكَانَ قَافِلِهِ أَيْ رَا كَهْ أَزْ طَرَفِ وَالِي يَمَن - بِحَيْرِ بْنِ رَيْسَانَ حَمِيرِي، هَدَايَايِ بِهِ يَزِيدِينَ مَعَاوِيَةَ مِي بَرْدَ، مَلَاقَاتِ كَرْدَ وَ أَمْرَ فَرْمُودَ أَنْ هَدِيَهُ هَا رَا أَزْ أَنْهَا كَرَفْتَنَدَ؛ زَيْرَا حَكْمَ وَ سُلْطَنَتِ أُمُورِ مُسْلِمِينَ دَرِ أَنْ عَصْرَ، بِهِ عَهْدَهُ أَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بُوْدَ وَ أُوْ أَمَامِ أَمْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بُوْدَ وَ بِهِ صَاحِبَانَ شَتْرَانَ، فَرْمُودَ: هَرِ كَسِ دُوسْتِ مِي دَارَدَ كَهْ بَا مَا تَا عِرَاقِ بِيَايِدِ كَرَايَهُ أُو رَا تَمَامًا بِهِ أُو خَوَاهِيمِ دَادَ وَ بَا أُو بِهِ نِيكُوبِي مِصَاحِبَتِ خَوَاهِيمِ دَاشْتِ وَ هَرِ كَهْ رَا مَحْبُوبِ أَنْ أَسْتِ، كَهْ أَزْ مَا جَدَا شُودَ، بِهِ قَدْرَ أَنْجَهْ كَهْ أَزْ يَمَنِ مَسَافَتِ طِي نَمُودَه وَ آمَدَه، كَرَايَهُ بِهِ أُو عَطَا مِي فَرْمَايِمِ؛ پَسْ گَرُوهِي دَرِ رِكَابِ أَنْ حَضْرَتِ مَانَدَنَدَ وَ جَمَاعَتِي أَمْتَنَاعِ أَزْ رَفْتَنِ نَمُودَنَدَ. پَسْ حَضْرَتِ أَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَرَكَبَ رَانَدَ تَا أَنْكَهْ بِهِ مَنزَلِ (ذَاتِ عِرْقِ) (۱۵) رَسِيدَ وَ دَرِ اَيْنِ مَنزَلِ (بَشْرَبِنِ غَالِبِ) (كَهْ أَزْ عِرَاقِ مِي آمَدَ بِهِ خَدْمَتِ أَمَامِ عَلَيْهِ السَّلامُ رَسِيدَ وَ حَضْرَتِ اِحْوَالِ اَهْلِ كُوفَهْ رَا پَرَسِيدَ. بَشْرَبِنِ غَالِبِ عَرَضَ نَمُودَ: مَرْدَمِ رَا چِنَانِ كُذَارَدَمِ كَهْ دَلْهَائِ ايشانِ بَا شَمَا بُوْدَ وَ شَمَشِيرِ هَائِ اِنَّانِ بَا بَنِي أُمَّيَّةِ؟! حَضْرَتِ فَرْمُودَ: بَرَادَرِ مَا أَزْ بَنِي اسَدِ، سَخَنَ بِهِ رَاسْتِي كَفْتِ. بِهِ دَرَسْتِي كَهْ خَدَائِ لُ بِهِ جَا مِي آوَرَدَ أَنْجَهْ رَا كَهْ مَشِيَّتِ أُو تَعَلَّقَ يَافْتَهَ وَ حَكْمِ مِي كَنَدَ أَنْجَهْ رَا كَهْ ارَادَهْ دَارَدَ. رَاوِي كُويَدَ: أَمَامِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَزْ أَنْ مَنزَلِ كُوجِ كَرَدَهْ وَ رِوَانَهْ شَدَ تَا بِهِ وَاقْتِ زِوَالِ ظَهْرِ بِهِ مَنزَلِ (تَعْلِيَّةِ) رَسِيدَ، پَسْ سَرِ مَبَارَكِ رَا بَرِ بَالِينِ كُذَارَدَ وَ اَنَدَكِي بِهِ خِوَابِ رَفْتِ، چُونِ بِيَدَارِ كَرْدِيدِ فَرْمُودَ: دَرِ خِوَابِ دِيدَمِ كَهْ هَاتَفِي هَمِي كَفْتِ كَهْ شَمَا بِهِ سَرَعَتِ مِي رُودِ وَ مَرَكِ شَمَا رَا مَتْنِ عَرَبِي: تَسْرِعْ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أُمَّيَّةُ أَعْفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ فَقَالَ: (بَلِي يَا بَنِيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا أُمَّيَّةُ إِذْنٌ لَأُنْبِئَكَ بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِيَّ خَيْرًا مَا جَزَا وَوَلَدًا عَنِّ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبَاهِرَةَ الْأَزْدِي، قَدْ آتَاهُ سَلَامَ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: (وَيُحَكُّ يَا أَبَاهِرَةَ، إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَّرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَّرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَكَيْلِبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَكَيْسَلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَعْدَلًا مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ تَرْجَمُهُ: بِهِ تَعْجِيلِ بِهِ سُوِي بَهْشْتِ مِي بَرْدَ. دَرِ اَيْنِ هَنْكَامِ فَرزَنْدِ دَلْبَنْدَشِ حَضْرَتِ عَلِيِّ اكْبَرِ عَرَضَ نَمُودَ: اِي پَدَرِ، مِگَرِ مَا بَرِ حَقِ نِيَسْتِيمِ؟ أَمَامِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَرْمُودَ: بِهِ خَدَا سُو كُنَدَ،

آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مکتبی به اباهره ازدی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : یا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: وَيَحْكُك! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عرض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود. متن عربی : مَلَكَتْهُمْ اِمْرَاةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي اَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا اءَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نَسِيرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا اءَرَادَ التُّزُولَ اَعْتَزَلْنَاهُ فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً. فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْاَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدَاً مِنْ اءَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَغَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ اءَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي اِلَيْكَ لِنَءَاتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ اِنْسَانٍ مِمَّا فِي يَدِهِ حَتَّى كَءَأْتَمَّا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو -: سُبْحَانَ اللَّهِ، اءَيَّبَعْتُ اِلَيْكَ اِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَءَاتِيهِ، فَلَوْ اءَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَهُ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى اِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ اءَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ اءَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَءَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَتَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی فزاره و طائفه بجيله گفتند: ما با زهير از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زهير بن قین نمود و گفت : ای زهير! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام ) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم). (۱۶) زوجه زهير که نامش (ديلم )

دختر عمرو بود به او گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی؟! سپس زوجه اش گفت: ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی. زهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی بیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی: وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: اءَنْتِ طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ اءَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَفْدِيهِ بِرُوحِي وَءَاقِيهِ بِنَفْسِي. ثُمَّ اءَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى اءَهْلِهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، اءَسَاءَ لَكَ اءَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لِاصْحَابِهِ: مَنْ اءَحَبَّ مِنْكُمْ اءَنْ يَصْحَبَنِي، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ اءَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَرْيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ اءَهْلُهُ وَخِيَارُ الْاَصْحَابِ. قَالَ الرَّاَوِي: وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، ترجمه: فلک احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت: من تو را طلاق دادم؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا گردانش نمایم. سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلش رسانند. آن زن مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت: خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدِّ حسین علیه السلام، یاد نمایی. سپس زهیر به اصحاب خویش گفت: هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او. امام حسین علیه السلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل (زباله) رسید و در (زباله) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السلام گردید. گروهی که از اهل طمع و ریه و دنیا پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از اخیار که در سلک اصحاب کبار منخرط بودند. راوی گفت: از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضی الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود جیحون از چشمان جاری شد. پس از آن، آن امام انس و جن با نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت متن عربی: فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَكْنَا إِلَى اءَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَأَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاِكْيَا، ثُمَّ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، اءَمَا اءَنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا). ثُمَّ اءَنْشَاءَ يَقُولُ: ١ - (فَإِنْ تُكُنِّ

الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَغْلًا وَءَنْبَلُ ۲ - وَإِنْ تَكُنِ الْإِبْدَانُ لِلْمَوْتِ ائْتَشَتْ فَقَتْلُ امْرَأٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ ۳ - وَإِنْ تَكُنِ الْارْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ ۴ - وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ قَالَ الرَّأْيِيُّ : وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى تَرْجَمَهُ : داعی حق جلّ و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزذق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت :

سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کناد مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جنت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم . سپس این ابیات را انشاء فرمود: ۱ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. ۲ - و اگر بدنها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است. ۳ - و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده ، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است. ۴ - و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است ، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت . راوی گوید: پس از آن ، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله : متن عربی :

سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ وَالْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنَ شَدَادٍ وَجَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ . فَلَمَّا قَارَبَ دُحُولَ الْكُوفَةِ إِغْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتِشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرْفَقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ . فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَعْتَمَدْتَ؟ قَالَ: أَعْتَمَدْتُ رَجُلًا مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قَالَ: فَلِمَاذَا خَرَفْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لِئَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟ قَالَ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ . فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمُبْرَ فْتَلْعَنَ الْحُسَيْنُ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا. ترجمه : سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ خَزَاعِي ، مُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ ، رِفَاعَةَ بْنَ شَدَادٍ وَعَدَّهُ أَي دِيْغَرِ از گروهِ شِيعَه و مُحَبَّانِ و آن فرمان را به وسیله قیس بن مسهر ( مسهر در نسخه بدل ) صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید.

قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْنُ ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَيْنُ لعین ، آن مؤمن پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی ؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دلبد آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السلام

هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی ؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامه‌های ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ: اءَمَّا الْقَوْمُ فَلَا اءُخْبِرُكَ بِاَسْمَائِهِمْ، وَاَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلُ. فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَاَتَى عَلِيَّ وَصَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَاَوَّكْتَرُ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَيَّ عَلِيٍّ وَاَلْحَسَنِ وَاَلْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَاَبَاةَ، وَاَلْعَنَ عَتَاةَ بَنِي اُمَيَّةَ عَنَ اٰخِرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اءَئِيهَا النَّاسُ، اءَنَا رَسُوْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ، وَاَقَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعِ كَذَا وَاَكْذَا، فَاَجَبِيوْهُ. فَاَخْبَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَاَمَرَ بِاَلْقَائِهِ مِنْ اءَعْلَا الْقَصْرِ، فَاَلْتَقِيَ مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللّٰهُ. فَبَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِاَلْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيْمًا وَاَجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ). وَرُوِيَ اءَنْ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ. ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد!؟ سپس آن مؤمن ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبد او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار نمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به ذروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مسهر به سمع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيلَ: غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاَوِي: وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَيَّ مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَاِذَا بِالْحَرْبِيِّ يَزِيْدُ فِي اءَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اَللّٰهُمَّ عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلْ عَلَيَّكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَاِذَا كُنْتُمْ عَلَيَّ خِلَافٍ مَا اءْتَنِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، فَاِنِّي اءَرْجِعُ اِلَى الْمَوْضِعِ



الذی اءتیت منه). فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوَصِّلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَدَرْنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بَاءَنَّاكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْأَهْجَانَاتِ. ترجمه: روایات دیگر نیز وارد است. راوی چنین گوید:

حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُر بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُر به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حُر عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما ماء مورم. آن حضرت فرمود: (لا حَوْلَ...!) بین آن جناب و حُر سخنان بسیاری رد و بدل گردید تا آنکه خطاب به حُر نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حُر و اصحابش بر این مدعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله! و نور دیده بتول! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم، شاید به این اعتذار از سَخَطِ آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم. حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (عُذَيْبِ الْأَهْجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتران بود. متن عربی: قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي إِمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْتِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَاَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمُسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِذْ لَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي إِصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَاَدَّ بَرَّ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِذَاءً، وَكَمْ تَبَقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأَنْبَاءِ، وَخَسِيسَ عَيْشٍ كَالْمَرْغَى الْوَيْبِلِ. إِيَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ: راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حُر بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حُر که در امر فرزند امام علیه السلام، مسامحه نموده و در آن نامه، لعنت ضمیمه، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حُر با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حُر عرضه داشت: بلی! و لکن اینک نامه عیب الله به من رسیده و ماء مورم نموده که امر را بر حضرت

سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم. سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حُرّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حُرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دُردی از آن درته پیمانہ حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و احدی از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی: لا اءرى الموتَ إلا سعادةً والحياة مع الظالمين إلا برماً. فقام زهيرُ بنُ القين، فقال: لقد سمعنا - هداك الله - يابن رسول الله مقاتلك، ولو كانت الدنيا باقية وكنا فيها محمّدين لا لآثرنا النهوض معك على الأقامة فيها. قال الراوى: وقام هلالُ بنُ نافعِ الجلى، فقال: والله ما كرهنا لقاء ربنا، وإنما على تياتنا وبصائرنا، توالى من والاك وتعدى من عاداك. قال: وقام بُريرُ بنُ خضير، فقال: والله يابن رسول الله لقد من الله بك علينا ان نقاتل بين يديك فتقطع فيك اءعضاؤنا، ثم يكون جدك شفيعنا يوم القيامة. قال: ثم إن الحسين عليه السلام قام وركب وثار. كلما اراد المسير يمعونه تارة ويسايرونه اءخرى، حتى بلغ كربلاء. وكان ذلك فى اليوم الثانى من المحرم. ترجمه:

نتیجه این وضعیت، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران! لا دلتنگی و سستی.

سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم. خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست. همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان. آنگاه بریر بن خضیر از جای برخاست و گفت: یابن رسول...! به تحقیق که خدای متعال بر ما منت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت: آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مرکب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، حُرّ و اصحابش، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن، روز

دوم محرم متن عربی: فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اءَللَّهُمَّ إِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اءَنْزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفِكُ دِمَانِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَزَلُّوا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْخُرُّ وَاَصْحَابُ اءَبَةِ نَاحِيَةٍ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا دَهْرُ اءُفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالِدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدَ إِلَى الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ ترجمه: بود و چون به كربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست؟ عرضه داشتند که این زمین كربلا است. فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از (کرب و) (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است. (انزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفِكُ دِمَانِنَا؛) پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السّلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مرکبهای خود فرود آمدند و خُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يَا دَهْرُ اءُفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...؛ ای روزگار! اُف باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است. متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: فَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا اءَخِي هَذَا كَلَامٌ مِنْ قَدَّ اءَيَقَنَ بِالْقَتْلِ. فَقَالَ: (نَعَمْ يَا اءُخْتَاهُ). فَقَالَتْ زَيْنَبُ: وَاثْكَلَاهُ، يُنْعَى إِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ. قَالَ: وَبِكِي النَّسْوَةَ، وَلَطْمَنَ الْخُدُودَ، وَشَقَّقَنَ الْحُيُوبَ. وَجَعَلَتْ اءُمَّمُ كَلْتُومٌ تُنَادِي: وَاْمُحَمَّدَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاِءُمَّاهُ وَاِءَاخَاهُ وَاِحْسِينَاهُ وَاَضِيْعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا اءَبَا عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ: فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: (يَا اءُخْتَاهُ! تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ سَكَانَ السَّمَوَاتِ يَقْنُونَ، وَاِءَهْلَ الْأَرْضِ كَلْتُهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ). ثُمَّ قَالَ: (يَا اءُخْتَاهُ يَا اُمَّمُ كَلْتُومُ، وَاِءَنْتِ يَا زَيْنَبُ، وَاِءَنْتِ يَا فَاطِمَةُ، وَاِءَنْتِ يَا رَبَابُ، اِءُنْظُرْنَ إِذَا اءَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَيِّبًا وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلُنَّ عَلَيَّ هَجْرًا). ترجمه: راوی گفته که علیا مکرّمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السّلام، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت: این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین علیه السّلام فرمود: بلی چنین است! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم. آن مخدره فریاد و اَثْكَلَاهُ بر آورد که حسین علیه السّلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمّکلثوم فریاد بر آورد (وَاْمُحَمَّدَاهُ، وَاِعْلِيَاهُ، وَاِحْسِنَاهُ) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به

خواری اندر خاک مذلت برگیریم . و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلیٰ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم اُمّ کلثوم، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب! نظر نماید که چون من کشته شوم، زنهاری که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید. متن عربی: وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاَيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجْرُ ثَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: وَائْكَلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَاتَتْ اُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَاَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَثِمَالِ الْبَاقِيْنَ. فَظَنَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ: (يَا اَعْخَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ). فَقَالَتْ: يَا اَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اءَسْتَفْتَلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ. فَرَدَّ عَصْتَهُ وَتَرَفَّرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: (لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ). فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، اءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اِعْتِصَابًا، فَذَلِكَ اءَفْرَحُ لِقَلْبِي وَاءَشَدُّ عَلَيَّ نَفْسِي، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهَا. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيَّ وَجْهَهَا اَلْمَاءَ حَتَّى اءَفَاقَتْ، ترجمه: و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این آیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (وَأَيْكَلَاهُ لَيْتَ...؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت: جانم به فدایت، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت. زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وَيْلَتَاهُ! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای. اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می باشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد. متن عربی: ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَهْدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ اَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ. وَمِمَّا يُمَكِّنُ اَنَّ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ: اِنَّهُ لَوْ تَرَكَهِنَّ بِالْحِجَازِ اَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ

بْنُ مُعَاوِيَةَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - قَدْ أَعْتَدَتْ لِيَاءِ خُذْهَنْ إِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْأَسْتِيصَالِ وَسَيِّئِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيُمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامَ - بَاءَ خُذِ يَزِيدُ بِنِ مُعَاوِيَةَ لَهْنٌ - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ. ترجمه: پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مُطَهَّر و عترت اءَطَهَّر خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمَم را ماء خود می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود.

### مسلك دوم

الْمَسْلُوكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تَلْكَ الْحَالِ مِثْنِ عَرَبِي: قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَتَدَبَّرْتُ عَيْدُ اللَّهِ بِنِ زِيَادِ أَصْحَابِهِ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَأَتَّبَعُوهُ، وَاسْتَحْفَفَ قَوْمُهُ فَأَتَّاعُوهُ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ. وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، وَأَتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ أَلْفًا فَارِسٍ. فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ. مسلك دوم: گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش ترجمه: راوی گوید: عیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدایند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن عداکار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکنند، عمر سعد نیز لبیکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت. با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن، عیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدنیاد روانه

نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت. متن عربی: فقام عليه السلام واءتكى على قائم سيفه وتادى باء على صوته، فقال: (اءنشدكم الله هل تعرفوننى؟). قالوا: اءللهم نعم، اءنت ابن رسول الله وسبطه. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن جدى رسول الله صلى الله عليه و آله؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن اءمى فاطمة بنت محمد؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن اءبى على بن اءبى طالب؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن جدتى خديجة بنت خويلد اءول نساء هذه الامة اسلاما؟). قالوا: اءللهم نعم. ترجمه: نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است. پس تویی سبط آن جناب. امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جد من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این امت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟ گفتند: خدایا شاهی که این را هم می دانیم! متن عربی: قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن حمزة سيد الشهداء عم اءبى؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن جعفر الطيار في الجنة عمى؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن هذا سيف رسول الله صلى الله عليه و آله اءنا متقلدوه؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن هذه عمامة رسول الله صلى الله عليه و آله اءنا لابسها؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (اءنشدكم الله هل تعلمون اءن عليا عليه السلام كان اءول الناس إسلاما واءعلمهم علما واءعظهم حلما واءنه ولي كل مؤمن ومؤمنة؟). قالوا: اءللهم نعم. قال: (فيم تستحلون دمي واءبى صلوات الله عليه الذائد عن الحوض، يذود عنه رجالا كما يذاذ البعير الصادير على الماء، ولواء الحمد بيد اءبى يوم القيامة؟!!).

ترجمه: امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت، عموی من است؟ گفتند: خداوندا ما می دانیم که چنین است! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سید ابرار است؟ گفتند: بلی، به خدا این را هم می دانیم! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان

عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سید آنام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند و لواء حمد در آن روز به دست اوست. متن عربی: قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكْفِي حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانَا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَائِهِ وَأَخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنَ وَتَدَبَّنَ وَكَلَّمَنَ وَارْتَفَعَتْ اءَصْوَاتُهُنَّ. فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ اءِخَاهُ اَلْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا اِئْتَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكَّاتُهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بَكَاؤُهُنَّ). قَالَ الرَّاَوِي: وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللّٰهِ عَلٰى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتُثُّهُ عَلٰى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْدُرُهُ مِنَ النَّاءِ خَيْرِ وَالْاَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. وَاَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - فَنَادَى: اءِئِنِّ بَنُو اءِخْتِي عَبْدُ اللّٰهِ وَجَعْفَرُ وَاَلْعَبَّاسُ وَعَثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اءَجِيبُوهُ وَاِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَاِنَّهُ بَعْضُ اءِخْوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَاءَ نُبُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي اءِخْتِي اءِئْتُمْ اَمْنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا اءَنفُسَكُمْ مَعَ اءِخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَاءَلْزَمُوا طَاعَةَ اءِمْرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ. ترجمه: گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه بر آوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال. پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن، آن سرور اهل فتن، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من: عبدالله، جعفر، عباس، و عثمان؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دائی های شماست. آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت: ای نوردیدگان خواهرم! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی: قَالَ: فَنَادَاهُ اَلْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنُ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ اءِمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اءِتَأْمُرُنَا اءَنْ نَّتْرُكَ اءِخَانًا وَسَيِّدَاتَنَا الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ وَتَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعَنَاءِ اءِوْلَادِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ:

فَرَجَعَ الشُّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَكَمَا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالَ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّيَ أَهْبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ: وَاللَّهِ لَوْ أَدَّاهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالذِّيْلِمِ وَسَاءَ لَوْ مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْبَانِهِمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه: پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند مرا اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنام، حسین علیه السلام، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق، اصلا بر دل‌های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شر این آشقی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگذارم؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم. راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تامل کرد و جواب نداد. عمرو بن حججاج زبیدی به سخن آمد و گفت: به خدا سوگند که اگر به جای ایشان، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به متن عربی: قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقْدًا، ثُمَّ اسْتَيْقِظَ وَقَالَ: (يَا إِخْتَانَهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآئِمِّي فَاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرُّوَايَاتِ: (غَدَا). قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَلَطَمْتُ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (مَهَلًا، لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآثَنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ إِصْحَابًا إِصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوا جَمَلًا، وَكَيْأُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدَرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي). ترجمه: خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر



عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السّلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سلیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السّلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السّلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السّلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ...؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایند و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرّق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست. متن عربی: فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَأَرْأَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاَوِي: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْ هَبُّوا فَقَدْ أَذْنُتْ لَكُمْ). وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَأَبْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ نَرَمْ مَعَهُ سَهْمًا وَكَمْ نَطَعْنَ مَعَهُ بِرُمَحٍ وَكَمْ نَضْرِبُ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارُكَ أَبَدًا، وَلَكِنَّا نَفِيكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَفَتَحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُحَلِّيكَ هَكَذَا وَنَنْصَرِفُ عَنْكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، ترجمه: حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السّلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وابگذاریم و برویم، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو

جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نمایم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسَلِم بن عَوْسَجَه از جای برخاست با دل معزون این گونه متن عربی: لا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَأَنَا أَعْمَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَسْكِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَأَسْضُرُّهُمْ بِسَيْفِي مَا أَسْتَبْتُ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَكَلِمَةً يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ فَتُّهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَكَلِمَةً فَارَقْتُكَ إِذْ وَأَمُوتَ مَعَكَ . قَالَ: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكَلِمَةً عَلِمْتَ أَنَّي أَعْتَلْتُ فِيكَ ثُمَّ أَجَبِي ثُمَّ أَخْرَجَ حَيًّا ثُمَّ أَذْرِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَالَ الْكِرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِصَ إِذَا لَهَا أَبَدًا؟! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوْ دَدْتُ أَنَّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَوْلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ . قَالَ: وَتَكَلَّمْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: أَيْنَسْنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بَأَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا ، فَذَا تَرَجَمَهُ : دُرٌّ مَكُونُ سُنْفُتٍ ، كَقَوْلِكَ : يَا هَمِينَ طُورُ تُوْرَا بِنِغْدَارِيمِ وَاز تُوْرَا بَرِغْدِيمِ وَبَرُومِ بَا أَنْكِهِ اَيْنِ هَمِهِ دَشْمَنَانِ اطْرَافِ تُوْرَا فَرَا كَرَفْتَهُ بَاشَنْدَا؟! هَرِ كَرِ! بَه خُدَا سُوْكَنْدَا! چنين نخواهد شد؛ خدا به من چنين امری را نشان ندهاد؛ من خود به ياريت می کوشم تا آنکه نيزه خود را در سينه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشير به دست من است ايشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بميرم . راوی گوید: سعيدبن عبد الله حنفي برخاست و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاريم و ملازم رکاب شما هستيم تا خدا بداند که ما در حق تو وصيت محمد پيغمبرش را محافظت کرديم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنين کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پيش روی تو ببينم چگونه ياری تو نکنم و حال آنکه يک مرتبه کشته شدن بيش نيست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسيد که هرگز انتها ندارد. پس از آن زُهَيْر بن قَيْن برپای خاست و گفت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنين باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و اين جوانان و برادران و اولاد و اهل بيت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همين نَسَق ، سخنان گفتند متن عربی : نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَقَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا . وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ ، قَدْ أَسْرَ إِبْنُكَ بَغْرَ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ إِحْسَابُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَجِبُّ عَنْ يَوْسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ . فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَحِمَكَ اللَّهُ، أَتَيْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْتُ فِي فَكَاكِ إِبْنِكَ). فَقَالَ: أَيْ كَلَّتِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ . قَالَ: فَأَعْطَى إِبْنُكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ .

فَاءَ عَطَاهُ خَمْسَةَ اَثْوَابٍ قِيَمَتُهَا اَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّاوى : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ  
وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّخْلِ، مَا يَبِينُ رَاكِبٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ اِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ  
ترجمه : و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست  
می کنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر ذمت ما  
واجب است به جای آورده باشیم . و در این حال ، محمد بن بشیر حضرمی را گفتند که فرزند تو در  
سرحلّ ری اسیر کفار گردیده . حضرمی گفت : او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا  
محبوب نیست که او اسیر باشد و من بعد از او زندگانی نمایم . چون امام حسین علیه السّلام این سخن  
را از او بشنید فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بیعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که  
فرزندت را از اسیری برهانی . آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السّلام عرض کرد: جانوران  
صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم . امام علیه السّلام فرمود: پس این  
چند جامه بُرد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد.  
پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود. راوی گوید: امام مظلومان با  
اصحاب سعادت انتساب ، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و  
عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در  
آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن  
است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السّلام همیشه در کثرت متن عربی : سَعِدَ اِنْثَانٍ  
وَتَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ  
فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ (الْعَقْدِ) قَالَ: قِيلَ لَعَلَى بِنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا اءَقَلَّ وُلْدَ اءَبِيكَ؟ فَقَالَ:  
اَلْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانِ يُصَلِّي فِي اَلْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ اءَلْفَ رَكَعَةٍ، فَمَتَى كَ اَنْ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا  
كَانَ اَلْعِدَاةُ اءَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرِبَ وَاءَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ  
دَخَلَ لِيَطْلُبَ. فَرَوَى: اءَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرِ اَلْهَمْدَانِي وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ اَلْأَنْصَارِي وَفَقَا عَلِي بَابِ  
اَلْفُسْطَاطِ لِيَطْلُبَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ اءَ تَضْحَكُ! مَا هَذِهِ  
سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي اءَنَّنِي مَا اءَحَبَّتْ اَلْبَاطِلَ كَهَلَا وَلَا شَابًا، وَإِنَّمَا اءَفْعَلُ  
ذَلِكَ اسْتِشَارًا بِمَا تَرْجَمُهُ : صَلَاتٍ وَ دَر صِفَاتِ كَمَالِيهِ اَن فَرَزَنْدِ سَرُورِ كَايِنَاتِ ، بِر اِيْنِ مَنُوَالِ بُوْدِه اَسْتِ  
. اِيْنِ عَبْدُ رَبِّهِ اَزِ عِلْمَايِ عَامَّهُ دَرِ جَزُو چِهَارْمِ اَزِ كِتَابِ (عَقْدِ الْفَرِيْدِ) خُودِ ذِكْرِ نَمُوْدِه كِه خِدْمَتِ اَفْضَلِ  
اَلْمَتَهَجِّدِيْنِ اِمَامِ زِيْنِ الْعَابِدِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضِ نَمُوْدَنْدِ كِه چَقْدِرِ پَدْرِ بَزْرْگُوَارِ تُو را اَوْلَادِ اَنْدَكِ بُوْدِه ؟  
دَرِ جَوَابِ فَرَمُوْد: عَجَبِ دَارْمِ كِه مَنِ چِگُوْنِه اَزِ او مَتُوْلِدِ گَرْدِيْدَم ؛ زِيْرَا كِه اَن حَضْرَتِ دَرِ هَرِ شَبَانِه  
رُوزِي ، هَزَارِ رَكَعْتِ نَمَازِ مِي خُوَانْد! پَسِ بَا چِنِيْنِ حَالِ چِگُوْنِه فِرَاغْتِ دَاشْتِ كِه بَا زَنَانِ مَجَالِسْتِ نَمَايْدِ.  
راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السّلام فرمان داد که خیمه بر پا

نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مُشک فراوان و نوره کردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد. شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است که بُریر بن خُصیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السلام، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت: ای بریر! این ساعت، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت: کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار حرّمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی: نَصِيرُ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَعْنَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بَاءَ سِيْفِنَا فَنُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نُعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنَ. قَالَ الرَّأْوِي: وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بِنَ خُصِيرٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَرَكَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ - فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَعْتَصَمُوا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَا لَكُمْ أَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْنَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ. سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي آيْمَانِكُمْ. ترجمه: مگر آنکه یک ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السلام، بُریر بن خُصیر را اشقیاء را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدّس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدّس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیا و مُرسَلین، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این کلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لَعْنَةُ اللَّهِ باشد در زمان خلافت علی علیه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مرکب های خود را رانندیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر متن عربی: وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ. فَأَصْبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِعَدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بَعِيرِ

عَدْلُ اءَفْشُوهُ فِيكُمْ وَلَا اءَمَلِ اءَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهَلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَ كَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيمٌ وَالْجَاءُشُ طَامِنٌ وَالرَّاءُيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ اءَسْرَعْتُمْ اِلَيْهَا كَطَيْرِهِ الدُّبَابِ، وَتَدَّ اَعْيْتُمْ اِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ . فَسُحِقًا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْاُمَّةِ، وَشِدَادًا الْاِحْزَابِ، وَبِدَّةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْاَثَامِ، وَنَفْتَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ. اءَهُؤَلَاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَّا تَتَّخِذُونَ؟! اءَجَلٌ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ اِلَيْهِ اءُصُولُكُمْ. وَتَاءَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ. ترجمه : می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم . ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند (بنی امیه ) و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السلام ) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترک نمودید در حالتی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءای ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت ؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوید؟ همانا کار شما همین است . به خدا سوگند که عَدْرٌ و مَكْرٌ شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر عَدَارِی بسته شده و بر مَكَارِی شاخه بر آورده است ؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس متن عربی : فَكُنْتُمْ اءَخْبَثَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاءُكَلَّةٌ لِلْغَاصِبِ. اءَلَا وَاِنَّ الدَّعِيَّ اِبْنَ اَلدَّعِي قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اَثْنَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِّنَا الذَّلَّةُ. يَأْتِي اللّٰهُ لَنَا ذَلِكُ وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَاءُتُوْفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ اءَبِيَّةٌ: مِّنْ اءَنْ تُؤَثِّرَ طَاعَةُ اللّٰمِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. اءَلَا وَاِنِّي زَا حِفٌ بَهْدِهِ الْاَسْرَةَ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَخَذَلَةَ النَّاصِرِ. ثُمَّ اءَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاءَبِيَاتِ فَرُوَّةَ بِنِ مُسَيِّكِ الْمُرَادِي : (فَاِنَّ نَهْرِمَ فَهْرًا مُّوْنٌ قِدْمًا وَاِنَّ نَغْلَبَ فَغَيْرُ مُغْلَبِيْنَا وَمَا اِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَايَا وَدَوْلَةٌ اءَخْرِيْنَا تَرْجَمُهُ : که آن را پرورش داده ، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم : یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن ؛ اختیار ذلت و خواری از سجویه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤ منان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید

که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم، برای جنگ با شما آماده ام؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرار وصل نمود کلام خود را به ایات فروه بن مسیک مرادی: (فَإِنْ نَهَزِمَ...؛) یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهاى دیرین نیز مردم متن عربی: إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْسِ كَلَاكِلُهُ أَعْتَاحَ بِأَخْرِينَا فَأَعْفَى ذَلِكُمْ سَرَوَاتِ قَوْمِي كَمَا أَعْفَى الْقُرُونِ الْوَالِيْنَا فَلَوْ خِلْدَ الْمُلُوكُ إِذَا خِلْدُنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: اءَفِيقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا) ثُمَّ قَالَ: (اَيُّمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْتُ مَا يُرَكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِّ، عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَىٰ أَبِي عَنْ جَدِّي، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اءَللَّهُمَّ أَحْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَةً: دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته، آنها را نیز در بر خواهد گرفت. امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخى باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیر مؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این، بدی و شثامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نماید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است. خداوندا، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربی: سَنِينَ كَسِنِي يُوْسُفَ. وَسَلَطَ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ تَقِيْفٍ يَسُوْمُهُمْ كَاءَسَا مُصْبِرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذَبُونَا وَخَذَلُونَا. وَءَأْتَتْ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ اءَبْتْنَا وَإِلَيْكَ

المصير). ثم نزل عليه السلام ودعا بفرس رسول الله صلى الله عليه وآله لمرتجز، فركبه وعبى أصحابه للقتال. فروى عن الباقر عليه السلام: (أنتهم كانوا خمسة وأربعين فارساً ومائة رجل). وروى غير ذلك. قال الراوى: فتقدم عمر بن سعد ورمى نحو عسكر الحسين عليه السلام بسهم وقال: أشهدوا لى عند الامير: ائنى اءول من رمى، واءقبلت السهام من القوم كاءتها القطر. فقال عليه السلام لأصحابه: (قوموا رحمكم الله إلى الموت، إلى الموت الذى لا بد منه، فإن هذه السهام رسل القوم إليكم). ترجمه: قحط و خشكسالى را مانند سالهاى خشكسالى عصر حضرت يوسف عليه السلام بر اين مردم بگمار و جوان بنى ثقيفى را بر آنها مسلط كن (مراد (مختار) يا (حجاج) است) كه شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشاند؛ زیرا اين مردم به ما دورخ گفتند و ترك يارى ما نمودند و تويى پروردگار ما و بر تو توكل كرديم و به تو رو آورده ايم و بازگشت هر بنده اى به سوى تو خواهد بود. امام حسين عليه السلام پس اداى اين كلمات از مركب پياده شد و اسب خاص رسول الله صلى الله عليه وآله را كه مسمى به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قليل، لشكر خود را بياراست. و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه اصحاب آن جناب، چهل و پنج نفر سواره بودند و يك صد نفر پياده و بجز اين خبر، روايات ديگر هم وارد است. راوى گويد: عمر سعد لعنه الله عليه در پيشاپيش لشكر بى دين آمده و تيرى به جانب اصحاب فرزند خير المرسلين، رها كرد و به اهل كوفه خطاب نمود كه شما در نزد ابن زياد، گواهي دهيد كه اول كسى كه تيرانداخت به سوى حسين، من بودم. در آن هنگام تيرها از آن ناكسان، مانند قطرات باران به سوى لشكر امام حسين عليه السلام باريدن گرفت. حضرت امام عليه السلام به ياران خود فرمود: خدا شما را رحمت كناد، برخيزيد به سوى مرگى كه چاره اى از آن نيست؛ زیرا اين تيرها پيام آوران اين گروه بى دين است به سوى شما. پس نائره قتال مشتعل گرديد و ساعتى از روز با هم در آويختند متن عربى: فَأَقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ: (إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَكْدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَعْجُ بِبِهِمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَآءَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي). وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبَى يَقُولُ: لَمَّا أَلْتَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ، أُنزِلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَيْرَ بَيْنِ النَّصْرِ عَلَى آءَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَأَخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ). رَوَاهُ أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرْسَى فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّاوى: ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ترجمه: و به قتال و جدال مشغول گرديدند و حمله پس از حمله مى نمودند تا آنكه جماعتى از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفيعه شهادت فائز گشتند. راوى گويد: در آن هنگام امام

آنم علیه السّلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عَزِیر پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قاتل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آنگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمدبن حسین بُرسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السّلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السّلام پرباز نمود و آن جناب محیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیع شهادت نائل شود. متن عربی: (اَءَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ، اءَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). قَالَ: فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يُزَيْدِ الرِّيَّاحِيِّ قَدْ أَعْتَبَلَ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمَقَاتِلُ اءْتَتْ هَذَا الرَّجُلَ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ قِتَالًا اءِيسِرُهُ اءَنْ تَطِيرَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ اَلْاَيْدِي. قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اءَصْحَابِهِ وَاَعْتَدَهُ مِثْلُ اَلْاِفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ اَلْمُهَاجِرُ بْنُ اءَوْسٍ: وَاللَّهِ اِنْ اءَمْرَكَ لَمُرِيْبٌ، وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اءَشَجَعُ اءَهْلِ اَلْكُوفَةِ لَمَا عَدُوْتَكَ، فَمَا هَذَا اَلَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اِنِّي وَاللَّهِ اءُخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا اءَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَاُءْحِرْفَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا اِلَى اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَدَّهُ عَلَى رَاءِسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اءَللَّهُمَّ اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ قُتْبَ عَلِيٍّ، فَقَدْ اءَرَعَبْتُ قُلُوبَ اءَوْلِيَايَكَ وَاءَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ. ترجمه: پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را پذیرفت. راوی گوید: پس از آن، امام حسین علیه السّلام در مقابل لشکر کوفیان، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله، شرّ دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام حُر بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمرسعد گفت: به خدا قسم، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اَوس او را گفت: به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته، اگر از من پرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست، من از نام تو نمی گذرم؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حُر در جواب او گفت: به خدا که خود را میان بهشت و جهنّم می



بینم وبه خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عندالله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : (اللَّهُمَّ...؛ یعنی خداوندا! به سوی تو انابه نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ اءَنَا صَاحِبِكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا اَعْرَى ، وَاَنَا تَائِبٌ اِلَى اللّهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْكَ فَاَنْزِلْ). فَقَالَ: اءَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَاِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ اَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَاِذَا كُنْتُ اءَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَاَذْنُ لِي اءَنَّ اءَكُونَ اءَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي اءَكُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: اِنَّمَا اءَرَادَ اءَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْاَنِّ، لِاَنَّ جَمَاعَةً قُتِلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَاَذْنُ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ اءَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانَ وَاَبْطَالَ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: ترجمه : زیرا دلهای اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت : فدایت کردم ! منم آن کسی که ملازم خدمت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟ امام علیه السلام فرمود: بلی ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مرکب خود فرود آی . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حرّ پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم ، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدّ بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می نمایند. مؤ لف کتاب گوید: مراد حرّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الا قبل از شهادت حرّ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادت مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکى ، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصور نبود. متن عربی : (اءُنْتُ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتُكَ اءُمُّكَ حُرًّا- فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّاوى : وَخَرَجَ بُرَيْرٌ بِنُ حُضَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ اِلَيْهِ يَزِيدُ بِنُ مَعْقِلٌ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ اِلَى اللّهِ: فِي اءَنَّ يَقْتُلُ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَقَّيَا، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ. وَكَمْ يَزُلُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوى : وَخَرَجَ وَهَبُ بِنُ حُبَابِ (جَنَاحِ) الْكَلْبِيِّ ، فَاَذْنُ حَسَنٍ فِي الْجِلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَرَجَعَ اِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا اءُمَّاهُ، اءَرَضَيْتِ اءُمَّمَ لَا؟ فَقَالَتْ:

لا، ما رَضَيْتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ترجمه : در آن گیسو دار، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید. چون بدن مجروح حر را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سببِ خواهی لَوْلَاكَ باکمال رافت و ملاطفت ، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: (اِنَّتُ الْحُرُّ...؟) تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را (حر) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت! راوی گوید: بُریر بن خُضَيْرٌ به قصد جهاد با اهل عناد، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از رُهَاد و عُباد بود. پس یزید بن مَعْقِل بدآیین ، برای مبارزه حر، از لشکر عمرسعد لعین ، بیرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این تیت که هر یک از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است کشته شود. با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بُریر) جان به مالک دوزخ بداد و (بریر) آن یزید بن مَعْقِل پلید را به دَرَك فرستاد. باز آن مؤمن پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا) حباب ( کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلادت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر متن عربی : وَقَالَتْ اِمْرَاؤُهُ: بِاللّٰهِ عَلَيْنِكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ. فَقَالَتْ لَهُ اِئْمَةٌ: يَا بَنِيَّ اَعْزُبْ عَنْ قَوْلِهَا وَاَرْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَرَجَعَ، وَاَمْ يَزَلُ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَاَخَذَتْ اِمْرَاؤُهُ عُمُودًا، فَاَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ اَبِي وَاُمَّي قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ، فَاَقْبَلْ لِيُرِدَّهَا اِلَى النِّسَاءِ، فَاَخَذَتْ بِثَوْبِهِ، وَقَالَتْ: لَنْ اَعُوذَ دُونَ اَنْ اَمُوتَ مَعَكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جُرَيْتُمْ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، اِرْجِعِي اِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ)، فَاَنْصَرَفَتْ اِلَيْهِنَّ. وَاَمْ يَزَلُ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْاَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَى اَهْوَالِ الْاَبْلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ اِلَى تَرْجَمَةٍ: خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی .

زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت نشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءى همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی ؛ پس (وهب ) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (وهب ) شتافت در حالی که می گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. و هب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت : بر نمی گردم مگر

آنکه با تو بمیرم! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیقه، فرمود: خدا تو را رحمت کند و در عوض احسان تو به ما اهل بیت، جزای خیرت دهد، برگردد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت. وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسَلِّم بن عَوْسَجَه رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا متن عربی:

الارض وبه رمق، فمشی إليه الحسين عليه السلام ومعه حبيب بن مظاهر. فقال له الحسين عليه السلام: (رحمك الله يا مسلم، فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً). ودنا منه حبيب، فقال: عز علي مصرعك يا مسلم اءبشر بالجنة. فقال له مسلم قولاً ضعيفاً: بشرك الله بخير. ثم قال له حبيب: لو لا اءتني اءعلم اءني في الاثر لآحبت اءن توصي اءني بكل ما اءمكك. فقال له مسلم: فاني اءوصيك بهذا - وءشار بيده اءلى الحسين عليه السلام فقاتل دونه حتى تموت. فقال له حبيب: لآنعمنك عينا. ثم مات رضوان الله عليه. فخرج عمرو بن قرظة الأنصاري، فاستأذن الحسين عليه السلام، فأذن له. ترجمه:

آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤتمن بر بالین آن مؤمن ممتحن، پیاده قدم رنجه فرمود و حبيب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کند. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فمنهم... (۱۷)؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبيب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت: ای مُسَلِّم بن عوسجه! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم؛ ای مسلم! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت. مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت: خدا تو را بشارت دهد به جنت. حبيب گفت: اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی. مسلم بن عوسجه گفت: وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی. حبيب بن مظاهر گفت: دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظة (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان، متن عربی: فقاتل قتال المشتاقين إلى الجراء وبالغ في خدمته سلطان السماء حتى قتل جمعا كثيرا من حزب ابن زياد، وجمع بين سداد و جهاد. وكان لا يأتني إلى الحسين عليه السلام سهم إلا اتقاه بيده ولا سيف إلا تلقاه بمهجنه. فلم يكن يصل إلى الحسين عليه السلام سوء، حتى اءثجن بالجراح. فالتفت إلى الحسين عليه السلام وقال: يابن رسول الله اءوقيت؟ قال: (نعم، اءتت؟ اءمامي في الجنة، فأقرأ رسول الله صلى الله عليه وآله عني السلام واءعلم اءني في الاثر).

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه: پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک، مردانه و چالاک، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت: یا بن رسول الله! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش، مقبول در گاه است؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم. متن عربی: ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (أَنْتَ فِي إِذْنِ مِنِّي، فَإِنَّمَا تَبَعْنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلْ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرَّخَاءِ أَلْحَسُّ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَةِ أَعْدَلُكُمْ. وَاللَّهِ إِنِّي رِيحِي لَمُتُّنَّ وَإِنَّ حَسْبِي لِلَّيْمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرَفَ حَسْبِي وَيَبِيضَ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ترجمه: عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن. (جون) عرض نمود: یا بن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حسیم پست و رنگم سیاه است، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم. سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به دُرّوه اعلی پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن، عمرو بن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت

سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا اباعبدالله، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس بینم یا آنکه در حضور اهل بیت، شما را مقتول مشاهده نمایم. متن عربی: (تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوى: وَجاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِي، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسَّيْفَ وَالرَّمْحَ بِوَجْهِهِ وَتَحْرَهُ. وَاذْخَذَ يُنادى: يا قَوْمِ إِنِّي اءِخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الاَحْزابِ مِثْلَ داءِ بِ قَوْمِ نُوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبادِ. وِيا قَوْمِ إِنِّي اءِخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنادِ، يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ، يا قَوْمِ لا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتُكُمْ اللَّهُ بِعَذابٍ وَقَدْ خابَ مَنْ افْتَرى. ثُمَّ اتَّفَقَتِ إِلى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اءِفلا نروحُ إِلى رَبِّنا وَنَلْحَقُ باءِ صَحابِنا؟ ترجمه: حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بیه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قره العین بتول، بايستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... يا قَوْمِ إِنِّي... (۱۹))؛ ای قوم من! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد. متن عربی: فَقَالَ لَهُ: بلى رُحِّ إِلى ما هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيا وَما فيها وَإِلى مُلْكٍ لا يَبلى .) فَتَقَدَّمَ، فَقاتَلَ قِتالَ الاِبْطالِ، وَصَبَرَ عَلَى اِحْتِمالِ الاَهْوالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَضَرَ صَلَوةَ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُهيْرًا بِنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ اءَنْ يَتَقَدَّمَ اءِمامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَوةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ ما زالَ، وَلا تَخْطى حَتَّى سَقَطَ إِلى الارْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اءِاللَّهُمَّ اءِغْناهُمُ لَعْنَ عادٍ وَثَمُودَ. اءِاللَّهُمَّ اءِبلِّغْ نَبِيَّكَ عَنى السَّلَامَ، وَاءِبلِّغْهُ ما لَقِيتُ مِنْ اءِلكمِ الْجِراحِ، فَإِنى اءِرَدْتُ ثَوابَكَ فى نُصْرَةِ دُرَيْيَةِ نَبِيَّكَ. ترجمه: پس از موعظه، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتر است و به سوی

سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در مضمّار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیش نهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیّا به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السّلام زُهریر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص، عزّ اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السّلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال، تیری از جانب اهل وِیال به سوی فرزند ساقی آب ژلال، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفاء، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت: خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی: ثُمَّ قَضَى نَجْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةُ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرِّمَاحِ. قَالَ الرَّأْوِي: وَتَقَدَّمَ سُؤْيِدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ الْقِتَالَ الْأَسَدَ الْأَسَلِيَّ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ أَثَخِنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَكَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ خُفِّهِ سَكِينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: ١ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِلدَّفْعِ مُلِمَّةٌ وَالْحَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكْرَدَسٍ تَرْجَمُهُ: خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دُودِ خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من، یاری دُریّه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم. این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سوید بن عمرو بن ابی مطاع) خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک، در افتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بردن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیّا گشت. پس با همان حال ناتوانی، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت. راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته: ١ - یعنی یاران باوفای سید الشهداء علیه السّلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری

تلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند. متن عربی: ۱ - لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا [وَأَخْسَنِيهِمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ، وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَيْهِ وَبَكَى. ثُمَّ قَالَ: (اِاللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي). فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه: ۱ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بایند، آن یاران باوفا بدون هیچ واهمه و خوف، دلهای قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جانهای خویش بی اختیارند. خلاصه، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیاء گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت، پس فرزند دلبد امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام نامیش علی بن الحسین بود و در صباحت منظر گوی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی عدیل و بی نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مایوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت: پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم، به سوی این جوان نظر می نمودیم، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی. جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن شبیه رسول، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهای بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء متن عربی: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ، أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَاعْوَاثًا، يَا بَنِي قَاتِلٍ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَارْجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِدٌ بْنُ مُرَّةِ الْعَبْدِيِّ بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنَادَى: يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى أَنْتَهاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه:

نگونبخت را به خاک هلاک انداخت. سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت: ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربت از آب هست؟

حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد و عَوْنَاهُ بر آورد و فرمود: ای فرزند عزیزم! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش ننمایی. حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْقَذُ بْنُ مَرْهٍ عَبْدِی) تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد بر آورد: (یا اَبْتَاهُ! عَلَیْكَ...؟) یعنی پدر جان، سلام من بر تو باد! اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان بر جان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بگُشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند بر خدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا)؛ پس از تو، خاک بر سر این دنیا! متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنَ إِخْوَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَبْكَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُوْمَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأْيَ لِي بِمَنْ هُوَ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّأْوِي: وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلِ الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ. فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلِي الصَّفْرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أَعْضِبَ، فَضْرَبَ ابْنُ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَطْنَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهَا أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسْتَقْدُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

ترجمه: راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حَبِيبَاهُ يَا بَنَ إِخْوَاهُ! پس آن مخدّره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمّل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل از زدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن



جوان از مرکب به صورت ، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَّاهُ بر آورد. پس امام علیه السَّلام مانند باز شکاری ، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک ، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک ، فرود آورد و آن و کلد الزنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السَّلام نموده و دست نحس اش از مرفق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی بر آورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربی : قَالَ: وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْخَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَكُ جَدُّكَ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ إِذْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، وَأَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَهْلَقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاَوِيُّ: وَكَمَا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَهْلِيَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَتَادَى: (هَلْ مِنْ ذَابُّ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحَّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟). فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى تَرْجَمِهِ: كُوفِيَانِ بِي دِينَ بَرِ اِمَامِ مَبِينِ ، حَمَلَهُ آوَرَدَنَد تَا آن لَعِينِ رَا اَز چَنگَالِ شِيرِ بيشه هيجَا رها نمايند ولي آن ملعون پايمال سُمَّ اسبان گرديد و روح نحس اش به جانب نيران دويد. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسين عليه السَّلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جد و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء عليه السَّلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شر یاغیان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : بَابُ الْحَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبُ: (نَاوَلِينِي وَكَلْدِي الصَّغِيرَ حَتَّى آءُودَّعَهُ). فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبْحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبُ: (خُذِيهِ). ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالِدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِي ، إِنَّهُ بَعِينُ اللَّهِ). قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ!). قَالَ الرَّاَوِيُّ: وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَرَبَ الْمُسْنَأُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ إِخْوَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ.

فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفِ. فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَا حَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: ترجمه: امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبنده صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را بیوسد، حرمله بن کاهل اسدی پلید - لَعْنَةُ اللَّهِ - از خدا حیا نمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت، به زینب خاتون، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی: (إِنَّ اللَّهَ إِنْ شِئُوا إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بَابِنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ). ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَأَخَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبِكِي الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ أَخُوهُ وَأَبْنِ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالْدمَاءِ وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلُهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّأْوِيُّ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَهُ عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: أَلْقَتُلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ) ترجمه: مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست. پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات، مَرَّهَمِ دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گرد آمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر

کرار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰) راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، می آمد، امام ابرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به بنس القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود: (الْمَوْتُ... (۲۱)) متن عربی: قَالَ بَعْضُ الرُّوَاهِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَاهْلُ بَيْتِهِ وَاهْصَحَابُهُ اَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْهُ اِنْكشَافَ الْمِعْرَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَلْفًا، فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجِرَادُ الْمُنتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاَوِي: وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: (وَيَحْكُمُ يَا شَيْعِرَةَ آلِ اَبِي سَفِيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَكُونُوا اءِ حَرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا اِلَى اءِ حَسَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ). ترجمه: خلاصه، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمن مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام. در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله (. امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سراپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله، فریاد بر گروه دین تباه، زد که: (وَيَحْكُمُ...؛ ای پیروان آل ابوسفیان! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی: قَالَ فَانَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بِنَ فَاطِمَةَ قَالَ: (اَقُولُ: اءَنَا الَّذِي اءَاتَيْتُكُمْ وَتَقَاتِلُونَنِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عِتَاتِكُمْ وَجِهَالِكُمْ وَطُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرٌ: لَعَنَهُ اللهُ لَكَ ذَلِكَ يَا بِنَ فَاطِمَةَ وَقَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ

حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرْيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ( ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (إِنَّ لِلَّهِمَّ إِنَّكَ ز تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ الأَرْضِ إِنْ بِنْتُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه: راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفتم: این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله بر گروه اشقیاء، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست! حضرت فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ... (سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوند! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی: فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَفَطَعَ الْبُرْسُ وَ وَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْسُ دَمًا. قَالَ الرَّأْوِي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ عَ بِخِرْفَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى بِقَلْنَسُوَةٍ فَلَبَسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِسُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ - وَ هُوَ غَلَامٌ لَمْ يُرَهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي! فَأَهْوَى (إِنَّ بَحْرًا) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَأ هِلٍ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغَلَامُ: وَ يَلُوكَ يَا بِنَ الْخَيْثَةِ اتَّقِ عَمِّي

؟! ترجمه: زخمها و جراحات، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحش مالک بن یسر بود آن زنازاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر

مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه ) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نابالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عمومی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحرین کعب ) یا بنا بر قول دیگر (حرمه بن کاهل ) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زنازاده بی حیا! متن عربی : فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ ، فَأَءْطَنَهَا إِلَى الْجِدْلِ فَإِذَا هِيَ مَعْلَقَةٌ . فَنَادَى الْغُلَامُ : يَا عَمَاءُ ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ ع فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ : (يَا بَنَآءِ خِي ، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ .) قَالَ : فَرَمَاهُ حَرْمَلُهُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ ، فَدَبَّحَهُ وَهُوَ فِي حَجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى قُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ ، ثُمَّ قَالَ : عَلَى بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع : (يَا بَنَ ذِي الْجَوْشَنِ ، إِنَّتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَى أَهْلِي ، إِذْ حَرَّقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ .) وَجَاءَ شَبْتُ فَوَبَّخَهُ ، فَاسْتَحْيَى وَأَنْصَرَفَ . قَالَ الرَّأْوِي : وَقَالَ الْحُسَيْنُ ع : أَيُّتُونِي بِثُوبٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ إِذْ جَعَلْتُمْ تَحْتَ ثِيَابِي ، لِيَلَا إِجْرَدَ مِنْهُ .) فَأَتَتْ بَيْتَانَ ، فَقَالَ : (لَا ، ذَاكَ لِبَاسٌ مَنْ ضَرَبَتْ تَرْجَمُهُ : تُوْمِي خَوَاهِي عَمُوِيْم رَابِه قَتْل رَسَانِي وِلِي أَن وِلْدَالِزْنَآ بِي حِيَا ، اَز خِدا و رَسول پِروا نِمْوَد و شِمْشِير را فِروَد آوَرَد و آن كودك دِستش را در پِيش شِمْشِير سِپَر ساخت و دِستش به پوست آوِيخت و فِرياد وا امام بر آوَرَد . حِضْرَت امام او را گِرفت و بر سِينه خود چِسانيد و فرمود: اي فِرزند برادر! بر اين مِصِيبَت شِكِيَايِي نِما و آن را در نِزْد خِداي عِز و جِجل به خِير و ثِواب اِحْتِساب دار كه خِدا تو را به پِدر گِرامِي ات مِلْحَق خِواهد فِرمود: راوِي گوِيَد: در اين اِثْنا حِرمه كاهل حِرام زاده تِيري به جِانب آن امام زاده مِعْصوم انداخت كه آن تِير گِلوِي آن يَتِيم را كه در آغوش عِموِي بزرگوارش بود ، بريد و او جان بر جان آفِرين تِسلِيم نِمود پس از آن شِمر پليد به خِيمه هاي حِرم مِطْهَر حِمله نِمود نِيزه خود را به خِيمه ها فِرو برد و گِفت : آتِش بِيَاوَرِيد تا خِيمه ها را با هر كِس كه در آن است به شِعله آتِش سِوزانم آن مِعدن غِيرت الله ، حِضْرَت امام فِرمود: اي پِسر ذِي الجِوشن ! ايا تو مِي گِويِي آتِش آوَرند كه خِيمه ها را بر سر اهل بِيْت مَن بسِوزانِي ، خِدا تو را به آتِش دِوزخ بسِوزاند . در اين هِنْگام (شِبت ) پليد آمد و آن شِمر عِنيِد را از اين كار سِرزِنش نِمود كه آن سِگ بِي حِيا اِظْهَار شِرم نِموده بر گِشت . راوِي گوِيَد: امام به اهل بِيْت خود فِرمود: جامه كِهِنه اي بَراي مَن بِيَاوَرِيد كه كِسي در آن رِغبت نِكند ، مِي خِواهم

آن جامه را در زیر لباسهایم بپوشم تا اینکه دشمنان بدنم را برهنه نسازند. متن عربی: عَلَيْهِ الدَّلَّةُ. فَأَخَذَ نُوْبًا خَلِيفًا، فَخَرَفَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَجْرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ اسْتَدْعَى عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ بْنِ حَبْرَةَ، فَفَرَزَهَا وَكَبَسَهَا، وَإِنَّمَا فَرَزَهَا لِثَلَا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عَ مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَبْسُانَ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَتَرَطَّبَانِ فِي الشُّتَاءِ فَتَنَضَّحَانِ قَيْحًا وَدَمًا إِلَى أَعْنَءِ هَلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: وَلَمَّا اسْتَخِنَ الْحُسَيْنُ عَ بِالْجِرَاحِ، وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزْنِيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: تَرْجَمَهُ: پس چنین جامه ای آوردند که عرب آن را (تبان) می گویند امام حسین علیه السلام آن لباس را نپذیرفت و فرمود: نمی خواهم، این لباس کسی است که داغ ذلت و خواری به او زده شده باشد سپس جامه کهنه ای آوردند امام علیه السلام آن را پاره نمود و در زیر جامه های خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس این بود تا آن را از بدن شریف آن جناب بیرون نیاورند و چون به درجه شهادت رسید، آن را از بدن شریفش بیرون آوردند سپس آن حضرت لباسی که نام آن در میان عربا معروف به (سراویل) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس، این بود تا آن را از بدن آن جناب بیرون نیاورند ولی وقتی شهید شد، (بحرین کعب) آن جامع را به غارت در ربود و امام علیه السلام را برهنه از آن لباس رها کرد و از اعجاز آن حضرت این بود که دستهای نحس بحر بن کعب ولد الزنا در فصل تابستان مانند دو چوب، خشک می گردید و در زمستان چنان تر می بود که خون و چرک از آنها جاری می شد و به همین درد مبتلا بود تا اینکه جان به مالک دوزخ سپرد. راوی گوید: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحات بسیار که در بدن مبارکش وارد گردیده بود ضعف و سستی بر حضرتش مستولی شد و از اثر اصابت تیرهای بسیار بر بدنش، مانند خارپشت به نظر می آمد در این موقع، صالح بن وهب مری (یا مزنی) بی دین با نیزه بر تهیگاه امام مبین زد که آن مظلوم از بالای اسب بر زمین افتاد و بر گونه راست متن عربی: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُنَادِي: وَآخَاهُ، وَآسِيدَاهُ، وَآهْلَ بَيْتَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرُ بَاءَ صَحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ. قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ عَ زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ. وَضْرَبَهُ آخَرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَةً كَبِيرَةً عَلَى وَجْهِهِ، وَكَانَ قَدْ أَعْيَى، فَجَعَلَ يَبْكُ وَيَبْكُ. فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَسْتِ النَّخَعِيِّ فِي تَرْفُوتِهِ. ثُمَّ انْتَرَعَ الرَّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ أَيْضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ. تَرْجَمَهُ: صورت بر روی خاک کربلا قرار گرفت. درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و چون کوه استوار بایستاد روای گوید: علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد: ای وای برادرم، وای سید و سرورم وای اهل بیتم! ای کاش آسمان بر زمین می

افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزریز می گردید روای گوید: شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید، چرا کارش را تمام نمی کنید؟ در این هنگام یک مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شریک ( مشرک ، ضربتی بر شانه مبارک امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدزنای دیگر، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زبده سر، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملک یقین ، شهسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا نمود، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که متن عربی : فَسَقَطَ ع ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَتَنَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا. وَ كَلَّمَا امْتَلَأَ تَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: (هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَضَّبًا بَدَمِي مَعْصُوبًا عَلَى حَقِّي ( فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: إِنزَلَ وَ يَحْكُكُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَأَرَحَهُ. فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِي بِنُ أَنَسِ النَّخَعِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُتْرُ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أُمَّا!!! ثُمَّ اجْتَزَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه : صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین ، سنان مشرک لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گرفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوی مبارک می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غضب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت : وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجشش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهرای بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت : به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه و واله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود.(۲۲) خدا بر (سنان )

لعنت کنان و آنا فانا عذابش را مضاعف متن عربی: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا عَدَاةً تُبِيرُهُ كَمَا سِنَانٌ وَرَوَى أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالُوا: يَا رَبَّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَقَالَ: بِهَذَا أَسْتَقِيمُ لِهَذَا) وَرَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً نَذَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرَجَلَيْهِ وَأَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاءٌ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ. قَالَ الرَّاوِي: وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه: گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان، شاعر چنین گفته: (فای رزیه... یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابر می نماید؟ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظامی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بند بند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی: فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ أَنْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَرَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ: أَبْشِرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ع. قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَ لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قِتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجَمَالَ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْكِكَ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا وَيْلَكَ! إِيَّا نَا لَا أَعْرِدُ الْحَامِيَةَ وَلَا أَعْشُرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَعْرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكِكُمْ مُقْتَدِرٍ، وَأَعْشُرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِينٍ، وَأَعْشُكُو أَعْلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي (. ترجمه: دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت. هلال بن نافع روایت کرده که می گفت: من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن، حسین را



به قتل رسانید. هلال گفت: من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملیک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی: قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَاءَنَّ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرُوا رَأْسَهُ وَآئِنَّهُ لِيَكْلِمُهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتِهِمْ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا. قَالَ: ثُمَّ آءَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِيُّ، فَلَبَسَهُ فَصَارَ إِبْرَصَ وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ. وَرَوَى: آءِنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءَةٌ وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع: وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ آءَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. وَ آءَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبِ النَّيْمِيِّ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَرَوَى: آءِنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ.

ترجمه: شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت: آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم: به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت، جای زیاده از یک صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحر بن کعب تمیمی بد نهاد،

شلوار حضرت را به غارت برد و هم متن عربی: **وَءَاخَذَ عِمَامَتَهُ اءَخْنَسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوها. وَاخَذَ نَعْلَيْهِ الْاَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَاخَذَ خَاتَمَةَ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِيِّ ، فَفَطَعَ اءِصْبَعَهُ عَ مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا اءَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَفَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ اءَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَ كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسِ بْنِ الْاَشْعَثِ. وَاخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءُ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِابِي عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَاخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْاَوْدِي . وَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ اِبْنِ سَعْدٍ اِنَّهُ: اءَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّافِسُ النَّهْشَلِيُّ .** ترجمه: در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحشش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرتد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت بر بود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی، انگشتر مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحشش را برید و آن سگک پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بتراء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگک بد کردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی: **وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بَدَيْلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَمْتَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ الْبُيُوتِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاَوِي: وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمْرَأَةَ اللهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصْبَحُ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِ وَ صِخْر. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَيَّ نَهَبِ بِيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَرِعُونَ مَلْحَفَةَ الْمَرَأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ ص وَ حَرِيمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَيَّ الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَ الْاِحْبَاءِ. فَرَوَى حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَمِيمٍ: رَمَدِي اَزْ بَنِي تَمِيمٍ كَهْ نَامِ اَنْ رُوسِيَاهُ (اسودبن حنظله) دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب**

سیدالشهداء - علیه الاف التحیه و الثناء - در کربلا به غارت رفت سوای ذوالفقار حیدر کرار است؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السّلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السّلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت: یا امه الله! اقاییت کشته شد! آن کنیزک گفت: من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال ال رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکرین وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی: بَکْرُ بْنُ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَي نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَاَعْقَبَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَاَقَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ اءُتْسَلَبُ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟! لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ، فَاَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَى رَحْلِهَا. قَالَ الرَّاُوِي: ثُمَّ اُخْرِجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخِيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيْهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلِّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِيْنَ سَبَايَا فِي اَسْرِ الدَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: بِحَقِّ اللّٰهِ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَي مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَى الْقَتْلَى صَحْنًا وَ ضَرْبًا وَ جُوْهْرًا. قَالَ: فَوَاللّٰهِ لَا اءُنْسِي زَيْنَبَ اِبْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِيْنٍ وَ قَلْبِ كَثِيْبٍ: ترجمه: لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السّلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکرین وائل! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا الله، یالثارات رسول الله (!! شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات، آن گروه شقاوت سمات، زنان آل طاهرا را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السّلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السّلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السّلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته

شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی: وَاُمَحْمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَائِكْلَاهُ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَالِى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَالِى عَلَى الْمُرْتَضَى وَالِى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَالِى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَأُمَحْمَدَاهُ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَاحْزَنَاهُ، وَاکْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِكْرَبُومَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ. يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَأُمَحْمَدَاهُ، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهِمُ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَهَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُورٌ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهَبًا. بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى. بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبُ فَيُرْتَجَى، وَلَا جَرِيحُ فَيَدَاوَى. بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ. بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى. بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى. تَرْجَمَهُ: وَ ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجا باید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله؟! اینک این بی کسان، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت: یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت. شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده. پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند. پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توأم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت. پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت. پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است. متن عربی: بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى، بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، بِأَبِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، بِأَبِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى. قَالَ الرَّأْوِي: فَأَبَتْكَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ! ثُمَّ أَعَنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ. قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيَوَطِّي الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْأَدِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسَ بَنُ مَرْتَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّبْسَبِيِّ، وَ عُمَرُ بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ، وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْفِدِ الْعَبْدِيِّ، وَ سَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجَعْفِيِّ، وَ وَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ، وَ هَانِي بْنُ شَبْتِ الْحَضْرَمِيِّ، وَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنِ ع بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدَّرَهُ. تَرْجَمَهُ: پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست. پدرم به فدای او که سبط نبی

هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان .  
جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی  
گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند  
سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب  
جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر  
سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن  
زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و  
نامه‌های نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از  
بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسی لعین ؛ عمرو  
بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبدی ؛ سالم بن خثیمه جعفری پلیدی؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح  
بن وهب جعفری جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین -  
پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن  
عربی : قَالَ الرَّاوی : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ اءَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ:  
نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْاِسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اءْتَمُّمُ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْاَذِينَ وَطِنَا  
بِخِيُولِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَاَمَّرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ. قَالَ: اءَبُو عَمْرِو الزَّاهِدُ: فَنَظَرْنَا  
اِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءَوْلَادَ زَنَا. وَ هَوْلَاءِ اءَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَ اءَرَجَلَهُمْ  
بِسِكِّكَ الْحَدِيدِ، وَ اءَوَّطَاءَ الْخَيْلِ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رَبَاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ  
شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع. فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصْرِهِ؟ فَقَالَ : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ اءَنِّي تَرَجَمَهُ :  
راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد  
بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسیاهان که نام نحشش اسید بن مالک بود این  
بیت را بخواند: (نحن رضنا...؛ یعنی ما مییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به  
وسيله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه  
کسانید؟ گفتند: ما مییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به  
حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه  
ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت : آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر  
نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای  
آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ  
سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت : مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید  
الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت ، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش ، او

در جواب گفت: من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای متن عربی: لَمْ اَطْعَنْ وَاَمْ اَضْرَبُ وَاَمْ اَرْمِ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ اِلَى مَنْزِلِي وَصَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَنُمتُ. فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي، فَقَالَ: اَعْجَبَ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! فَقُلْتُ: مَا لِي وَكَلَهُ؟ فَأَخَذَ بَتَلَابِيصِي وَجَرَّنِي اِلَيْهِ، فَأَذَا النَّبِيَّ ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءٍ، حَاسِرٌ عَن ذِرَاعِيهِ، آخِذٌ بِحَرْبِهِ، وَ مَلَكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَفِي يَدِهِ سَيْفٌ مِّنْ نَّارٍ فَقَتَلَ اَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَهُ التَّهْبَتُ اَنْفُسَهُمْ نَارًا. فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَجَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقُلْتُ: اِلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيْلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا عَدُوَّ اللهِ اِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَقَتَلْتَ عِتْرَتِي وَ لَمْ تَرْعَ حَقِّي وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللهِ، وَاللهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمُحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. ترجمه: آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت: رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده، به نزد پیامبر بیا. گفتم: مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرائی نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حره ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه و اله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر یک را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درک می رفت. پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم: (السلام عليك يا رسول الله!) آن حضرت جواب سلام مرا فرمود. مدتی دراز سر مبارک را به زیر افکند سپس سرش را بالا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را نمودی و کردی آنچه کردی!!! پس من گفتم: یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم. متن عربی: فَقَالَ: صَدَقْتُ، وَ لَكِنَّ كَثْرَتِ السَّوَادِ، اِذْذُنُ مَنِي فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَاِذَا طَشْتُ مَمْلُوًّا دَمًا. فَقَالَ لِي: هَذَا دَمٌ وَوَلَدِي الْحُسَيْنِ ع، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَأَنْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا اَبْصِرُ شَيْئًا. وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع، يَرْفَعُهُ اِلَى النَّبِيِّ ص اِنَّهُ قَالَ: (اِذَا كَاذَنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصِبَ لِفاطِمَةَ ع قَبَهُ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسَهُ فِي يَدِهِ. فَاِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ اِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمِثُّهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (۲۳) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتْهُ بِلا رَأْسٍ. فَيَجْمَعُ اللهُ لِي قَتَلَتْهُ وَ الْمُجَهَّرِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَأَقْتَلَهُمْ حَتَّى آتَيْعَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص. ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه: رسول خدا فرمود: راست می گویی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمت شستی پر از خون دیدم، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه السلام به محشر می آید در حالی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند یک نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل ، حسین علیه السلام را به بهترین صورتها از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال ، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیاء را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام متن عربی: **ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ عَ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرِّيَّتِنَا إِذْ أَحَدٌ إِلا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْعَيْظُ وَيُنْسَى الْحُزْنَ.** (ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع: (رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَاللَّهِ الْمُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوْلِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ) وَعَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيَقَالُ لَهَا: إِذْ دَخَلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا إِذْ دَخَلْتُ حَتَّى إِعْلَمَ مَا صَنَعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي. فَيَقَالُ: لَهَا أَتَنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَتَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا). وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: (وَتُنَادِي وَاءِ كَلْدَاهُ، وَاثْمَرَةً فُوَادَاهُ). ترجمه: حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود (۲۴) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظری فی قلب القیامه)؛ یعنی به وسط صحرای محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولدها ، واثمرة فواداه) (بر می آورد. متن عربی: قال: (فَيَعْضِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهَبْ قَدْ آءَوْقَدَ عَلَيْهَا آءَلْفَ

عام حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحُ اَبْدَا وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمُّ اَبْدَا. فَيَقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَهُ اَلْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْقَطُهُمْ، فَاذَا صَارُوا فِي حَوْصِلَتِهَا صَهَلَتْ وَصَهَلُوا بِهَا وَشَهَقَتْ وَشَهَقُوا بِهَا وَزَفَرَتْ وَزَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطَفُونَ بَاءِ لُسِنِهِ ذَلِقَهُ نَاطِقَهُ: يَا رَبِّ بِمِ اءِ وُجِبَتْ لَنَا النَّارُ قَبْلَ عَبْدَةِ الْاُ وُثَانِ؟ فَيَاؤْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ مَنْ عِلْمٍ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ. (رَوَى هَذِهِ اَلْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْاَعْمَالِ). وَرَأَيْتُ فِي الْمُجَلَّدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بَبَغْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ اَلنَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اَبِي الْعَبَّاسِ اَلْأَزْدِيِّ بِاسْنَادِهِ عَنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ص يَقُولُ: اِنْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! اِنْ اَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ تَرْجَمَهُ: دَرِ اَنْ هَنَّاكَمِ خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ اِزْ بَرَايَ دَادِ خَوَاهِي فَاطِمَةَ عَلِيَةَ السَّلَامِ، بِهٖ غَضَبِ مِي اَيِّدِ، پَسِ اَمْرِ مِي كَنْدِ آتَشِي رَا كِهْ نَامِ اَوْ (هَبْ هَبْ) اَسْتِ وَ هَزَارِ سَالِ اَفْرُوخْتِهٖ شَدِهٖ تَا اَنَكِهْ بِهٖ غَايَتِ سِيَاهِ گَرْدِيْدِهٖ كِهْ هِرْگَزِ نَسِيْمِ رُوْحِيْ دَرِ اَنْ دَاخِلِ نَمِيْ گَرْدِدِ وَ هِيْچِ غَمِّ وَ اَنْدُوْهيْ اِزْ دَرُوْنِ اَنْ خَارِجِ نَمِيْ شُوْدِ پَسِ خَطَابِ بِهٖ اَنْ آتَشِ مِي رَسَدِ كِهْ بِهٖ مَانَنْدِ دَانِهٖ، اَنْ كَسَانِيْ رَا كِهْ حُسَيْنِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَا كَشْتَنْدِ، بَرِ چِيْنِ؛ آتَشِ اَنَانِ رَا اِزْ مِيَاْنِ مَرْدَمِ بَرِ مِي چِيْنْدِ وَ چُوْنِ دَرِ مِيَاْنِ آتَشِ هَبْ هَبْ جَايِ گَرَفْتَنْدِ، اَنْ آتَشِ مَانَنْدِ اَسْبِ شِيْهَهٖ مِي كَشْدِ وَ اِيْشَانِ نِيْزِ بِهٖ شِيْهَهٖ اَوْ، شِيْهَهٖ مِي كَشْتَنْدِ وَ (هَبْ هَبْ) بِهٖ نَعْرَهٖ مِي اَيِّدِ وَ اَنَانِ هَمْ بِهٖ نَعْرَهٖ اَوْ، نَعْرَهٖ مِي كَشْتَنْدِ وَ (هَبْ هَبْ) بِهٖ شَعْلَهٖ خُوْيِشِ بِهٖ فَرِيَادِ مِي اَيِّدِ وَ اَنِيْهَا نِيْزِ بِهٖ فَرِيَادِ اَوْ، فَرِيَادِ مِي كَنْنْدِ. پَسِ اِيْشَانِ بِهٖ زَبَانِ گُوِيَا بِهٖ سَخْنِ مِي اَيْنْدِ كِهْ پَرُوْرْدِگَارِ رَا، بِهٖ چِهٖ عِلْتِ مَا رَا قَبْلِ اِزْ بَتِ پَرِسْتَانِ (٢٥)، مُسْتَوْجِبِ آتَشِ نَمُوْدِيْ؟ اِزْ جَانِبِ رَبِّ الْعِزَّةِ جَوَابِ بِهٖ اِيْشَانِ مِي رَسَدِ كِهْ اَنْ كَسِ كِهْ مِي دَانْدِ مَانَنْدِ كَسِيْ كِهْ نَمِيْ دَانْدِ، نِيْسْتِ. سِيْدِ اِبْنِ طَاوُسِ - اَعْلَى اللّٰهِ مَقَامِهٖ - مِي گُوِيْدِ: اِيْنِ خَبِرِ رَا اِبْنِ بَابُوِيْهٖ دَرِ كِتَابِ (عِقَابِ الْاَعْمَالِ) ذَكَرَ نَمُوْدِهٖ وَ فَرَمُوْدِهٖ كِهْ اَنْ رَا دَرِ مَجْلَدِ سُوْمِ كِتَابِ (تَذْيِيلِ) شَيْخِ مُحَدَّثِيْنِ بَغْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ نَجَّارِ، كِهْ دَرِ شَرْحِ حَالَاتِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اَبِي الْعَبَّاسِ اَزْدِيِّ اَسْتِ، دِيْدِهٖ اَمِ سِيْخِ مَزْبُوْرِهِ بِهٖ اَسْنَادِ خُوْدِ اِزْ طَلْحَهٖ رُوَايَتِ نَمُوْدِهٖ كِهْ اَوْ گَفْتِ: شَنِيدِمُ اِزْ رَسُوْلِ خَدَا صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ - عَلِيٌّ نَبِيْنَا وَ عَلِيهِ السَّلَامُ - مَتْنِ عَرَبِيٍّ: فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ لَاجِبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - . تَرْجَمَهُ: اِزْ پَرُوْرْدِگَارِ خُوْدِ سُوْاْلِ نَمُوْدِ كِهْ پَرُوْرْدِگَارِ، بَرَادِرْمِ هَارُوْنِ اِزْ دُنْيَا رَفْتِهٖ اَوْ رَا بِيَاْمَرْزِ پَسِ خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ وَحِيْ بِهٖ سُوِيْ مُوسَى فَرَسْتَادِ كِهْ اِيْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! اِگَرِ اِزْ مَنِ دَرِخَاَسْتِ نَمَايِيْ كِهْ اَوَّلِيْنَ وَ اٰخِرِيْنَ مَرْدَمِ رَا بِيَاْمَرْزِمُ، مِي اَمْرَزِمُ مِگَرِ كَشْتَنْدِگَانَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبِ عَلَيهِ السَّلَامِ مَتْنِ عَرَبِيٍّ: فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ لَاجِبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - . تَرْجَمَهُ: اِزْ پَرُوْرْدِگَارِ خُوْدِ سُوْاْلِ نَمُوْدِ كِهْ پَرُوْرْدِگَارِ، بَرَادِرْمِ هَارُوْنِ اِزْ دُنْيَا رَفْتِهٖ اَوْ رَا بِيَاْمَرْزِمُ. پَسِ خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ وَحِيْ بِهٖ سُوِيْ مُوسَى فَرَسْتَادِ كِهْ اِيْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! اِگَرِ اِزْ مَنِ دَرِخَاَسْتِ نَمَايِيْ كِهْ اَوَّلِيْنَ وَ اٰخِرِيْنَ مَرْدَمِ رَا بِيَاْمَرْزِمُ، مِي اَمْرَزِمُ مِگَرِ كَشْتَنْدِگَانَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبِ عَلَيهِ السَّلَامِ. الْمَسْلُوكُ الثَّلَاثُ فِي



الأُمُورِ الْمَتَاءِ حَرَّةً عَنْ قَتْلِهِ ع وَ هِيَ تَمَامٌ مَا أَسْرَنَا إِلَيْهِ. متن عربی: قال: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءِ - مَعَ خَوْلِي بْنِ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمْرَ بَرُّوْسِ الْأَبَقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَتَطَّقَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلَى إِحْلَاسِ إِقْتَارِبِ الْجِمَالِ بَغَيْرِ وِطَاءٍ تَرْجَمَهُ: مسلک سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعايما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید

روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندم خاتم النبیین، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله عليهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیا در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهایی متن عربی: وَ لَا غِطَاءٍ مُكْشَفَاتٍ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ سَاقُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبَى التُّرُكِ وَ الرُّومِ فِي أَسَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهَمُومِ. وَ لِلَّهِ دَرُّ قَائِلِهِ: يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزَى بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ: أَسْتَرْجُو أُمَّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رَوَى: أَنَّ رُؤُسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتُهَا الْقَبَائِلُ، لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِنْتُ لَيْثٍ عَشْرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِنْتُ عَشْرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيمُ بِنْتُ سَبْعَةَ عَشْرَ رَأْسًا. ترجمه: بی هودج شتران، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترک و روم با شدت مصیبت و کثرت غم و غصه، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده: (یصلی علی المبعوث من...؟! این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت، در میان خود قسمت

نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤمن ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی: وَ جَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بَسِئَةً عَشْرًا رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشْرًا رَأْسًا. قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَ لَمَّا أَنْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءِ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَيَّ تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالْدمَاءِ، وَ دَفَنُوهَا عَلَيَّ مَا هِيَ الْآنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِيِّ الْمُسَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: فَأَشْرَفَتْ إِمْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ أَيْ الْأَسَارِيِّ أَيْتَنَنْ؟ فَقُلْنَا نَحْنُ أَسَارِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ ص. فَزَكَتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ أَعْرَازًا وَ مَقَانِعَ، فَأَعْطَتْهُمْ فَتَغَطَّوْنَ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع، قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلْمَةُ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي، وَ كَانَ قَدْ وَاسَى عَمَّهُ وَ أَمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَيَّ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاحِ، وَ إِنَّمَا أُرْتُتُ وَ قَدْ أَيْتُنَّ بِالْجِرَاحِ. ترجمه: به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره، نماز گزارند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت، اسیر اشیاء لثام، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عمومی بزگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی: وَ رَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ (المصابيح): (أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشْرَ نَفْسًا وَ أَسَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالَةٌ أَسْمَاءُ بِنْتُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَّءَ، وَ حَمَلَتْهُ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ أَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ لَدَا الْحَسَنِ السَّبْطِ ع. فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: (أَيْتَنُو حُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَعْجَلِنَا!!) فَمِنْ أَلْدَى قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسَدِيِّ وَ نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ ابْنَتِهِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ أَرَ خَيْرَةً قَطُّ أَتَنُوقَ مِنْهَا،

كَأَنَّهَا تُفْرَعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَأَرْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْجُرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْاٰخِيَارِ. اءَمَّا بَعْدُ: يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا اءَهْلَ الْخَتْلِ وَ الْعَدْرِ، ترجمه: مصابیح ( روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیا را به جهنم فرستاد و هیچ‌کس زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال، دایی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السّلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: (اتنوحون و تبكون... ای اهل کوفه! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السّلام در کوفه بشیر بن حدلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السّلام متوجه شدم، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السّلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السّلام شروع به سخنرانی نمود: (الحمد لله... (اما بعد، ای مردم کوفه! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد! متن عربی: اءَتَبْكُونُ؟! فَلَآ رَفَآءَ تِ الدَّمْعَةُ، وَ لَا هِدَآءَ تِ الرِّئَةِ، اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ اَلَّتِي نَقَصَتْ عَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اءَنكَآثَا، تَتَّخِذُونَ اءَيْمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ. اءَلَا وَ هَلْ فَيْكُمْ اَلَا الصَّلْفُ وَ النَّطْفُ، وَ الصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقُ اَلَا مَاءٍ، وَ عَمْرُ اَلَا عِدَآءٍ؟! اءَوُ كَمَرَعِي عَلِي دِمْنَةً. اءَوُ كَفِضْتُهُ عَلِي مَلْحُودَةً، اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِءَانْفُسِكُمْ اءَنْ سَخِطَ اَللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ اءَنْتُمْ خَالِدُونَ. اءَتَبْكُونُ وَ تَتَّحِبُونَ؟! اءِىَّ وَ اَللَّهُ فَاَبْكُوا كَثِيرًا، وَ اَضْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ سَنَارِهَا، وَ كُنْ تَرَحَّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا اءَبَدًا. وَ اءَنِّي تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اءَهْلِ اَلْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرِ تَكْمٍ، وَ مَفْرَعِ نَازِلِنَاكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِنَاكُمْ، وَ مِدْرَةَ سُنَّتِنَاكُمْ. اءَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بَعْدَا لَكُمْ وَ سَحَقًا، فَلَقَدْ ترجمه: و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تاییده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ ایا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چابلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین. (۲۶) یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند. ظاهرهت چون گور کافر پر حلال باطنت قهر خدا عزوجل (۲۷) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را

که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت ، جاویدان و مخلد خواهید بود. ایا گریه و ناله می نماید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست ؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود.(۲۸) متن عربی : خَابَ السَّعِيُّ، وَ تَبَّتِ الْاَيْدِي ، وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُؤِثْتُمْ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَيَلُكُمُ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اءَتَدْرُونَ اءَى كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟! وَ اءَى كَرِيمَةٍ لَّهُ اءَبْرَزْتُمْ؟! وَ اءَى دَمٍ لَّهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ اءَى حُرْمَةٍ لَّهُ اَنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنُقَاءَ سَوْدَاءَ فُقُمَاءَ. وَ فِي بَعْضِهَا: حَرَقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ الْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اءَفَعَجِبْتُمْ اءَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اءَخْزَى وَ اءَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ، فَلَا يَسْتَحْفِنُكُمُ الْمَهْلُ، فَاِنَّهُ لَا يَحْفَرُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ فَوْتَ النَّارِ، وَ اِنَّ رَبَّكُمْ لِبَالْمُرْصَادِ. قَالَ الرَّاوى : فَوَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْوَاهِهِمْ. ترجمه :

آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومی کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که ببر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَاقْفَا اِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: بَا بِي اءَنْتُمْ وَ اءُمِّي كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسَلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لَا يُحْزَى وَ لَا يَبْزَى . وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي ، عَنْ جَدِي ع قَالَ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ اءَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: رَأَيْتُمْ لِمَا لَلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَ رَنَةَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرَى ، اءَحْمَدُهُ وَ اءَوْمِنُ بِهِ وَ اءَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ. وَ اءَشْهَدُ اءَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ

اِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَاِنَّ دُرِّيَّتَهُ ذُبْحًا بِسَطِّ الْفُرَاتِ بَغَيْرِ دَخَلٍ وَلَا تِرَاتٍ. اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ  
 اِنَّ اَعْفَرِيَّ عَلَيَّكَ الْكُذِبَ، وَاِنَّ اَعْفُوْلَ عَلَيَّكَ خِلَافَ مَا اَنْزَلْتَ مِنْ اَخْذِ الْعُهُوْدِ لَوْصِيَّةِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي  
 طَالِبٍ عَ ، الْمَسْلُوْبِ حَقُّهُ، الْمَقْتُوْلِ بَغَيْرِ تَرْجَمَةٍ : پير مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد  
 که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از  
 بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و  
 این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن  
 جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه  
 صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله....)؛ حمد و  
 سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش  
 خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را  
 به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و  
 گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز  
 شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و  
 بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می  
 برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از  
 امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٌ كَمَا قُتِلَ وَكَلْدَةٌ بِالْأُ  
 مْسِ فِي بَيْتِ مَنْ بِيُوتِ اللّٰهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُّسَلِّمَةٌ بَاءُ لَسْتِيْهِمْ ، تَعَسَا لِرءِ وَسْهَمٍ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيْمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا  
 عِنْدِ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيْبَةِ طَيْبَ الْعَرِيْكَهٖ ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُوْرَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ  
 اَللّٰهُمَّ فَيْكَ لَوْمَةٌ لَّا يُمْ وَلَا عَدْلٌ عَادِلٍ. هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْاِسْلَامِ صَغِيْرًا، وَحَمِدْتْ مَنَاقِبَهُ كَبِيْرًا، وَكَمْ يَزَلُ  
 نَاصِحًا لِّكَ وَ لِرَسُوْلِكَ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيْصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْاٰخِرَةِ مُجَاهِدًا  
 لِّكَ فِي سَبِيْلِكَ رَضِيْتَهُ فَاخْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ. اءَمَّا بَعْدُ، يَا اَهْلَ الْكُوْفَةِ، يَا اَهْلَ الْمَكْرِ وَ  
 الْغَدْرِ وَ الْخِيْلَاءِ. فَاِنَّا اَهْلُ بَيْتِ اِنْتِلَانَا اللّٰهُ بِكُمْ، وَ اِبْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلَ عِلْمُهُ عِنْدَنَا وَ  
 فَهْمُهُ كَدَيْنًا. فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ وَعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلٰى اَهْلِ الْاَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه :  
 آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در  
 روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی  
 مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که  
 هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن  
 هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش  
 انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور

بود. خداوندا، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی. او لذائد دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی، (اما بعد...؛ ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی: **اے کَرَمَنَا اللهُ بِکَرَامَتِهِ وَفَضْلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيْنَا. فَكَذَّبْتُمُونَا، وَكَفَرْتُمُونَا. وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالاً وَءَمْوَالَنَا نَهَباً. كَاءَنَّا ءءَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَأَبُلَ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ، وَ سَيُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا ءءَهْلَ الْبَيْتِ لِحِقْدٍ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِدَلِكْ عَيُونُكُمْ، وَفَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ. اِفْتِرَاءً عَلَى اللهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُمْ وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. فَلَا تَدْعُونَكُمْ ءءَنْفُسَكُمْ اِلَى الْجَدَلِ بَمَا ءءَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتِ ءءَيْدِيكُمْ مِنْ ءءَمْوَالِنَا. فَاِنَّ مَا ءءَصَابِنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ ءءَنْ نَبْرَأَهَا اَنْ ذَلِكْ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلَا تَأْءَسُّوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.** ترجمه: ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است، مصل آنکه ما از اسیران ترک و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام را کشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکاری که انگيختید و خدا بهترین مکر کنندگان است؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خدانند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصيبة...؛ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از متن عربی: **تَبَا لَكُمْ، فَاَنْتَظِرُوا اللّٰعْنَۃَ وَالْعَذَابَ، فَكَاَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنْ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ، فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيْقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْاَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، ءءَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. وَيَلْكُمْ، ءءَنْدَرُونَ ءءَيْهٖ يَدٍ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟! وَ**

اءِيَةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَى قِتَالِنَا؟! اءَمَّ بِءَايَةِ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتَنَا؟! قَسَتْ وَ اللّٰهَ قُلُوْبُكُمْ، وَ غَلَطَتْ  
 اءَكْبَادُكُمْ، وَ طَبِعَ عَلٰى اءَفْنِدَتِكُمْ، وَ حَتِمَ عَلٰى اءَسْمَاعِكُمْ وَ اءَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اءَمَلَى لَكُمْ  
 وَ جَعَلَ عَلٰى بَصَرِكُمْ) غِشَاوَةً فَاَءَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اءَهْلَ الْكُوفَةِ، اءَايُ تِرَاتٍ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ ص قَبْلَكُمْ  
 وَ دُخُوْلُ لَهٗ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِءَاخِيهِ عَلٰى بَنِ اءَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عَتْرَةِ النَّبِيِّ الْاٰخِيَارِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ  
 سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ اَفْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَقَالَ: ترجمه: آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است  
 و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید  
 و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد!  
 زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده  
 و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های  
 عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب  
 را برای همدیگر بچشایید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم  
 کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشتم و ای بر شما باد! آیا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی  
 شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و  
 جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با  
 وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای  
 اهل کوفه! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و  
 فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت، فخر و مباهات می کنید!  
 و به این مضمون گویا هستید که: متن عربی: نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبِيْنَا  
 نِسَاءَهُمْ سَبِي تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ فَاَءَى نِطَاحٍ بِفِيكَ اءِيُّهَا الْقَائِلُ الْكَثْكُثُ وَ الْاَثَلْبُ، اَفْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ  
 رَزَّاهُمْ اللّٰهُ وَ اءَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَاَءَ كُظْمٍ وَ اَفْعٍ كَمَا اَفْعَى اءَبُو كَ، فَاَنَّمَا لِكُلِّ اَمْرٍ مَا  
 اَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمَتْ يَدَاہُ. اءَحْسَدُ نَمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلٰى مَا فَضَلْنَا اللّٰهَ. شِعْرُ: فَمَا ذُنْبُنَا اِنْ جَاشَ دَهْرًا  
 بُحُوْرُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ وَ مَنْ  
 لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُورًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُوْرٍ). (قال: وَ اَرْتَفَعْتَ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيْبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَةَ  
 الطَّيْبِيْنَ، فَقَدْ اءَحْرَقْتَ قُلُوْبَنَا وَ اءَنضَحْتَ نُحُوْرَنَا وَ اءَضْرَمْتَ اءَجْوَاْفَنَا، فَسَكَّتْ. ترجمه: (نحن قتلنا...)  
 یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند  
 اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی! ای گوینده چنین سخنان، خاک بر دهانت باد! ای  
 بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و  
 پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین  
 چنانکه پدرت نشست. همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به

سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا...؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذلک فضل... (۳۰) (و من لم... (۳۱)؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین! به تحقیق که دلهای ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی. متن عربی: قال: وَ خَطَبْتُ أُمَّمُ كَلْثُومٍ إِنَّهُ عَلِيٌّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْبَتِهَا، رَافِعَةُ صَوَّتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَدَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ أَنْتَهُنَّ أَمْوَالُهُ وَ وَرَثَتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لَكُمْ وَ سَحَقًا. وَيَلِكُمْ، أء تَدْرُونَ أءِى دَوَاةٌ دَهَتْكُمْ؟ وَ أءِى وَزْرٌ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أءِى دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ فَتَلْتُمْ خَيْرَ رَجَالَاتِ بَعْدِ النَّبِيِّ ص، وَ نَزَعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ أءِلا إِنَّ حُزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: فَتَلْتُمْ أءِخَى صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ أءِلا فَأَبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمه: پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام روای گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مردان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلهایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند انگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی...؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با آزار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ اتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی: وَ أءِى لَابِكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أءِخَى عَلَى خَيْرٍ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُؤَلَّدُ بِدَمْعِ عَرِيْزٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَى الْخَدِّ مَنِي دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاَوِي: فَضِحَّ النَّاسُ



بالبكاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنُّوحِ، وَنَشَرَ النَّسَاءَ شُعُورَهُنَّ وَوَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ، وَحَمَسَ وَجُوهَهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ، وَبَكَى الرَّجَالُ وَتَتَفُوا لِحَاهِمُ، فَلَمَّ يَرِ بَاكِيَةً وَبَاكِ أَعْكَثَرُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ آتَى زَيْنَ الْعَابِدِينَ عِوَاءَ مَاءِ إِلَى النَّاسِ إِذْ اسْكَنُوا، فَسَكَنُوا، فَقَامَ قَائِمًا، فَحَمَدَ اللَّهَ وَآتَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي: آتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ. آتَى ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَلَا تِرَاتٍ. ترجمه: قیامت در دوزخ سقر، به یقین و حق، جاویدان خواهی بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست. راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اوایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخترانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم: منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند متن عربی: آتَى ابْنُ مَنِ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَانْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ. آتَى ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا. آتَىهَا النَّاسُ، نَاشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ آتَىكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ آءَ عَطَيْتُمُوهُ مِنْ آءِ نَفْسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟! قَتَبَا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ سَوَّءَ لِرَأْيِكُمْ بِآءِيهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صِ إِذْ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِترَتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ آءِ مَتِي؟! قَالَ الرَّأْوِي: فَارْتَفَعَتْ آءِ صَوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ. فَقَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبْلِ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَانْ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ صِ آءِ سَوَّءُ حَسَنَةٌ). فَقَالُوا بَاءَ جَمْعِهِمْ: نَحْنُ كُنَّا يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكُمْ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكُمْ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكُمْ، فَمَرْنَا بِآءِ مَرِكٍ يَرَحْمُكَ اللَّهُ، فَأَنَا ترجمه: و حق نعمتش را ناسپاسی کردند و اموالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر نمودند؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانایش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم! شما را به

خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءى شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت: شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. روای گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است. مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی: حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلْمٌ لِسَلْمِكَ، لَنَاءُ خُدْنٍ يَزِيدُ وَ نَبْرَاءُ مَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ ع: (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، اءَيْتَهَا الْعَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اءَنْفُسِكُمْ، اءُتْرِيدُونَ اءَنْ تَأْتُوا اِلَى كَمَا اءْتَيْتُمُ اِلَى اءَبِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَاِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ اءَبِي ص بِالْاَمْسِ وَ اءَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنْسَ ثَكْلُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ ثَكْلُ اءَبِي وَ بَنِي اءَبِي، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارَتِهِ بَيْنَ خَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ عَصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي. وَ مَسَاءَلْتِي اءَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). ثُمَّ قَالَ: (لَا غُرُوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اءَكْرَمًا فَلَا تَفْرَحُوْا يَا اءَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي اءَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اءَعْظَمًا قَتِيْلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي اءَرَدَا نَارُ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَاءَ سَابِرِ اءَسْ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. (ترجمه: دشمنیم و با دوستانت دوستیم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیئات هیئات...؟! یعنی هیئات هیئات! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا رورب الراقصات (۳۲)؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموش نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا غرو ان...؟! یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و

خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا...!) ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی: قَالَ الرَّاوى: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَ اَذِنَ اذْنَا عَامًا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عِ فَوْضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عِ وَ صِبْيَانَهُ اِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عِ مُتَنَكِّرَةً، فَسَأَلَ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عِ. فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ اءَكْذَبَ اءُحْدُوْتِكُمْ!!! فَقَالَتْ: اِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللّهِ بِاَخِيكَ وَ اءَهِلِّ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتِ اِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَآءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَّجَعُ اللّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُحَاصِمُ فَانظُرِي لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبَّتْكَ اءُمُّكَ يَا بِنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه: اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس او ورود اهلی بیت علیه السلام، ابن زیاد بد بنیاد در قصر دار الاماره نشست و صلاهی عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را نشانسد و ملتفت حال او نگردند نبشت ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤل کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب، فرمود: روسایی برای فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت نشیند. متن عربی: قَالَ الرَّاوى: فَغَضِبَ وَ كَأَنَّهٗ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: اَيُّهَا الْاَمِيرُ اِنِّهَا اِمْرَاةٌ، وَ الْمَرَاةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنطِقِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمَرْدَةِ مِنْ اءَهِلِّ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتِ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرْتِ اءِصْلِي فَاِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اِسْتَفَيْتِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ اءَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا بِنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَاةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ اَلْتَفَتَ ابْنُ زِيَادٍ اِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عِ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: اءَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللّهُ عَلِيًّا بِنَ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيٌّ عِ: (قَدْ كَانَ لِي اءَخٌ يُسَمَّى عَلِيًّا بِنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ).

ترجمه : راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدر کرار، ابن زیاد بدر کردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حریث به آن ملعون ، گفت : ای ابن زیاد! این زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی ، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت : این زنا قافیه گواست ، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است ! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت : این کیست ؟ گفتند: این علی بن الحسین است . ابن زیاد گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی : فَقَالَ: بَلِ اللّٰهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ ع: اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَ اَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جَرَاءُ عَلِيٍّ جَوَابِي اِذْهَبُوا بِهٖ فَاضْرِبُوْا عُنُقَهٗ. فَسَمِعَتْ طِبَّ بِهٖ عَمَّتُهٗ زَيْنَبٌ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ اِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا اَحَدًا، فَاِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلٰى قَتْلِهٖ فَاَقْتُلْنِيْ مَعَهٗ. فَقَالَ عَلِيٌّ ع لِعَمَّتِهٖ: (اَسْكُتِيْ يَا عَمَّةُ حَتّٰى اِءْ كَلِمَةً) ثُمَّ اَقْبَلَ ع فَقَالَ (اِءْ بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِيْ يَا ابْنَ زِيَادٍ اِءْ مَا عَلِمْتَ اِءَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ اَهْلِ بَيْتِهٖ فَحَمَلُوْا اِلَى بَيْتِ فِيْ جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ اِنَّهُ عَلِيٌّ ع : لَا يَدْخُلُنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ اِلَّا اُمَّمٌ وَكِدْ اِءْ وَ مَمْلُوْكَةٌ فَاِنَّهِنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا. ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ، فَطَيْفَ بِهٖ فِيْ سُكَّكَ الْكُوْفَةِ. ترجمه : ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (الله يتوفى)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زیاد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی ، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان ! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه ! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی ، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است ؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان ؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از

دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربی: وَ يَحِقُّ لِي اَنْ اَتَمَثَلَ هُنَا اَبْنِيَا تَا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ،  
 يَرْتِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأَسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ وَ  
 الْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعُ كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكِ الْعِيُونَ عَمَائِيَّةً وَ اءَصَمَّ رُزْءُكَ كُلَّ  
 اءُذُنٍ تَسْمَعُ اءِ يَقْطُتُ اءِ جَفَانَا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي وَ اءْتَمَّتْ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ مَا رَوْضَةٌ اِلَّا تَمَّتْ اءْتَبَّهَا  
 لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْظُ قَبْرِكَ مَضْجَعُ قَالَ الرَّاَوِي: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءْتَنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ  
 فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَظْهَرَ الْحَقَّ وَ اءَهْلَهُ وَ نَصَرَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اءَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ  
 بَنَ الْكُذَّابِ!!! ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: (راس ابن ...؟)  
 یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم  
 به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببینند و به  
 گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشییع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و  
 ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوار را  
 کر نموده. تو با شهادت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان  
 دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در  
 روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله  
 عقیف ازدی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس  
 و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را  
 که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند  
 کذاب را بکشت. متن عربی: فَمَا زَادَ عَلٰی هٰذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ بَنِ عَفِيْفِ الْاَزْدِيِّ وَ  
 كَانَ مِنْ خِيَارِ الشِّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْاَيْسَرِي ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْاُخْرٰى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ  
 كَانَ يَلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْاَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ اِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، اَنَّ الْكُذَّابَ اءْتَتْ وَ اءَبُوكَ وَ مَنْ  
 اِسْتَعْمَلَكَ وَ اءَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اءِ تَقْتُلُونَ اءِ وَاَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهٰذَا الْكَلَامِ عَلٰى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ  
 الرَّاَوِي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هٰذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اءَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اءِ تَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ  
 الَّتِي قَدْ اءَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزَعَمُ اءَنَّكَ عَلٰى دِينِ الْاِسْلَامِ. وَاَعُوْثَا اءِ بِنَ اءِ وَاَوْلَادُ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ  
 الْاَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِكَ اللَّعِيْنِ بَنِ اللَّعِيْنِ عَلٰى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. قَالَ الرَّاَوِي: فَازْدَادَ  
 غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ تَرْجَمَهُ: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف ازدی -  
 رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و  
 از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود  
 و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در  
 مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی

که تو را امیر کرده و پدر آن لعین . همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوئا بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است، بگیرند. راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عفیف، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت: این مرد متن عربی: حَتَّى أَنْتَفَخْتَ أَوْ دَاجُهُ وَقَالَ: عَلِيٌّ بِهٖ فَتَبَادَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاءِ خُدُوهُ، فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَأَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَأَنْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: إِذْ هَبُّوا إِلَيَّ هَذَا الْأَعْمَى الْأَعْمَى الْأَزْدِيَّ، أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا أَعْمَى عَيْنَهُ فَأَتُونِي بِهِ. قَالَ: فَانْطَلَقُوا إِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زَيْدٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَصَمَّهْمُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَأَمْرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الرَّاوي: فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَوَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زَيْدٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيفٍ فَكَسَرُوا الْأَبَابَ وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ: أَيْتَاكَ الْقَوْمَ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوِلِي سَيْفِي، فَنَاوَلْتَهُ إِيَّاهُ، ترجمه: جسور را به نزد من بیاورید! در این هنگام ماءموران ابن زیاد از هر جانی دویدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند. ابن زیاد لعین گفت: بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آوردید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است راوی گفت: ماءموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبیله بجنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فیما بین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عفیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت: ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون متن عربی: فَجَعَلَ يَدُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: أَيْتَا ابْنَ ذِي الْفَضْلِ عَفِيفِ الطَّاهِرِ شَيْخِي وَ ابْنُ أُمَّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعَ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدُّتَهُ مُعَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا أَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا أَوْ خَاصِمًا بَيْنَ يَدَيْكَ هُوْلَاءِ الْفَجْرَةَ

قَاتِلِي الْعِتْرَةَ الْبَرَّةَ قَالَ: وَجَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَهَّةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَءَاحَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَادَّلَاهُ يُحَاطُ بِأَبِي وَكَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ. فَجَعَلَ يَدِيرُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: اءُقْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي تَرْجَمَهُ: شمشیر را به دست گرفت ماءموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی ....)؛ یعنی منم فرزند عفیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عفیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در یک آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....)؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی بیود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم . متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اءَخَذُوهُ، ثُمَّ حَمِلَ فَاذْخَلَ عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ وَبِمَاذَا اءَخْرَانِي اللّٰهُ. اءُقْسِمُ لَوْ فُرَجَّ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تُقُوْلُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ فِيْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُثْمَانَ بِنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِيْ عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَشْتَمَهُ مَا اءَنْتَ وَعُثْمَانَ بِنِ عَفَانَ اءَسَاءَ اءَمَّ اءَحْسَنَ وَ اءَصْلَحَ اءَمَّ اءَفْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِيْ خَلْفِهِ يَفْضِيْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَأَلَنِيْ عَنْكَ وَ عَنْ أَبِيكَ وَ عَنْ زَيْدٍ وَ اءَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللّٰهِ لَا سَاءَ لَتُكَّ عَنْ شَيْءٍ اءَوْ تَذُوْقَ اَلْمَوْتَ عُصَّةٌ بَعْدَ عُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بِنِ عَفِيْفٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّيْ الْعَالَمِيْنَ، اءَمَا اَنِيْ قَدْ كُنْتُ اءَسَاءَ لُ اللّٰهِ رَبِّيْ اءَنْ يَّرْزُقَنِيْ الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اءَنْ تَلِدَكَ اءُمَّكَ تَرْجَمَهُ: راوی گوید: لشکر دست از احاطه او برداشتند تا آنکه آن مؤ من متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عیدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت: حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت: ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست؟ عبدالله گفت: ای پسر غلام قبیله بنی عیلاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت: تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکو کردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او

خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد و لکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بپرس. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی. عبد الله گفت: (الحمد لله رب العالمین!) من همیشه از درگاه باری تعالی استادا کرده ام که شهادت را نصیب سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت. متن عربی: وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ إِذْ لَعَنَ خَلْقَهُ وَ أَبْغَضَهُمْ إِلَيْهِ فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي نَيْسْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَالْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ وَ صُلِبَ فِي السَّبْخَةِ. قَالَ الرَّوِي: وَ كَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَيْرِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرٍو، فَحِينَ وَ صَلَّى الْخَبْرُ صَعِدَ الْمُنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاعِيَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ أَعَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تَمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَتَدَبَّرُ الْحُسَيْنِ عَ وَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَعْتَمْتُمْ آخِرَ الْأُمَّمِ بَعِثْتِي وَ أَهْلِي مُتَقَدِّدِي مِنْهُمْ أَسَارِي وَ مِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمٍ تَرْجَمُهُ: نوید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیب ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم. ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزیند پس به حکم آن لعین، آن مؤ من پاک اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. راوی گوید: عییدالله بن زیاد لعین یک نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آن حضرت؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السلام همی خواند: (ماذا تقولون....؟) یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان! پس از رحلت من، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی متن عربی: مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَحْلُقُونِي بِسُوءِ فِي ذَوِي رَحِمِي قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي وَيَقُولُ: أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ بَنِي وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلٍ وَ أَمَّا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَا مَرُءُ فِيهِ بِحَمَلِ رَأْسِ



الْحُسَيْنِ وَرُوُوسٍ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَبِحَمْلِ اِثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ. فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمُحَقَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِي ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّوُوسَ وَالْأَسَارِي وَالنِّسَاءَ. فَسَارَ بِهِمْ مُحَقَّرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ. ترجمه: در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبادا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....)؛ یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویه - چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاهای و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محقر بن ثعلبه عائدی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربی: رَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ وَغَيْرُهُ حَدِيثًا أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ اءَطُوفُ بِأَلْبَيْتِ، فَإِذَا اءَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اءَللَّهُمَّ اءَغْفِرْ لِي وَمَا اءَرَكَ فَاَعْلَا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! اءَتَقَى اللَّهَ وَلَا تَقُلْ هَذَا، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ اءَفَرَهَا لَكَ، أَنَّهُ اءَفُورٌ رَحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي: اءُذْنُ مِنِّي حَتَّى اءُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: اءَلَمْ اءَنَا كُنَّا خَمْسِينَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى الشَّامِ، فَكُنَّا إِذَا اءَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّءُوسَ فِي تَابُوتٍ وَشَرَبْنَا الْحَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَشَرِبَ اءَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا، وَكَمْ اءَشْرَبَ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَرَأَيْتُ بَرْقًا، فَإِذَا اءَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَنَزَلَ آدَمُ ع وَنُوحٌ وَابْرَاهِيمُ وَاسْحَاقُ وَاسْمَاعِيلُ وَنَبِيْنَا مُحَمَّدٌ ص وَعَلَيْهِمْ اءَجْمَعِينَ، وَمَعَهُمْ جِبْرَائِيلُ وَخَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. ترجمه: (ابن لهیعه ) و غیر او روایت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بیت الله الحرام طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت: خداوندا! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامری! من به او گفتم: ای بنده خدا! از خدای تعالی پرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است . آن مرد گفت: به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم . من به نزدش رفتم گفت: بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتیم و برنامه ما این بود که

چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبهه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مست گشتند و من آن شب لب به شراب نردم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی :

فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكُ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّهُمْ، وَبَكَى النَّبِيُّ صَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ وَ عَزَّاهُ الْأَنْبِيَاءُ. وَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ نِيَّ أَنْ أَعْطِيكَ فِي أُمَّتِكَ، فَإِنَّ أُمَّرْتَنِي زَلْزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَجَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرَائِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: أَيْلَامَانَ، أَيْلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: أَذْهَبُ، فَلَا عَقْرَ اللَّهِ لَكَ. وَرَأَيْتُ فِي (تَذْيِيلِ) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخَ الْمُحَدِّثِينَ بَبْغَدَادَ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَجِيءُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضِ الرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدُ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَى الْحَائِطِ: تَرْجَمَهُ: جِبْرَائِيلُ بِهِ نَزْدِيكَ أَنْ تَابُوتَ كَمَا سَرَّ مَطْهَرٍ فِي أَنْ بُوْدَ رَفْتَهُ وَ أَنْ رَا بِيْرُونَ آوْرِدَ وَ بَرَّ سِيْنَهُ خُودَ چَسْبَانِيْدَ وَ بُوْسِيْدَ سَايْرَ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمْ مَانْدَ جِبْرَائِيْلَ، أَنْ سَرَّ مَبَارَكَ رَا زِيَارَتَ مِي كَرْدَنْدَ وَ حَضْرَتَ رَسُوْلَ بَه مَحْضَ دِيْدَنْ سَر نَا زِيْنِ، گَرِيَهَ مِي نَمُوْدَ وَ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه اَوْ تَعْرِيْتِ مِي كَفْتَنْدَ. جِبْرَائِيْلَ بَه خْدْمَتَشْ عَرْضَه دَاشْت: يَا مُحَمَّدُ! بَه دَرَسْتِي كَه خْدَاوَنْدَ عَزُوْجَلْ مَرَا مَرَّ فَرْمُوْدَه كَه مَطِيْعَ فَرْمَانَتِ بَاشَمْ بَه أَنْچَه كَه دَر حَقِّ خْدَاوَنْدَ عَزُوْجَلْ مَرَا مَرَّ فَرْمُوْدَه كَه مَطِيْعَ فَرْمَانَتِ بَاشَمْ بَه أَنْچَه كَه دَر حَقِّ آْمَتِ خُودِ بَفَرْمَايِي بَه جَا آوْرِدَمْ؛ اِگَر مِي فَرْمَايِي زَمِيْنِ رَا بَه زَلْزَلَه دَر آوْرَمْ تَا سَطْحِ زَمِيْنِ اَز زِيْرَ اِيْشَانِ بَر گَرْدَانَمْ چَنَانَكَه بَر قَوْمِ لُوطِ چِيْنِ كَرْدَمْ. رَسُوْلَ خْدَا صَلِيَّ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ فَرْمُوْدَ: چِيْنِ مَنْمَأ؛ زِيْرَا مَرَا بَا اْمْتِ وَ عَدَه گَاهِي اَسْت دَر رُوْزِ قِيَامَتِ دَر حَضُوْرِ پَرُوْرْدِ گَارِ عَالَمِيَانِ پَسِ مَلَائِكَه بَه سُوِي مَأ اْمَدَنْدَ تَا مَأ رَا بَه قَتْلَ رَسَانْدَ، مَن فَرِيَادِ الْاِمَانِ بَه سُوِي پِيَامْبَرِ عَالَمِيَانِ، بَر آوْرِدَمْ رَسُوْلَ اللهُ صَلِيَّ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ فَرْمُوْدَنْدَ: بَرُو خْدَا تُو رَا نِيَا مَرَزْدَا! دَر كِتْبَا (تَذْيِيْلِ) مُحَمَّدِ بْنِ نَجَّارِ الشَّيْخِ الْمُحَدِّثِيْنِ بَبْغَدَادِ دِيْدَمْ كَه دَر ذِكْرِ حَالَاتِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ شُبُوكِيِّ، بَه اِسْنَادِ خُودِ هَمِيْنِ رُوَايَتِ رَا ذِكْرَ نَمُوْدَه بُوْدَ زِيَادَتِي اِيْنِ الْفَاظِ كَه مَذْكُوْرَ مِي گَرْدَدَ كَه كَفْت: چُوْنِ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ بَه دَرَجَه شَهَادَتِ نَائِلِ اَمَدِ - سَر مَطْهَرِ اَنْ جَنَابِ رَا هَبِ سُوِي شَامِ خَرَابِ، مِي بَرْدَنْدَ وَ دَر هَر مَنزَلِي كَه فَرُوْدَ مِي اَمَدَنْدَ، حَمَلِ كَنْدِگَانِ اَنْ سَر مَقْدَسِ، مِي نَشَسْتَنْدَ وَ شَرَابِ زَهْرِ مَارِ مِي كَرْدَنْدَ وَ بَعْضِي اَز اِيْشَانِ اَنْ سَر اَنْوَرِ رَا بَه نَزْدِ بَعْضِي دِيْگَرِ مِي آوْرِدَ، پَس دَر اَنْ حِيْنِ دَسْتِي اَز غِيْبِ بِيْرُونَ اَمَدَ وَ بَا قَلَمِ اَهْنِي اِيْنِ شَعْرَ رَا بَر دِيْوَارِ نُوْشْت: مَتْنِ عَرَبِي: شَفَاعَةٌ جَدَّهُ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَ هَزَمُوا. قَالَ الرَّاُوِي:

وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمَلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكَّ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ أَعْنُ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنْحُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَزَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ الْيَنَّا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا: أَعْنُ تُجْعَلُ الرَّؤُوسُ عَلَى الرَّمَاحِ فِي أَعْوَاطِ الْمَحَامِلِغِيَا مِنْهُ وَ كُفِّرَا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصَّفَّةِ، حَتَّى آتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ. ترجمه: (اثر جو امه...؛ یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند، همگی بگریختند، (۳۳) راوی گوید: گماشتگان ابن زیاد، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن، فرمود: مرا به تو حاجتی است. شمر گفت: حاجت چیست؟ ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر می نماید از دروازه ای بپرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکریان خود بسپار که سرها را از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور ببرند؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود. آن نانجیب از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود. سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند! متن عربی: وَ رُوِيَ أَعْنُ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عِ بِالشَّامِ أَعْنُ خَفِي نَفْسُهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ أَنْ قَفَدُوهُ سَاءَ لَوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَعْنُ لَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَعْنُ شَاءَ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتْرَمَلًا بِدَمَائِهِ تَرْمِيلاً وَ كَأَنَّكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جَهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُوا عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ النَّاءُ وَيَلَا وَ يُكَبِّرُونَ بَاءً قُتِلْتَ وَ أَعْنُ قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا قَالَ الرَّأْوِي: جَاءَ شَيْخٌ، فَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عِ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَقَالَ: أَعْنُ لِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَعْرَاحَ الْبِلَادِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ أَعْنُ مَكْنُ أَعْنُ مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عِ: (يَا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمُهُ: روایت شده است که یکی از فضیلات تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت یک ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت: آیا نمی بینید که چه خاک بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است: ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را بالب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو

رعایت کردند و نه باطن آن را. (۳۴) اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند. توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید: در آن اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ! آیا قرآن متن عربی: قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ (قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع: (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى). قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ ع: (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ ع: (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّنَا اللَّهُ بِأَيِّهِ الطَّهَارَةُ يَا شَيْخُ). ترجمه: خواننده ای؟ گفت: بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده: (قل لا اسئلكم... (۳۵)؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایید. (آن شیخ عرض کرد: بلی، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام. امام سجاد علیه السلام فرموده: ماییم (ذوی القربی) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ! یا این آیه را خوانده ای (و آت ذالقربی حقه (۳۶)؛ یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت: بلی، این آیه را هم قرائت کرده ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم. امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای: (واعلموا انما... (۳۷)؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است). پیر مرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی) ما هستیم. سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انما یزید... (۳۸)؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیر مرد گفت: این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ماییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر. متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَقَالَ: تَاللَّهِ أَنْتُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: (تَاللَّهِ أَنَا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَحَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ: فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اءَللَّهُمَّ أَنَّى اءَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ، إِنَّ تُبْتُ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَءَأَنْتَ مَعَنَا). فَقَالَ: اءَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْتُلَ. قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ اءُذْخِلَ ثَقَلُ

الْحُسَيْنِ عَ وَنِسَاؤُهُ وَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِهِ عَلَى يَزِيدَ، وَهُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْحِجَالِ. ترجمه: راوی گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ما ایم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوندا! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزید بن معاویه - علیهما الهاویة - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی: فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلَى بِنُ الْحُسَيْنِ ع: (اَعْشِدْكَ اللهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنَنْكَ بِرَسُولِ اللهِ ص لَوْ رَأَى عَلِيٌّ هَذَا الصَّفَةَ) فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاعْجَلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ، فَأَرَاهُ عَلَى بِنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا. وَاعْمَأَ زَيْنَبُ، فَأَنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَعْوَتُ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْزَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَمِنِي، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى. قَالَ الرَّاوى: فَأَعْجَبْتُ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَيَزِيدُ سَاكِتًا. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَتَدَبَّرُ الْحُسَيْنِ ع وَتُنَادِي: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رِبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْأَيْتَامِي، يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدِيعَاءِ. قَالَ الرَّاوى: فَأَعْجَبْتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه: یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می کند؟ یزید حکم کرد ریسمانها را برینند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالساجدین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه .... بر آورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید.

راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و افغان گفت: یا حبیباه! یا سید اهل بیتاه یابن محمداه! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی: قال: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ ع. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، أَعْتَنَيْتُ بِقَضِيبِكَ تَغْرَافَ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرشُفُ ثَنَائِيَةً وَ ثَنَائِيَا عِخِيهِ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: أَعْتَمَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَحْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ يَقُولُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفَعِ الْأَسْلُ فَأَهْلُوا وَ سَتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ تَرْجَمَهُ: در این بین یزید لعین چوب خیزران طلید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی، نمود و گفت: وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا... (شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است. روای گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبرزه) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت: (لیت اشیاخی بیدر... (یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبہ، شیبہ، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهاشان از شدت سرور و خرسندی، درخشنده متن عربی: لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ أَنْ لَمْ أَعْتَقِمَ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوي: فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوَايَ أَعْنُ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). أَعْظَمْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ أَعْدَدْتَ عَلَيْنَا أَفْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقِ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَمَاءُ - أَعْنُ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا، وَ بَكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً!! وَ أَعْنُ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِأَعْتِكَ وَ نَطَرْتَ

فِي عَطْفِكَ، جَذْلَانَ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَالْأُمُورَ تَرْجَمَهُ: شود و بگویند م یزید دست شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی. (این بیت از اشعار خود یزید است). ما بزرگان خزر ج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتى نمود. بنی هاشم به لعب، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی آگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم. (۳۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است، ادا فرمود: (الحمد لله...؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزااست که ذرات ماسوی را به قبول اشه انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم کان...)(۴۰)؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال دمرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سرانجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی: مُنْسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْهُمْ نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّاَنْفُسِهِمْ اِنْما نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوْا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ). اءَمِّنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلْقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَ اَمَائِكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَ اءَبَدَيْتِ وَجُوهُهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدُّنْيَى وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَّلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظٍ فُوهُ اءَكْبَادِ الْاَزْكِيَاءِ، وَ نَبَتْ لِحْمُهُ بَدْمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بُغْضِنَا اَهْلَ الْاَيْتِ مَنْ نَظَرَ اَلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْاِحْنِ وَ الْاَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مَتَاءِ ثُمَّ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ: ترجمه: کفار ما را دیار به دیار کشاندی، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الاذعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (ولا يحسبن...)(۴۱)؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان

آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تیارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متن عربی: **لَاهُلُوا وَسَهَلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلُّ مُنْتَحِيًا عَلَى ثَنِيَا اَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمُحْصَرِّتِكَ. وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَقَدْ نَكَاتَ الْقَرَحَةَ، وَاسْتَاءَ صَلَّتِ الشَّافَةَ بَارَقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ اِنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكَاً مَوْرِدَهُمْ، وَ لَتَوَدَّنَّ اِنَّكَ شُلَّتْ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اِءَلَلَهُمْ حُذْ بِحَقِّنَا، وَ اَنْتَقِمُ مِنْ ظَلَمْنَا، وَ اَحْلُلُ غَضَبِكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَانَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ اِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَا حَزَزْتَ اِلَّا لِحْمَكَ. وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَ اَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَ لِحْمَتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ**

ترجمه: از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان رویده! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمردی و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کنیدی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیابردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما بر گیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی! و در فردای قیامت به متن عربی: **وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ: (وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْواتًا بَلْ اَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ). وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ ص خَصِيمًا وَ بِجَبْرَائِيلَ ظَهِيرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ. بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ اَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اَضْعَفُ جُنْدًا. وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَى الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتُكَ، اِنِّي لَاسْتَصْغِرُ**



قَدْرَكَ، وَءَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَءَسْتَكْثِرُ تَوْبِيحَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ غُيْبِي، وَالصُّدُورُ حَرِي. اءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطَّلَقَاءِ. فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا. وَتِلْكَ الْجَثُّ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ ترجمه: نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن... (۴۲)؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل، کافی است. به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دون کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی: وَ تَعَفَّرْهَا اُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَ لَئِنْ اِتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لِنَجِدَنَّا وَشِيكَا مُغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ الْاِ مَا قَدَمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. فَالَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ. فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسِعَ سَعِيكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينَا، وَ لَا تُدْرِكُ اءَمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّصُ عَنكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْتُكَ الْاَفْنَدَا، وَ اءَيَّامُكَ الْاَعْدَدَا، وَ جَمْعُكَ الْاَبْدَا، يَوْمَ يَنَادِي الْمُنَادُ: اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤْلُنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَاحِرْنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ. وَ نَسَاءَلُ اللَّهَ اءَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْاِخْلَافَةَ، اَنْهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ: ترجمه: و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتمن به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست. ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کار بر اما

به خدا سوگند که نام ما را از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانی مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکنده گی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مرستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار مارا به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : یا صِيْحَةُ تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ . فَقَالُوا : لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوءٍ جَرُوا . فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ : ائْتُنْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ . وَنَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا : يَا عَمَّتَاهُ أَيْتَمَّتْ وَأَيْتَمَّتْ خَدْمٌ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ : لَا ، وَلَا كَرَامَةٌ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ : تَرْجَمُهُ : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (۴۳) (۴۴) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: (یا صیحه ...؛) بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این متن عربی : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ، وَتِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : ائْتُنْظُرْ بِنْتُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : لَعْنَتِكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ ، اءْتَفَقْتُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبَى ذُرِّيَّتَهُ ، وَاللَّهِ مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا اءْتَهُمْ سَيِّئُ الرُّومِ . فَقَالَ يَزِيدٌ : وَاللَّهِ لِأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ ، ثُمَّ اءْمَرَ بِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ . قَالَ الرَّأْوِي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ ، وَ اءْمَرَهُ اءَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَيَذُمَّ الْحُسَيْنَ وَ اءَبَاهُ ص فَصَعَدَ ، وَ بَالَعَ فِي ذَمِّ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، وَ اءَلْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدِ . فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَ يَلِكُ اءَبِيهَا الْخَاطِبُ ، اءَشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ اءَلْمَخْلُوقِ

بَسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدُكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه: فاسق میسر نیست. مرد شامی گفت: مگر این کنیزک کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد. مرد شامی گفت: آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است؟! یزید گفت: آری، چنین است! مرد شامی گفت: ای یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی؟! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم! یزید گفت: تو را نیز به اینان ملحق سازم. آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند. راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاده با صدای بلند فریاد زد که: (ویلک...؟! یعنی ای خطیب! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است. متن عربی: وَ لَقَدْ اَعْجَبْنَا ابْنَ سِنَانَ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَ حَيْثُ يَقُولُ: اَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلَنُونَ بِسَبِّهِ وَ بَسِيفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوى : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - عَلَيَّا بِنَ الْحُسَيْنِ ع فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ اِنَّهُ يَقْضَى لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكْتُمُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ، فَاَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقْشَرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مُدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ اَيُّهُ يَنْوَحُونَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ ع. قَالَتْ سَكِينَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا يَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَيَّ رَأْسُهَا، فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي: فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اُمَّ اَبِيكَ. ترجمه: حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است: (اعلی المنابر...؟! (خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید: شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی ع ناسزا می گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده. راوی گوید: یزید به امام زین العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را در منزلی جای دادند که نه از سرما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته، پرسیدم که این زن کیست؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است. گفتم: به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم. متن عربی: فَقُلْتُ: وَاللّٰهِ لَأَنْطَلِقَنَّ اِلَيْهَا وَ لَاخْبَرْتَهَا مَا صَنَعَ بِنَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا اَبْكِي وَ اَقُولُ: يَا

اَمْتَاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا، يَا اُمَّاهُ بَدَدُوا وَاللَّهِ شَمَلْنَا، يَا اُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيْمَنَا، يَا اُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ  
الْحُسَيْنَ اَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِيْنَةً، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيْاطَ قَلْبِي، وَاَفْرَحْتَ كَبْدِي، هَذَا قَمِيصُ  
اَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى اَلْقَى اللّٰهَ بِهِ. وَرَوَى ابْنُ لَهِيْعَةَ، عَنْ اَبِي الْاَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ  
الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِيْنِي رَءَسُ الْجَالُوْتِ فَقَالَ: وَاللّٰهِ، اَنْ بِيْنِي وَبِيْنَ دَاوُدَ سَبْعِيْنَ اَبَا، وَاَنْ اَلْيَهُودَ تَلْقَانِي  
فَتَعْظُمْنِي، وَاَنْتُمْ لَيْسَ وَبِيْنَ نَبِيْكُمْ الْاَبُّ وَاَحَدٌ قَتَلْتُمْ وَكَلَدَهُ!! وَرَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ ع اَنْهُ قَالَ: (كَمَا  
اَتَيْتِي بِرَءَسِ الْحُسَيْنِ ع اِلَى يَزِيْدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَءَسِ الْحُسَيْنِ ع وَيَضَعُهُ بِيْنَ  
ترجمه: آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم: مادر جان! به خدا  
سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛  
مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم! به خدا قسم که پدر ما حسین  
را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: (کفی... سکینه جانم! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما  
که رگ قلبم را پاره کردی، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با  
همین پیراهن خدا را ملاقات کنم. (ابن لهیعه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان، روایت کرده که  
گفت: رءس الجالوت یهودی مرا ملاقات نمود و گفت: به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر،  
هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما  
مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک نفر واسطه نیست او را به  
شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون  
سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن  
سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت. روزی سفیر قیصر روم که  
از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید. متن عربی: يَدِيْهِ وَ  
يَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُوْلُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَءَسُ  
مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيْدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّءَسِ؟ فَقَالَ: اَنْى اِذَا رَجَعْتُ اِلَى مُلْكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ،  
فَاَعْجَبْتُ اَنْ اَخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّءَسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرَحِ وَ السُّرُوْرِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيْدُ هَذَا  
رَءَسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرَّوْمِيُّ: وَ مَنْ اُمَّهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ. فَقَالَ  
النَّصْرَانِيُّ: اءَفْ لَكَ وَ لَدِيْنِكَ، لِي دِيْنٌ اَحْسَنُ مِنْ دِيْنِكَ، اِنْ اَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بِيْنِي وَ بِيْنَةَ اَبَاءِ  
كَثِيْرَةٍ، وَ النَّصْرَانِيُّ يُعْظَمُوْنِي وَ يَأْخُذُوْنَ مِنْ تُرَابِ اَعْقَامِي تَبْرُكًا بِيْ بَاءَتِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ اَنْتُمْ  
تَقْتُلُوْنَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بِيْنَهُ وَ بِيْنَ نَبِيِّكُمْ اِلَّا اُمَّةٌ وَ اَحِدَةٌ، فَاَيْ دِيْنِ دِيْنِكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيْدَ: هَلْ  
سَمِعْتَ حَدِيْثَ كَنِيْسَةِ الْحَافِرِ؟ ترجمه: گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با  
او چه کار است؟ سفیر گفت: سؤال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از  
همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و

سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت: این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است. رومی گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر رسول خدا ص است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله نیست؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن. مرد نصرانی گفت: آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای؟ متن عربی: فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّى اَسْمَعَ. فَقَالَ: اِنَّ بَيْنَ عَمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرَةٌ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ الْاَبْلَدَةُ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا، مَا عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ بَلَدَةٌ اَعْكَبٌ مِنْهَا، وَمِنْهَا يُحْمَلُ الْكُافُرُ وَالْيَاقُوتُ، اءَشْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ، وَهِيَ فِي اَيْدِي النَّصَارَى، لَا مَلِكٌ لِاحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَفِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ، اءَعْظَمُهَا كَنَيْسَةٌ تُسَمَّى كَنَيْسَةَ الْحَافِرِ، فِي مِحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ: اَنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع، وَقَدْ زَيَّنُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالذَّبِيحِ، يَقْضِدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى، وَ يَطْوِفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءَتْهُمْ وَ دَاءَبُهُمْ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ اَنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيُّهُمْ، وَاَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارِكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ. فَقَالَ يَزِيدُ: اءَقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَفْضَحَنِي تَرْجَمَهُ: يَزِيدُ كَقَوْلِهِ: بَكَوْا تَابَشْنُومَ. نصرانی گفت: بین عمان و چین، دریایی است که عبور از آن یک سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ یک از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت: رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی: فَمَا اءَحْسَ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: اءَتْرِيدُ اءَنْ تَقْتُلَنِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اَعْلَمْتُ اءَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ

يَقُولُ: يَا نَصْرَانِي اءْتَيْتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ، وَ اَنَا اءَشْهَدُ اَنَّ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ. ثُمَّ وَتَبَّ اِلَى رَاْسِ الْحُسَيْنِ ع ، وَ صَمَّمَهُ اِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقْبَلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ (. قَالَ: وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمُنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو، فَقَالَ: كَيْفَ اءَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللهِ؟ قَالَ: (اَمْسَيْنَا كَمِثْلِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُدْبِحُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ اَمْسَتْ الْعَرَبُ تَفْتَحِرُ عَلَيَّ الْعَجَمَ بِاَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَ اَمْسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَحِرُ عَلَيَّ سَائِرِ تَرْجَمِهِ: نَصْرَانِي كَفْت: اِي يَزِيْدُ! اِيْنِكَ مِي خَوَاهِي مَرَا بَه قَتْلِ بَرَسَانِي؟ يَزِيْدُ: كَفْت: آرِي. نَصْرَانِي كَفْت: پَسِ گُوشِ كُن تَا خَوَابِ خُود رَا دَر اِيْنِ بَابِ بَر تُو بَا زِ گُو نَمَايْم. شَبِ گُذَشْتَه حَضْرَتِ رَسُوْلِ ص رَا دَر خَوَابِ دِيْدِم، بَه مَن فَرْمُوْد: اِي نَصْرَانِي! تُو اَز اَهْلِ بَهْشْتِ هَسْتِي. مَن اَز فَرْمَايِشِ حَضْرَتِ مُحَمَّدِ ص دَر تَعَجُّبِ شُدْمِ وَ اِيْنِكَ شَهَادَتِ مِي دَهْمِ كِه (اَشْهَدُ اَنَّ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ (. سِپَسِ اِيْنِ تَا زَهِ مُسْلِمَانِ بَر خَاسْتِ وَ سَرِ مَطْهَرِ اِمَامِ شَهِيْدِ رَا بَر دَاشْتِ وَ بَه سِيْنَه چَسْبَانِيْدِ وَ پِيُوْسْتَه اَن رَا مِي تُو سِيْدِ وَ گَرِيَه مِي كَرْدِ تَا اِيْنِكِه بَه شَهَادَتِ نَائِلِ اَمْدِ. فَرْمَايِشِ اِمَامِ سَجَادِ ع بَه مِنْهَالِ بِنِ عَمْرٍو رَاوِي گُوِيْد: رُوْزِي اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ ع دَر بَا زَارِ شَامِ رَاهِ مِي رَفْتِ، مِنْهَالِ بِنِ عَمْرٍو بَه خَدْمَتِشِ رَسِيْدِ وَ عَرْضَه دَاشْت: اِي پَسِرِ رَسُوْلِ خُدا! چِگُوْنَه رُوْزِ رَا بَه شَبِ مِي آوَرِي؟ اِمَامِ سَجَادِ ع فَرْمُوْد: اِيْنِكَ حَالِ مَا چُوْنِ حَالِ بَنِي اِسْرَائِيْلِ اسْتِ كِه دَر دَسْتِ فِرْعَوْنِيَانِ گِرْفَتَارِ بُوْدَنْدِ، مَرْدَانِشَانِ رَا مِي كَشْتَنْدِ وَ زَنَانِشَانِ رَا بَر اِيْ بَر اِيْ خَدْمَتِ نِگَاهِ مِي دَاشْتَنْدِ. اِي مِنْهَالُ! عَرَبِ هَمِيْشَه بَر عَجْمِ فَخْرِ مِي كَرْدِ بَر اِيْنِكِه رَسُوْلِ خُدا ص اَز مِيَانِ عَرَبِ مَبْعُوْثِ گَرْدِيْدَه بُوْدِ وَ قُرَيْشِ نِيْزِ بَر جَمِيْعِ عَرَبِ فَخْرِ مِي نَمُوْدِ بَه جِهْتِ اِيْنِكِه مُحَمَّدِ ص قُرَيْشِي بُوْدِ وَ اِكْوْنِ مَا كِه اَهْلِ مَتْنِ عَرَبِي: اَلْعَرَبُ بِاَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ اَمْسَيْنَا مَعْشَرَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَخْصُوْبُوْنَ مَقْتُوْلُوْنَ مُشْرَدُوْنَ، فَاَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَا جِعُوْنَ مِمَّا اَمْسَيْنَا فِيْهِ يَا مِنْهَالُ (. وَ لِلّٰهِ دَرُ مَهْيَارِ حَيْثُ يَقُوْلُ: يُعْظَمُوْنَ لَهُ اَعْوَادَ مَنْبَرِهِ وَ تَحْتَ اَقْدَامِهِمْ اَوْلَادُهُ وَ وُضِعُوا بِاَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُوْنَكُمْ وَ فَخْرُكُمْ اِنَّكُمْ صَحْبُ لَهُ تُبِعَ وَ دَعَا يَزِيْدُ يَوْمًا بَعْلَى بِنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرٍو بِنِ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرٍو صَغِيْرًا يُقَالُ: اِنَّ عَمْرَةَ اِخْدَى عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: اءِ تُصَارِعُ هَذَا، يَعْنِي اِبْنَةَ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو: لَا، وَ لَكِنْ اَعْطِنِي سِكِّينًا وَ اَعْطِهِ سِكِّينًا، ثُمَّ اءَقَاتِلَهُ. فَقَالَ يَزِيْدُ لِعَنْهُ اللهُ: شَنِسْنَةُ اءَعْرِفُهَا مِنْ اءَحْزَمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلَى بِنِ الْحُسَيْنِ ع: اءِ ذُكِرَ حَاجَاتِكَ الْثَلَاثَ اَلَّتِي وَعَدْتِكِ بِقَضَائِهِنَّ؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمَهُ: بَيْتِ اَنِ پِيَا مَبْرِيْمِ، بِيْنِ چِگُوْنَه حَقِ مَا رَا غَضَبِ كَرْدَه وَ مَرْدَانِ مَا رَا شَهِيْدِ كَرْدَه وَ بَاقِي مَانْدِگَانِ رَا پَرَا كَنْدَه سَاخْتَنْدِ وَ آوَرَاهِ نَمُوْدَنْدِ، اَز اِيْنِ حَالِي كِه مَا رَاسْتِ بَايْدِ كَفْت: (اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَا جِعُوْنَ (. اِبْنِ طَاوُسِ گُوِيْد: خُدايِ پَادَاشِ خَيْرِ دِهَادِ مَهْيَارِ دِيْلَمِي رَا كِه چِه نِيْكَوِ دَر اِيْنِ مَنَاسَبْتِ سَرُوْدَه اسْت: (يُعْظَمُوْنَ لَهُ ... (۴۵) يَزِيْدِ پَلِيْدِ دَر بَعْضِي اَز اِيْنِ اِيَامِ كِه اَسِيْرَانِ دَر شَامِ بُوْدَنْدِ، اِمَامِ سَجَادِ ع وَ عَمْرٍو بِنِ حَسَنِ رَا بَه نَزْدِ خُودِ طَلِيْبِيْدِ وَ دَر اَنِ مَوْقِعِ عَمْرٍو طُفْلِ صَغِيْرِ بُوْدِ، گُوِيْنْدِ يَا زَدَه سَالِ بِيْشْتَرِ نَدَاشْتِ، يَزِيْدِ بَه اُو كَفْت: بَا پَسِرِ مَنِ كَشْتِي مِي گِيْرِي؟ عَمْرٍو يَا زَدَه سَالَه كَفْت: نَه، وَ لَكِنْ حَاضِرِمْ خَنْجَرِي بَه اُو بَدَهِي وَ خَنْجَرِي بَه مَن، تَا بَا هَمْ

بجنگیم! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (۴۶) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت: آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربی:

(اءلاولى : اءن تُرینى وَجَهَ سَيِّدِى وَ مَوْلَاىَ وَ اَبِى ، اءلْحُسَيْنِ فَاَءْتَرَوُدُ مِنْهُ وَ اءْتُنْظِرُ اِلَيْهِ وَ اءْوَدِّعُهُ. وَ اَلثَّانِيَةُ: اءنْ تُرُدَّ عَلَيْنَا مَا اءْخِذَ مِنَّا. وَ اَلثَّالِثَةُ: اَن كُنْتُ عَزَمْتُ عَلَى قَتْلِى اءنْ تُوجِّهَ مَعِ هَوْلَاىَ النَّسْوَةَ مِنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ.) فقال: اءَمَّا وَجَهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اءَبَدًا، وَ اءَمَّا قَتْلَكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ اءَمَّا النَّسَاءُ فَلَا يَرُدُّهُنَّ اِلَى الْمَدِيْنَةِ غَيْرِكَ، وَ اءَمَّا مَا اءْخِذَ مِنْكُمْ فَاِنِّى اءُعْوِضُكُمْ عَنْهُ اءَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فقال ع : (اءَمَّا مَالِكَ فَلَا تُرِيْدُهُ، وَ هُوَ مُؤَفَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اءْخِذَ مِنَّا، لَانَ فِيهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَقْنَعَتُهَا وَ قَلَادَتُهَا وَ قَمِيصُهَا.) فَاَمْرَ بَرْدٍ ذَلِكُ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مَاءُ تَى دِيْنَارٍ، فَاَءْخِذْهَا زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِيْنِ. ثُمَّ اَمْرَ بَرْدٍ الْاَسَارِىَ وَ سَبَايَا الْبُتُوْلِ اِلَى اءِوْطَانِهِمْ بِمَدِيْنَةِ الرَّسُوْلِ. وَ اءَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع ، فَرُوِى اءَنَّهُ اءُعِيْدَ فَذْفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيْفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ. وَ رُوِيَتْ اَثَارٌ كَثِيْرَةٌ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَا تَرَكْنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسِحْمَا شَرْطَانُهُ مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ. ترجمه: حضرت عليه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت: اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو در گذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی: قَالَ الرَّاوى : وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا اِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيْلِ: مُرُّبْنَا عَلَى طَرِيْقِ كَرْبَلَاءَ. فَوَصَلُوا اِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرًا بَنَ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِىَ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُوْلِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَاَفُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ اءَقَامُوا الْمَآتِمَ

الْمُفْرِحَةَ لِلْكَبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَاعْقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيْامًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَبَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع، فَنَسْمَعُ الْجِنَّ يُنْوَحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ ابْتَوَاهُ مِنْ عَلِيٍّ قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ ترجمه: ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشک جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فرع و حیرانی بر گونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است.) متن عربی: قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَضَرَبَ فُسطَاطَهُ وَاعْتَزَلَ نِسَاءَهُ. وَقَالَ: (يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ اءَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟). قُلْتُ: بَلَى يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ اَنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعِ اءَبَا عَبْدِ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكْبَاءِ، وَاعْتَشَاءْتُ اءَقُولُ: يَا اءَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِلَ الْحُسَيْنُ فَاءَدْمَعِي مِدْرَارًا اءَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّءَسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَاتِهِ ترجمه: راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیربن حدلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی؟ بشیر عرضه داشت: من نیز طبع شعری ام گویاست. امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رت باز گو نما. بشیر گوید: من بر



اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم: (یا اهل...؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید در حالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان، شهر به شهر آن سرانور را می گردانند) بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم: اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل متن عربی: وَاءَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَ اَنَا رَسُولُهُ اَيْكُمْ اَعْرَفُكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّجَةٌ اِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُحَمَّشَةً وَ جُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُورِ، فَلَمْ اَرَ بَاكِيَا وَ لَا بَاكِيَةً اَعْكَثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اَمَرَ عَلِي الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص. وَ سَمِعْتُ جَارِيَةَ تُنَوِّحُ عَلِي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُولُ: نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَ وَ جَعَا فَاءَ مَرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَ فُجِعَا وَ عَيْنِي جُودًا بِالذَّمُوعِ وَ اسْكِبَا وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلِي مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَعَزَا وَ اءَصْبَحَ الدِّينِ وَ اَلْمَجْدِ اءَجْدَعَا عَلِي ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ اَنْ كَانَ عَنَا شَاحِطَ الدَّارِ اءَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اءِيَّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حَزْنَنَا

ترجمه: اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت: وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آن، که همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع ناعه فاءوجعا)؛ یعنی خبر دهنده، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من، از ریختن اشک چشم بخل ننماید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نماید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمابر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است. سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی، آن جراحتی متن عربی: بَاءَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَمِلُ، فَمَنْ اءَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: اءَنَا بَشِيرُ بْنُ خَدْلَمٍ وَ جَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ.

قال: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَبَادَرُوا، فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطُّرُقَ وَالْمَوَاضِعَ، فَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ، حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَكَانَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتِمَّالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ آصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَحَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُونَ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً. فَأَاءَ وَمَاءَ يَدِهِ أَعْنِ اسْكُتُوا، فَسَكَتَتْ قُورُتُهُمْ. فَقَالَ:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِيِ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ، ترجمه: که بهبودیش نبود؛ تو کیستی، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتیم: من بشیر حدلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: (الحمد لله... (سپس فرمود: حمد می نمایم متن عربی: اَلَّذِي بَعْدَ فَا رْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى، وَ قَرَّبَ فَشْهَدَ النَّجْوَى، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ، وَ أَعْلَمِ الْفَوَاجِعِ، وَ مَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِظَةِ الْكَاطِظَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ. اَيُّهَا الْقَوْمُ، اِنَّ اللّٰهَ وَ لَهٗ الْحَمْدُ اِبْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ، وَ تُلْمَةً فِي الْاِسْلَامِ عَظِيمَةٍ: قُتِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِزَّتُهُ، وَ سُبِي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ. اَيُّهَا النَّاسُ، فَاَيُّ رَجَالَاتٍ مِنْكُمْ يُسِرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! اَيُّ اِمَامٍ اَيُّ فُوَادٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ اَجْلِ اِمَامٍ اَيُّ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجَسُّسُ دَمْعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ اَنِّهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِاَمْوَا جِهَا، وَ السَّمَوَاتُ بِاَعْرَا كَانِهَا، وَ الْاَرْضُ بِاَعْرَا جَائِهَا، وَ الْاَشْجَارُ بِاَعْصَانِهَا، وَ الْحَيْتَانُ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ اَهْلُ السَّمَوَاتِ اَجْمَعُونَ. اَيُّهَا النَّاسُ، اَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! ترجمه: خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسيم که اندوهش بيكران و بار محتشش گران و دشواریش از بيخ بر آورنده صبر

داغ دیدگان است. ای گروه مردم! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است. ای مردم! چگونه پس از شهادت او، شاد شوید و کدام دل از داغ این درد صبوری تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت؟ متن عربی: اءَمْ اءِی فُوَادٍ لَا یَحِنُّ اِلَیْهِ؟ اءَمْ اءِی سَمْعٍ یَسْمَعُ هَذِهِ التَّلْمَةَ الَّتِی تُلِمَتْ فِی الْاِسْلَامِ وَلَا یُصَمُّ؟ اءِیُّهَا النَّاسُ، اءَصْبَحْنَا مَطْرُودِینَ مُشْرَدِینَ مَذْودِینَ شَاسِعِینَ عَنِ الْاِمْصَارِ، کَاءُنَّا اءَوْلَادُ تُرْکِ اءَوْ کَابِلٍ، مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهِ ارْتَكَبْنَاهُ، وَلَا تُلْمَةٍ فِی الْاِسْلَامِ تَلْمَنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی اَبَائِنَا الْاَوَّلِینَ، اِنْ هَذَا اِلَّا اِخْتِلَاقٌ. وَاللّٰهُ، لَوْ اَنَّ النَّبِیَّ تَقَدَّمَ اِلَیْهِمْ فِی قِتَالِنَا کَمَا تَقَدَّمَ اِلَیْهِمْ فِی الْوِصَایَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلٰی مَا فَعَلُوْا بِنَا، فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ، مِنْ مُصِیْبَةٍ مَا اءَعْظَمَهَا وَاءَوْجَعَهَا وَاءَفْجَعَهَا وَاءَكْظَهَا وَاءَفْطَعَهَا وَاءَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُ فِیْمَا اءَصَابَنَا وَاءَبْلَغْنَا، اِنَّهُ عَزِیْزٌ ذُوْ اِنْتِقَامٍ. قَالَ الرَّاْوِی: فِقَامٌ صُوْحَانَ بْنِ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوْحَانَ - وَكَانَ زَمَانًا - فَاَعْتَدَرَ اِلَیْهِ صَبًا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلًا، فَاَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْدِرَتِهِ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَشُكْرَهُ وَتَرَحُّمَ عَلٰی اَبِیْهِ. ترجمه: کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم. همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله...) آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم؛ (فانه...) (راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره

اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسٍ جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ أَنَّهُ صَ رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَاءَ هَلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رَجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوْحُ بِلِسَانِ اءِخْوَالِهَا، وَ تَبُوْحُ بِاِعْلَانِ الدُّمُوْعِ وَ اَرْسَالِهَا، لِفَقْدِ حُمَاتِهَا وَ رَجَالِهَا، وَ تَنَدُبُ عَلَيْهِمْ نَدْبَ التُّوَاكِلِ، وَ تَسَاءَلُ عَنْهُمْ اءِهْلَ الْمَنَاهِلِ، وَ تُهَيِّجُ اءِخْرَانَهُ عَلَى مَصَارِعِ قِتْلَاهُ، وَ تُتَادِي لِاجْلِهِمْ: وَ تُكَلِّمُهُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمُ، اءِغْدِرُونِي عَلَى النَّيَاحَةِ وَ اَلْعَوِيْلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَى الْمُصَابِ الْجَلِيْلِ. فَانَّ الْقَوْمَ الَّذِيْنَ اءِتَدَبُ لِفِرَاقِهِمْ وَ اءِجَنُّ اِلَى كَرَمِ اءِخْلَاقِهِمْ. كَانُوْا سُمَارَ كَيْلِي وَ نَهَارِي، وَ اءِتَوَارَ ظَلْمِي وَ اءِسْحَارِي، وَ اءِطَنَابَ شَرَفِي وَ اَفْتِخَارِي، وَ اءِسَبَابَ قُوَّتِي وَ اَنْتِصَارِي، وَ اَلْخَلْفَ مِنْ شُمُوْسِي وَ اءِقْمَارِي. ترجمه: ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاموس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زبال حال، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگوارند و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست: ای مردم! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگوارم، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روزگارم بودند. متن عربی: كَمْ لَيْلَةٌ شَرَدُّوْا بِاَكْرَامِهِمْ وَ حَشْتِي، وَ شَيْدُوْا بِاَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي، وَ اءِسْمَعُوْنِي مُنَاجَاةَ اءِسْحَارِهِمْ، وَ اءِمْتَعُوْنِي بِاَبْدَاعِ اءِسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٌ عَمَّرُوْا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ، وَ عَطَّرُوْا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ، وَ اءِوَرَّقُوْا عُودِي بِمَاءِ عُهُودِهِمْ وَ اءِذْهَبُوْا نُحُوْسِي بِنَمَاءِ سَعُوْدِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوْا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ، وَ حَرَسُوْا مَحَلِّي مِنَ النَّوَابِ؟ وَ كَمْ اءِصْبَحْتُ بِهِمْ اءِتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُوْرِ، وَ اءِمِيْسُ فِي ثُوْبِ الْجَدَلِ وَ السُّرُوْرِ؟ وَ كَمْ اءِعَاشُوْا فِي شِعَابِي مِنَ اءِمَوَاتِ الدُّهُوْرِ. وَ كَمْ اَنْتَاشُوْا عَلَيَّ اءِغْتَابِي مِنَ رُفَاتِ الْمَخْدُوْرِ. فَقَصَدْتِي فِيهِمْ سَهْمُ الْحِمَامِ، وَ حَسَدْتِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْاَيَّامِ، فَاءِصْبَحُوْا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ، وَ غَرَضًا لِسِهَامِ الْاَعْتِدَاءِ، وَ اءِصْبَحْتُ الْمَكَارِمَ تَقَطُّعُ بِقَطْعِ اءِتَامِلِهِمْ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُوْ لِفَقْدِ شِمَائِلِهِمْ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ اءِغْضَائِهِمْ وَ الْاِحْكَامُ تَنُوْحُ لِوَحْشَةِ اءِرْجَائِهِمْ. ترجمه: چه شبها که وحشت تهابی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمتم به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می

گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای ماء یوسی خوابیده، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده، بیرون نمودند. (۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است: (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان، زبان شکایت گشوده، احکام خدا از وحشت تاءخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده؛ دریغ متن عربی: فَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اُرِيْقَ دَمُهُ فِي تَلْكَ الْخُرُوبِ وَ كَمَالٍ نَكَسَ عِلْمُهُ بِتَلْكَ الْخُطُوبِ. وَ لَئِنْ عُدِمَتْ مُسَاعَدَةُ اَهْلِ الْمَعْقُولِ، وَ خَدَلْنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلِ الْعُقُولِ، فَانْ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاِغْلَامِ الطَّامِسَةِ، فَاِنَّهَا تَنْدُبُ كَنْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي. فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يُنُوحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحْنُ اَلَيْهِمْ اَنْسَانُ الْخُلُوتِ، وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوْبُهُ الْمَكَارِمِ، وَ تَرْتَاخُ اَلَيْهِمْ اَنْدِيَةُ الْاِكَاارِمِ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ، وَ تَنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ، لَشَجَاكُمْ سِمَاعُ تَلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ. بَلْ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ اَنْكِسَارِي وَ خُلُوَّ مَجَالِسِي وَ اَثَارِي، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يُهَيِّجُ اَخْزَانَ الصُّدُورِ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ، وَ ظَفَرَتْ بِي اءْ كَفُّ الْاَخْطَارِ. فَيَا شَوْقَاهُ اَلِي مَنْزِلِ سَكْنُوهُ، وَ مَنْهَلِ اءْ قَامُوا تَرْجَمَهُ: از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نمایند، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنود که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است. البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همشیم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب

درد دل‌های ثبور و هیجان اندوه صدور است. سایر خانه‌ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه‌هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند. متن عربی: عِنْدَهُ وَاسْتَوَطَّوْهُ، كَيْتِي كُنْتُ اُنْسَانًا اءَفْدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ، وَ اءَدْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ اَلْحُتُوفِ، وَاِءْحَوْلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اءَهْلِ السَّنَانِ، وَ اءَرُدُّ عَنْهُمْ سِهَامِ اَلْعُدُوَانِ. وَ هَلَا اذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ اَلْمُوَاسَاةِ اَلْوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًّا لِضَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اءَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنْ اَلْبَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا اَلْهَجْرِ وَ اَلْقَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ آه، لَوْ كُنْتُ مَخَطًا لِتِلْكَ اَلْاَجْسَادِ وَ مَخَطًا لِنَفُوسِ اءَوْلِيكَ اَلْاِجْوَادِ، لَبَدَّلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ اَلْمَجْهُودِ، وَ وَفَّيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ اَلْعُهُودِ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ اَلْحُقُوقِ اَلْاَوَائِلِ، وَ وَفَّيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَفْعِ تِلْكَ اَلْجِنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ اَلْعَبْدِ اَلْمُطِيعِ، وَ بَدَّلْتُ لَهَا جُهْدَ اَلْمُسْتَطِيعِ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ اَلْحُدُودِ وَ اَلْاَوْصَالِ فِرَاشَ اَلْاِكْرَامِ وَ اَلْاَجْلَالِ، وَ كُنْتُ اءَبْلَغُ مُنِيْتِي مِنْ اِعْتِنَاقِهَا وَ اءَنُورُ ظُلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاهُ اِلَى تِلْكَ اَلْاِمَانِي، وَ يَا قَلْقَاةُ لِعَيْبَةِ اءَهْلِي وَ سَكَانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَفْصُرُ عَنْ حَنِينِي، وَ كُلُّ تَرْجَمَةٍ: اِي كَاشِ اَزْ جَنَسِ بَشَرِ بُوْدِي تَا خُوْدِ رَا بَهْ دَمِ شَمَشِيْرِ دَاَدِهْ فِدَايِ ايشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی‌نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می‌گردانیم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید. ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می‌نمودم. آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می‌نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بر بدنهای پر از نور آنان، جلوگیری می‌کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می‌کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می‌نمودم و برای آن گونه‌های بر خاک افتاده و پاره‌های بدن که از هم پاشیده، فرش اکرام و اجلال می‌گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می‌داشتم و ظلمت کاشانه‌ام را به اشراق انوارشان منور می‌ساختم. چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم، به قسمی که هیچ ناله‌ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دوايي شافي دردم نیست. اينك در شهادت آنان، پلاس مصيبت در تن كردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می‌برم و از شکيایی خود ناامیدم و چنین متن عربی: دَوَاءِ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي، وَ هَا اءَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِفَقْدِهِمْ اءَثْوَابَ اَلْاِحْزَانِ، وَ اءَسَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجِلْبَابِ اَلْاَشْجَانِ، وَ يَسِسْتُ اءَنْ يَلْمَ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ، وَ قُلْتُ: يَا سَلْوَةَ اَلْاَيَامِ مَوْءِدُكَ اَلْحَشْرُ. وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ اَبْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَةُ اَللّٰهِ وَ قَدْ بَكَى عَلٰى الْمَنَازِلِ الْمَشَارِ اَلْيَهَا، فَقَالَ: مَرَرْتُ عَلٰى اءَبْيَاتِ اَلِ اَلْمُحَمَّدِ فَلَمْ اءَرَهَا اءَمَثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعِدُ اَللّٰهُ الدِّيَارَ وَ اءَهْلَهَا وَ اَنْ اءَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بَزْعُمِي تَحَلَّتْ اءِلا اَنْ قَتَلِي الطَّفُّ مِنْ اَلِ هَاشِمٍ اءَذَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ اءَضْحَوَا رَزِيَّةً لَقَدْ اَعْظَمْتَ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتْ اءَلْمُ تَرَا اَنْ الشَّمْسُ اءَضْحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنِ وَ اَلْبِلَادُ اَفْشَعَرَتْ فَاءَسْئَلُكَ اءِيَّهَا السَّامِعُ بِهَذِهِ اَلْمَصَائِبِ مَسْلَكَ اَلْقُدُوءَةِ مِنْ حُمَاهِ اَلْكِتَابِ. ترجمه: می

گویم: ای مایه تسلی روزگارم، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود. چه نیکو سروده است (ابن قتیبه) آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته: (مررت علی ابیات آل محمد...؛) یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده، چه مصیبت بزرگی؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت، لرزان و در اضطراب است؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند. متن عربی: فَقَدْ رُؤِيَ عَنْ مُؤَلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَهُوَ ذُو الْجِئَمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - أَيْ أَنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوِي، عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشَّكْوَى. فَرُؤِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَيْ أَنَّهُ قَالَ: (أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَةً قَائِمًا لَيْلَةً، فَإِذَا حَضَرَهُ الْأَفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع جَائِعًا، قَتَلَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَيَمْتَرِحُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ). وَحَدَّثَ مَوْلَى لَهُ أَيْ أَنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّحْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِنَةٍ، فَوَقَفْتُ وَآءَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبُكَاءَهُ، وَآءَ حَصِيَّتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إيمَانًا وَتَصَدِيقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَانَّ لِحَيْتِهِ وَوَجْهَهُ تَرْجَمَهُ: گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و بردباری که داشت که در وصف نگنجد، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن رسول الله...؛) یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگارش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت: روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان

رفتیم، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت: (لا اله الا...)؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالتی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر متن عربی: قَدْ عُمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ. قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، اءَمَا اَنْ لِحُزْنِكَ اءَنْ يَنْقُضِي؟ وَ لِبُكَائِكَ اءَنْ يَقِلَّ؟ فَقَالَ لِي: (وَيَحْكُكَ، اَنْ يَعْقُوبَ بَنَ اسْحَاقَ بَنِ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ نَبِيًّا اِبْنُ نَبِيٍّ لَهٗ اَثْنَى عَشَرَ اَبْنًا، فَغَيَّبَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاٰحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَاءُسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاٰحِدًا وَاَبَدًا مِنْ الْعَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصْرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ اَبْنُهُ حَى فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَاَنَا رَاَيْتُ اَبِيَّ وَ اَخِيَّ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي صَرَعى مَقْتُولِيْنَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقِلُّ بُكَائِي؟!).

و ها اءَا اءَتَمَثَلُ وَاٰشِيْرُ اِلَيْهِمْ صَ فَاَقُوْلُ: مَنْ مُخْبِرُ الْمَلْسِيْنَا بِاَنْتِرَاحِهِمْ ثُوْبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلِي وَ يَبْلِيْنَا اِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يَضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِيْنَا حَالَتْ لِفَقْدَانِهِمْ اءَيَّامُنَا فَغَدَتْ سُوْدَا وَ كَانَتْ بِهِمْ بِيضًا لِيَالِيْنَا تَرْجَمُهُ: گردیده بود. عرض کردم: ای سید و مولای من! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السّلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهمی علیه السّلام، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلیتیم در برابر چشم خویش، آن دشمنان کافر کیش، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن آیات را در این جا ذکر می نمایم: (من مخبر...؛) یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود. متن عربی: وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا اَرَدْنَا، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْتِيْبِهِ وَ رَسْمِهِ مَعَ اِخْتِصَارِهِ وَ صَغْرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيْزُهُ عَلَي اَبْنَاءِ جَنْسِهِ وَ فُضِيْلَتُهُ فِي نَفْسِهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مؤ لف گوید: مؤ لف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ هـ ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلیق متن با ترجمه گردیدم و



شهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذ لغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن یک جز و از اول کتاب فی الجمله تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم . امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست . ۲۵ ماه ذی الحجۃ الحرام ، سال ۱۳۲۱ ه . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر عفی الله عن جرائمهما اللهم اغفر لی و لمن له علی حق من المومنین .

### سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیم شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرای کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! یک قطره از آب فرات نهوایی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آیی ، حضرت فرمود: خداوندا، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود، و بعضی گفته اند که : حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولد الزنائی از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت ، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن

بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت: در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبم و از راه مانده ام، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که: هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که: من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است، و مدار شیعیان به دروغ است، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبح روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که بالشرک ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام. راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است. ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا

کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت ، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابهر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت ؛ و جابر بن زید عمومه آن حضرت را برداشت ، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت ، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیر بن عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت : مردی از آن ملاءین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت ، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پوس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت ، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباح قاضی روایت کرده اند که گفت : مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم ، گفت : من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم ، و با نه نفر رفیق بودم ، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم ، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم ، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت : بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم : مرا به او چکار است ؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین ، و جامه را از دستهای خود بالا زده است ، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است ، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم ، به دو زانو در آمدم و گفتم : السلام علیک یا رسول الله ، جواب سلام من نگفت و ساعتی سر در زیر افکند و گفت : ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی ، گفتم : یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه به کار نبردم و تیر نینداختم ، حضرت فرمود: راست گفתי ، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی ، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است ، و از آن خون

دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم ناینما بودم. در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت: از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت: دیدی؟ گفتم: بلی، گفت: به دیگری نقل ممکن. ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت: از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم، کشتن هابیل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است. ۱۶۷ گفتند: ای کعب چرا اسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گرید؟! گفت: وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است، و از آب دهان او تربیت یافته است، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبوح) می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت، در شب آن، ماه خواهد گرفت، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت: ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت: پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است؟ حق تعالی فرمود: ای آدم

چون ایشان اختلاف کردند، دل‌های ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت: خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت: خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم: وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای؟ گفت: من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گردیدم، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را برابیم، و در کار برهنه کردن حضرت بودم. در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت: ای فرزند شهید من، وای حسین غریب من، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که: ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت: لیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست. پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت: ای پدر بزرگوار بین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که: فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم، ای فرزند گرامی، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت: از

خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدادی ( آهنگری ) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال او منور گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریید این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم : به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست ؟ گفت : احمد مختار بود، گفتم : آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت : پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم : شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است ، گفتم : مرا چرا فرمود بگریید؟ گفت : حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشهای او شعله می کشیدن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غلهای آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که : این دو مرد کیستند؟ گفت : یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : چه کردی یا علی ؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند،

حضرت از هر یک از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست ، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که : من آب بر روی او بستم ، و دیگری می گفت : من تیر به سوی او افکندم ، و دیگری می گفت : من سر او را جدا کردم ، و دیگری می گفت : من فرند او را شهید کردم ، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من ، ای اهل بیت مطهر من ، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که : ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم ، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که : بکشید ایشان را به سوی جهنم ، پس یک یک ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که : تو چه کردی ؟ گفت : من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم ، و با آن اشرار همراه بودم ، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم ، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای ، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای ، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای ، ببرید او را به سوی جهنم ، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که : حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او . چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم ، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند ، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود ، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند ، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد . در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت : در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم ، حضرت فرمود: ای منهل چه شد حرمله بن کاهل اسدی ؟ گفتم : او را در کوفه زنده گذاشتم ، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهل گفت : چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است ، و با من صداقت و محبتی داشت ، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم ، و به دیدن او رفتم ، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد ، چون نظرش بر من افتاد گفت : ای منهل ! چرا دیر به نزد ما آمدی ، و ما رامبارک باد نگفتی ، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم ، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم ، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتم که انتظاری می برد ، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند ، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمله بن کاهل را گرفتیم . چون اندک زمانی گذشت ، آن ملعون را بر آوردند ، مختار گفت : الحمد لله که تو به دست ما آمدی ، پس گفت : جلادان را بطلبید ، و حکم کرد

دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشتته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی؟ گفتم: تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشانند، و امروز اثر استجابت دعای آن حضرت را مشاهده کردم. پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم: ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی، موجب فخر من خواهد بود، گفت: ای منهال تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم؟ و حرمه همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که: او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عیبده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزاند و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت، و عییدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا- و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت: سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت: می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد.



چون ابراهیم به موث لرسیدد ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که: ای اهل حق، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که: ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت: من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند و ایشان ما را خواهند گریزاند به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاختن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملامین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عیبده الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن آقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لزلشکر گاه گریخت و به شام رفت نزد

عبدالملک بن مروان ، چون عبدالملک او را دید گفت : چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت : چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت : کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت ، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خدا را حمد بسیار کرد و گفت : الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم ، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخاست و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم

پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت: او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت: من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که: خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت. راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم، هیشم بن اسود آمد و نشست، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت: پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری، مختار گفت که: بنشین و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی در گوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت: این را می شناسی؟ گفت: اناالله و اناالیه راجعون، مختار گفت: ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت: عمر به عوض امام حسین، و حفص به عوض علی بن الحسین، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت: بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ یک از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است، پس هر که را می آوردند می گفتند که: این ز قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت: تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن انه ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیشم کندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت: ای دشمنان خدا کجاست حین بن علی؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت: ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که: تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی؟ گفت

نه، مختار گفت: بلی تو برداشتی، پس فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت: ای کشندگان صالحان! خدا از شما بیزار باد، عطرهاى آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خانه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت: این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم، پس آمد به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت. چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحات مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت، و سرش را برای مختار فرستاد. بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که: هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم، پس بسیاری از غلامان آقاهاى خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دو کس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره ار با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاضره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاهر گفت که نمی دانم که او در کجاست، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و

عبدالله بن ناجیه را به طلب منتقد بن مره عبدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرامی داشت، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهائی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت

و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبیدن چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: بپرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خد حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی، شاپور گفت: راست گفتی ای نزار، یعنی: لاغر و حیف، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت که: بزن گردن او را، مختار گفت که، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که: دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دآیه ولید عبدالملک است، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است، و آنچه

به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دآیه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در ان روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها

گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت: یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصبح بن نباته روایت کرده است که گفت: روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که: یا کیس یا کیس، یعنی: ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت: در روز عید اضحی رفتم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلیده بود که س ر مبارک خود را بتراشد، و در خدمت آن جناب نشستم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلید و او را بسیار نزدیک خود نشانند، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت. ایضا به سند معتبر از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هاشم موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی



محمد بن علی ، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه ، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت . قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ه چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، ان جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالمک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤ لف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبرا از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل

شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدالله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.